بی غایت اوست و صفات کمال بیمثال از حروف و صوت بتو
و عبارت و استعارت بلغاء ارباب نظر متعالی و متعاظمت
که خفافیش ظلمت سرای حدوث بنظر کلیل فکر مطالع تجلیات
انوار عظمت او تواند نمود. ما عرفناک حق معرفتک و صوامع
مجامع ثناء و تعظیم و صلوة و تسلیم بر ضجیع روضه غایت ایجاد
و تکوین و معدل النهار دین مبین. و ما ارسلناک الا رحمة
للعالمین و لکن رسول الله و خاتم النبیین و بر اوصیاء و آل
معصومین اخیار. و اهل بیت مطهرین ابرار که رغبت نمایان
اسرار الهام. و بوده کتابان معارف عناصر و اجرام مند
و بعد چنین گوید احقر المحتاجین. و افقر المشتاقین الی رحمة
ربه الغنی. فوائق سبیل معرفة الله. و خادم دین رسول الله ابن
سید احمد العلوی العاملی عبده بدعی محمد عبد الحسیب الحسینی
الفاطمی العلوی. اللهم ان تخرجنا من الظلمات القوی الحسیة
و اللذات البهیمیة الی نور نهار العرفان و صبح صادق الایقان

بی غایت اوست و صفات کمال بیمثال از حروف و صوت بشر
و عبارت و استعارت بلغاء ارباب نظر متعالی و متعاظمست
که خفافیش ظلمت سرای حدوث بنظر کلیل فکر مطالعه تجلیات
انوار عظمت او نتوانند نمود. ما عرفناک حق معرفتک و صوامع
مجامع ثناء و تعظیم و صلوة و تسلیم بر ضجیع روضه غایت ایجاد
و تکوین و معدل النهار دین مبین. و ما ارسلناک الا رحمة
للعالمین و لکن رسول الله و خاتم النبیین و بر اوصیاء
معصومین اخیار. و اهل بیت مطهر ابرار که رغبت نمایان
اسرار الهام. و بوده کشایان معارف عناصر و اجرام اند
و بعد چنین گوید احقر المحتاجین. و افقر المشتاقین الی رحمة
ربه الغنی. فراق سبیل معرفة الله. و خادم دین رسول الله ابن
سید احمد العلوی العاملی عبده بدعی محمد عبد الحسیب الحسینی
الفاطمی العلوی اللهم ان تخرجنا من الظلمات القوی الحسیة
و اللذات البهیمیة الی نور انوار العرفان و صبح صادق الایقان
فان بنعمتک تتم الصالحات و برحمتک تنزل البرکات. که ترقیات
کالنعات ابداع و تکوین و تمام اختراع و تدوین نوی آلات من

ثناء نفوس بر بساط مرهمی برروی شهرستان خلق تخانه عجب
کسترانیده بود که فواید بر قلموی آنا فانا الوف ثانیه بر لوح ظهور
جلوه کر میکرد وانید و بدایع آیات ارضی و سماوی در مطالع سیمور
چنانچه واب سیو بابان صوامع قدس و مسندان نور دوان
مضماد انس بود در صد و دانو بموءة تو نظر بهی که شیوه جلال
سبیل طلب باشد از صنایع بصنایع سفر میکرد و از نقوش
اکوان اصل کاد بانی بهجت خلو تخانه حواس از هر کانه شناخت
صور پرداخته و دروازه‌های کون متروی ساخته که ناکاه از
مهب وادی عنایت در بوبی نسیم الطاف وزیدن کرفته و رایحه
توفیق بشام رسیده که غوامض الصلوة و معاقد کنط و مطاوی
با نامل لطف توجه نکات دلپذیر بر فراهم آورد تا که مکلفین
اقدام بوظایف طاعات و عبادات دبولی و وجوب ذاتی
بو حد لها الحقر و محوضها الفرقه از وجه وجوب بنی و لزوم
حتمی عمل نمایند بر وفق اقتضای بوق وقت و بر حسب مساعدت
زمان توفیق اختطاف فوبحر حامده از بوارق فیوض انوار
عالم قدس بنابع فضل و افضال لزوم حتمی بنی لهم باشند

کم

که بازاء همت ایشان متعلمین تنخم دو سلک بیان ترتیب با فهم
و پرداخته کرده که باعث نشاط و استفاده ایشان شود یعنی
ایشان باشرف اعمال و اکمل افعال انبیاء دایر الهیات الصلوة
کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا که عماد دین و معراج اهل
یقین است شد بلسان مرغان چمن قدسی و لغت طیور هوای
ملکوت بنیاد کاه شهود که صماخ عقول مقدسان و سویدای
قلوب مستعدان را اشارات مکنونه و حکمات بدایع مستوره
و ملکوستان عالم علوی کرده اند نظم نسیم دوست میباید
چراغم خیال کنج میبندد در دماغم لین جهت تمهید ما یجب
ترقیمه بفاتحه و دوازده عامضه و تذنیبی حمت ترقیم
میین بود و منک الاستیقاق با علیم یا حکیم فاتحه بدانکه نکته
جاده عارف متقدس حق پرست لبیده قدوسیت از
آنست که بحصر در آید الطرق الی الله بعدد انفاس الخلایق
اما به قسم موصوف نموده اند قسمی آنست که از عبادات جسمانی
جسمانی اعراض از طیبات دنیای داثره نموده ایشان و اشتغال
بنماز و روزه و تلاوت کتاب الله و حج و غزا که موجب ثواب

در نشاء عقبی نیست و او در پس بنا بر این زاهد عابد بیادگاه
عز ربوبیت متعذر خواهد بود چه زهد و اعراض او از
طیبات دنیای فانی و جهت رجای تلذذ از مشتهیات
دائمه نشأ آخرت. و قسمی دیگر طریقه اصحاب مجاهدات بتنزه
و تخلص از اخلاق ردیه و تزکیه نفس و تصفیه باطن و تحلیه
روح و بذل جهد بعبادات باطن که باعث ترقی بمدارج
کمالست اشتغال داشته باشد و این سالک ابرار است
و متمم بمقصدان و واصلان شده. و قسم آخر عارفان
سالک راه نوردان بادیه صمدیت که غرضی ورای جناب اقدس
الهی که سید الاغراض و امام المطالب و المآربست ندارند و در
فضای بیدای ساحات لاهوتی با جنحه جذبات عنایات بی
غایات لم یزلی طیران میکنند. و علاقه و اعتنائی بظلمانی
باقلیم هیولانی ندارند و از تخلق بخلق اسم مقدس محیط و وصف
مکرم جامع نصیبی و حظی وافر گرفته و اعمال و عبادات را از
امراض عجب و ریا و رعونت و ریاء و سایر مهلکات خود را
مبرا ساخته اند صبر در نوائب و مصائب نموده شیوه مقدسان

واه نوردان صمدیت را شیمه خود ساخته اقسام ثلثه صبر را که
در حدیث خاتم ائمه علیهم السلم وارد شده نقلا عن سید الثقلین
صلی الله علیه و آله و سلم. الصبر ثلثة صبر عند المصیبة و صبر
علی الطاعة و صبر عن المعصیة فمن صبر علی المصیبة حتی
یردها بحسن عزائها کتب الله له ثلثمائة درجة ما بین الدرجة
الی الدرجة کما بین السماء و الارض و من صبر علی الطاعة کتب الله
له ستمائة درجة ما بین الدرجة الی الدرجة کما بین تخوم
الارض الی العرش و من صبر عن المعصیة کتب الله له تسعمائة
درجة ما بین الدرجة الی الدرجة کما بین تخوم الارض الی
منتهی العرش از جمله صفات خود نموده تا سبب ترشحات و
فیوضات الهی گشته محبوب بادگاه صمدیت گردد ان الله یحب
الصابرین و نیز از حضرت ابی جعفر ع منقولست در تفسیر آیه
کریمه اصبروا و صابروا و رابطوا قال اصبروا علی الفرائض
و صابروا علی المصائب و رابطوا علی الائمة علیهم السلم
گرد این آیه و تفسیرش امر بصبر شده نظم تا نباشی صبر نخوری مغز
از پوست. سوانی نبود گنج از مار. و وصول این مطلع و قبل

دیگر است و این منهج که اشرف و اکمل مناهج است مبتنی بر دو
اراده است چنانچه مفاد کلام معجز نظام سید البشر ص و علی
عترته الطاهرة است که موتوا قبل ان تموتوا که مضمون
بلاغت شحون مبنی است بر آنکه طریق سلوک با این منهج از
هیولیات باطله و مجعولات حسیه و مصنوعات سلوبیه
اعراض نموده است و از خلق بالکلیه تبری جستن و از مطمح
نظر اسقاط نمودن و بخالق مطلق متوسل گشتن چنانچه کلام
فاتح الاوصیاء علی مرتضی صلوات الله علیه و نهج البلاغه
مکرم مبین این مقالست که عظم الخالق عندک یصغر الخلق
فی عینک پس باید که بمقتضای اخبار متواتره از حضرت
ائمه معصومین علیهم السلم عمل نمودن از انجمله خبر منقول از
حضرت امام جعفر صادق ع که فرموده که یا اسحق خف الله
کانک تراه و ان کنت لا تراه فانه یراک و ان کنت ترى انه
لا یراک فقد کفرت و ان کنت تعلم انه یراک ثم برزت له
بالمعصیة فقد جعلته من اهون الناظرین علیک خوف
و خشیت و ترک معاصی و ذنوب را سمت و صفت خود ساخته

منزه

منزه و طاهر و پاک و نظیف و باکی و ساهر بوده باشد تا دور
نجاست و در نعیم جنت و فضای قدس رحمت متلذذ بوده و از
بکا و سهر و حزن و هجران از بارگاه عزت ربوبیت که خاسران
و مقصران راست مصون بوده باشد و بجناب مقدس ایزدی
طیران نماید چنانکه منقولست از حضرت ابی جعفر ع قال کل
عین باکیة یوم القیمة غیر ثلث عین سهرت فی سبیل الله و عین
فاضت من خشیة الله و عین غضت عن محارم الله که حضرت در این
کلام منضم نموده عین باکیه را باقسام ثلثه قسمی که ساهره و بیدار
است فی سبیل الله و قسمی دیگر که فیضان دموع مینماید فی
خشیة الله و قسم ثالث عینی که غاضه و چشم پوشاننده است
از محارم الله و نیز از آنحضرت منقولست من خاف الله اخاف
الله منه کل شیء و من لم یخف الله اخافه الله من کل شیء و نیز
از آنحضرت منقولست که من عرف الله خاف الله و من خاف الله
سخت نفسه فی الدنیا که مفصح و مشعراند بر اینکه خوف و خشیت
بارگاه الهی نفع عظیم بر مکلفین داده و آن موجب تاهب
فیوضات غیبی و نفحات سرادقات مجد ایزدی عز سلطانه

میکردد چنانکه ایضا خازن وحی الهی و کنز اسرار ربوبی حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که اذا کان یوم القیمة یقوم عنق من
الناس فیأتون باب الجنة فیضربونه فیقال لهم من انتم فیقولون
نحن اهل الصبر فیقال لهم علی ما صبرتم فیقولون کنا نصبر علی طاعة
الله ونصبر عن معاصی الله فیقول الله عز وجل صدقوا
ادخلوهم الجنة وهو قول الله عز وجل انما یوفی الصابرون
اجرهم بغیر حساب یعنی هرگاه روز قیامت قایم شود بپا می
ایستد جماعتی از ناس پس می آیند بدر جنت و میزنند باب
جنت را پس گفته میشود ایشانرا که کیستید شما پس ایشان
میگویند ما ئیم اهل صبر پس گفته میشود ایشانرا که بر چه چیز
صبر کرده اید پس میگویند که بودیم ما که صبر میکردیم بر طاعت
خدای تعالی و صبر مینمودیم از معاصی ظاهر و باطن پس میگوید
خدا تعالی که راست گفتند داخل کنید ایشانرا بجنت و این
بعینه مفاد قول خدا تعالی است که انما یوفی الصابرون
اجرهم بغیر حساب یعنی وفا نموده میشوند صابران اجر ایشان
زیاده از آنکه بعدد و حساب در آید و چون بحسب استکمال

قوت

قوت نظری و عملی و استعلاء و ترقی بر اوج و قوای عنصری
و وحوش و جنود جسمانیه حدانیه فراعنه عرصات شهویه و
غضبیه و وهمیه از اوج سفر عشر مطالع ادراکات وهمیه و
خیالیه را بصبر و تقوی مطیع و منقاد خود ساخته و مشاعر
قلبیه و مدارک دماغیه مجموع ذرات ما فی الجسد را انقیاد
فرموده تا حین تواصل و تلاحق بصقع قیومی منازع عقل
که استغراق و انهماک در لذات و شهوات بهیمیه باشد بمنهج
حقیقی تقاعد نموده باشد که در وقت مشاهده جمال ایزدی
مزاحمت نموده و فطرات اصلیه سالم مانده و عقل مستفاد
در مشاهده آن عالم خالص و محرم از علایق و حجابات نمانده
ضد ادهشیر تیره از دو آن مستلذات روحانیه نورانیه غافل
نگردد و اتصال بمبداء المبادی و غایة الغایات بهم رسانید
قطع تعلقات کثیفه و نیز ظلمانیه کرده و از اینجا قول سید
الاطهار در منصه ظهور پیوست که المؤمن وحده جماعة
و در دعاء رکوع خشع لک سمعی و بصری و شعری و بشری و مخی
وعصبی و ما اقلته الارض منی لله رب العالمین و نیز در دعاء

بجود واضح کردیده چنانچه نفس مجرده باذاء لمعات اشراقات
قدس وانعکاسات انوار عالم عقل بر جوهر ذاتش مطلع اهتزازات
اعصاب و عضلات و استنشاط ارواح و مشاعر و انجذاب
جمیع بدن بجناب قدسی متوجه میشود و از سوای ان جناب احدیت
بحضرات الهی واجب ذاتش ملازم ماوراء او میکرده و همچنین
حرکات طاعات بدنی و مناسک عبادات هیکلی باعث شدت
صفالت نفس میکردد و نزاهت حقیقی و نظافت طبیعی متصل
شده و از شواغل جسدانیه هجران و حرمان نموده و آن شروق
نیز مستلزم نشاط اشراقی میشود و حاصل چنانکه در شرایع
منفرد و مندرج شده اتیان بطاعت و عبادت و انقیاد
بجهت تکثر صفالت و شدت و زیادتی استعداد نفس
از برای معارف ربوبیه و بوارق الهیه بقدسیه تحصیل
یوم بیوم فقد این مر سر ستمی بفناء فی الله شده چنانچه در مطولات
مثل سدرة المنتهی تحقیق این مقدمات مبسوط نموده ام
بیت صبح سخن چون علم افروز شد • کحل شب تیره بری
روز شد • سایه سخن کو بلب آفتاب • زنده شده دیک بتبیح

غامض

غامض اول بدانکه ادراکات انسان از مسالک حواس پنج
جسدانی و حاسه شامه عقلی در چهار نوع انحصار دارد
احساس و تخیل و توهم و تعقل اکرچه قوت واهمه علی سبیل الا
ستقلال و الانفراد مدرک نیست با آنکه رئیس حواس ولی
شاهد و ناظر است بلکه بادراکت خیال دو رئیس میکنند و تخ
مر هیکل انسانی خالی از چهار عدد کون نیست آب و خاک
چنانکه در قرآن حکیم کوید آیه شریف هو الذی خلقکم من طین
مفصح و مشعر است بر اینکه خلق و اختراع این کالبد جسمانی
انسانی از طین که عبارت از آب و خاک شده و بعد ذلک
از هواء که قوام روح بدانست و نار ده تزویج قلب از آن نها
یافته بیت جمع کن این تفرقهای حواس • راه تو قلب است
هما تو اشناس بعد از آن نار اکر چه مستتی بحرارت غریزیست
که قوام حیوة از اوست و لیکن در تقویم ظاهر جسدانی و
هیکل جرمانی که اعضا آمده چنان رکن را سهل بدخلیتی
هست بلکه کافی اشحرارت بحرمس و از این ترکیب از دوا
قلب حاصل کشته و بدو معنی الحلاق نموده معنی اول بلحم

صنوبری شکل گشته در جانب ایسر از صدر که بحیثیت مخصوص
و در باطن آن تجویفی است سوداء که منبع و معدن روح شده
و این معنی را اطلاق بموجود جسمانی نموده اند بلکه بهیئت شامل
گشته و معنی دوم بکنایت ربانیه و آثار ذات روحانیه منتج
بقلب جسمانی تعلق پذیرفته و این لطیفه تعبیر بقلب شده
نادره و بنفس اخری و بروح مرتبه دیگر و بانسان نیز اطلاق
شده که حقیقت انسان فی الحقیقة جوهر نفس مجرد است که
سنخ ذات و اصل فطرت از صقع قدس و موطن ذاتیش عالم
ملکوت بود و چند تصرف در عالم غربت و دار غرور و حبس
گشته و بحبس بدن مبتلا گشته تا تحصیل حیات ابدی و بهجت
استمراری نماید و بماوای اصلی عالم قدس طیران نموده متوطن
گردد که عالم عارف علایق و اعتلاق و شوق و اشتیاق بقلب
جسمانی بهم رسانیده تا باعث انبساط بعالم قدسی حاصل آید
و از این اعمال تعزیه نماید **رباعی** این چرخ که در ثبت
کهن باده منم می در این سبو افتاده منم گر چون نظر از
دیده تحقیق کنی کاهست همه جهان و بیجاده منم و الله

قلب

قلب بر کتاب و سنت نموده اند بجهت تحصیل تفقه و تعلم
و گاه او آن مکنی بقلب در صدر شده چنانچه در قرآن عظیم میفرماید
فانها لا تعمی الابصار ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور و آیه
کریمه مشعر است بر بصیرت دیدهای ظاهر ایشان که بمنزله عمی
و عدم بصیرت گشته لیکن قلوبی که در صدور ایشان مربوط و
شبوت از رشح فیوضات عالم غیبی و استفادات عالم قدسی
محروم و محزون مانده عدم تا هب وصول بجناب اقدس
تعالی تحصیل کرده اند بنابر این از مضمون بلاغت مشحون
کلام کریم الهی استنباط است و ثبت حال جماعتی که عمی قلوب دارند
از حال جماعتی که عمی ابصار دارند بهتر توان نمود که عمی قلبی سبب
حرمان از مطالعه انوار غیبی و لذات روحانی دائمی شده
و عمی بصر ظاهری سبب محروم بودن از مشاهده اجسام
و الوان حسی و لذات جسمانی فانی گشته و کم فرقان بینهما و
چنانچه دانستی علاقه و واقعه میان آب و جسم قلب اگر چه با
بدن مستعمل شده لیکن نفس متعلق او بتوسط قلب گشته
و تعلق مفصل بقلب کرده بدینه **نظم** با شاده حدیث خواهم گفت

که غرض بیم زبان نمیدانم. و بعضی از اساطین حکما رفته اند
که ممکن است اطلاق کرسی بعالم نفس نمودن و عرش را بعالم عقل
بدانکه احدیت محض و واحدیت حضرت در عالم صورت ذره را
بصفت مظهری جلوه گر نمود که نظیر او در عالم عنصری بقبضه
قدرت خود بهفت صد و دو نوشانیده و در آفاق شیء و امر قوم
رقم ابداع نقش نمود که نامیده بقلم شود مگر بر لوح نفوس انسانیه
مثبت و واضح گردانیده بنا بر این عرش در عالم معنی قلب
انسانیست که موضع استوای روح امده و کرسی براس انسان
اطلاق نموده اند بحسب جامعیت معدن جواهر سموات
و ارضین و مخزن نقود دقایق و معرفت ملک و ملکوت بدانکه
هیکل جسمانی صغیر خاکی و بمماثل عالم کبیر فلکی واقع شده ۵
استنباط میتوان نمود که محل اول تعلق نفوس مجرده کلیه
سماوی جرم کوکبی است که او بمنزله قلبیست در بدن فلکی و نفس
منطبعه در وی چنانچه نفس ناطقه بشریه متعلق اولش قلب
و روح بخاریست که متولد شده از وی در جسد انسانی پس
هم چنانکه هر فلکی و کوکبی بحسب جرم بدن سماوی از عالم

خلق است بحسب جوهر نفس مجرده و عقل مفارق نیز از عالم
امر است. مخفی نیست جسمانی و روحانی عالم عنصری انسانی نیز
از عالمی جسمانیات و مجردات است که معبر بعالمی خلق و امر و بعالمی
ملک و ملکوت و بعالمی غیب و شهاده و عالمی ظلمت و نور
گشته چنانکه آیات کریمه فرقان مبین مبتنی بر این شده که الا
له الخلق والامر. سبحان ذی الملك والملكوت. عالم الغيب و
الشهادة هو الرحمن الرحيم. وجعل الظلمات والنور. چنانچه
آیه اول اشاره بعالم الخلق و امر شده و آیه ثانی اشاره بعالم
ملک و ملکوت گشته و آیه ثالث مبنی بعالم غیب و شهادت
شده و آیه رابع اشاره بعالم ظلمت و نور گشته و چون
در معنی قلب انسانی موضع استوای روح امده کرسی بر قلب
اطلاق نموده شده. چنانکه کلام ائمه هدی صلوات الله و سلامه
علیهم باین اطلاق یافته که قلب المؤمن عرش الله و منقول
از طیفور. لو وقع العالم و ما فیه الف الف مرة فی زاویه من
زوایا قلب العارف ما احس به و فنا الکل فیه. و چون
بالکلیه زوال اثبات سلوب العلامات و اثبات علم بجهت

ایشان بحسب مشیت و اراده بثبوت رسیده که ایشان تعلّم
از حق تعالی گرفته اند دیگر آنکه در قلب پس چون تا بمعنی تعلق گیرد
بقول عزیز حکیم وسع کرسیه السموات والارض و اگر تعلّق
باین آیه گیرد یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم پس کرسی قلب
لوح محفوظ شده بجهت اشتمال لوح محفوظ بر صور جمیع موجودات
کلیه و جزئیه و عرش روح کل است که ام الکتاب باشد بر
کلیات اشتمال دارد و قلبی که در جسد منفر گشته بمنزله
ملکی شده که ذی جنود و اعوان و اضداد و اوصاف بوده
و قلب مستعد اشراقات نوریه و ظلمات دنیه ظلمانیه باشد
بنا بر ماده که قبول انطباع صور و اشکال متقابله منهما شد
و قابل ظلمت و قساوت بجهت این اسباب عوارض خارجیه
منافیه ظاهر شده مختصل بذیر گشته خلیفه حق و ابکتاف حقیقت
امر مطلوب بحقر و تضاعف مواهب کمالات حقیقیه و معارف
ربوبیه و شوارق قدسیه مثل این قلب مبتنی بقول کریم
سید المرسلین صلعم و آله الطاهرین اذا اراد الله بعبد خیرا
جعل له واعظا من قلبه یعنی هرگاه خدای تبارک و تعالی اراده

و مشیت

و مشیت کامله خود اراده نماید بعبد خیر نوا میکرد اندر او را
واعظی و منبهی از قلب او که بسبب آن نجات او شود از ارتکاب
معاصی و مناهی و نیز حدیث سید الکونین صلعم من کان
من قلبه واعظ کان علیه من الله حافظ یعنی کسیکه داشته
باشد از قلب خود واعظی و منبهی هست برو او از خدای تعالی حافظی
که حفظ و صیانت نماید او را از افتادن بمهالک و مساوی
و امثال این آثار مذموم را اثره علت عدم وصول بجناب قدس
عظم شانه گشته بمجاورت حرکات و اعصابیه و عضلانیه و قوی
و آلات و ارکان جسدیه افعال ردیه شهوانیه منفر عنه را
بعمل آورده اعمال قبیحه شنیعه را بر خود ساخته مبنا الغرور
نکو بران نموده و غاشیه عبودیت را از دوش افکنده و کمر
بندگی را از میان دفع ساخته مثل آنکه هر موضعی که اصابت
نماید در آن نظم مرة بعد اخری تضاعد آن موجب سواد
و انظلام گردد و اصل محل از ذوبت محجوب و مستور شده بنا
بر این او از کثرت انظلام از جناب قدس ایزدی سعد و از فیوضات
لم یزلی مستور مانده در حضیض خسران و ضلالت مبتلا گشته

باشد چنانچه در کریمه تنزیلیه تبیین شده ان لو نشاء اصبناهم
بذنوبهم ونطبع علی قلوبهم فهم لا یسمعون که فحوی بلاغت فزای
آیه کریمه مشعر است بانکه اصابت عدم سماع ایشان شده
از فیوضات عالم ربانی محروم میمانند پس ربط عدم سماع
وصعود بسیار مشکل ربط سماع بادج تقوی خواهد بود و
انهماک وانطلام در ذنوب سبب قنوط و نا امیدی او
کشته بالکلیه دست تضرع وتعمل از کارخانه ربانی کشیده
روی بخلق می آورد وقول علیم حکیم مشعر بر اینست واتقوا الله
واسمعوا کرده این آیه شریفه امر باتقا و ورع و سماع احکام
الهی حاوی گشته وایضا آیه واتقوا الله ودر موضع دیگر ویعلمکم
الله که مراد از یعلمکم الله تعلیم اوامر و نواهی است که فی الحقیقه
مطلوب تو لک ناد خبیر وایشان بمزایای شریفه است
ونیز برین اشاره شده کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا
یکسبون که دالست برانکه ذنوب و معاصی که ایشان کسب
میکنند سبب رین وظلمت قلوب ایشان میشود وچون
تراکم ذنوب سبب طبع قلوب ایشان میشده قطع توجه و تعلق

از مرافقات بجهه نبادک و تعهبهم سپرده موجب این میشود
که تفرقات غیر محموده از ضلالت آباد ضد معموره برکو فتن تا
انکه عمی و بدبختی را بجای حق پرستی و بصیرت دین اختیار
نموده امر آخرت را اهون شمرده امر دنیا را مستعظم و متین
بنظر در آورند که باعث خسران عظیم ایشانست میکردد
پس باید که از مشاغل دنیا و تر خود را فارغ البال
ساخته استماع وقایع آخرت نمایند ودر احضار امور باطله
دخل من اذن وخرج من الاخری را ملحوظ نظر کیمیا اثر خود
ساخته تا قلب مستقیم نورانی که قلب مؤمنی است برای
او مهیا و حاصل گشته اسوداد و منکوسیت قلب کافری از
دور شود چنانچه در حدیث باین دو قسم اشاره شده
که قلب المؤمن اجرد فیه سراج یزهر وقلب الکافر اسود منکوس
ونیز خاص ائمه هدی علیهم السلام فرموده ان القلوب ثلثه
قلب منکوس لا یعی شیئا من الخیر و هو قلب الکافر و قلب
فیه نکته سوداء فالخیر والشر فیه یعتلجان فایهما کانت
منه غلب علیه وقلب مفتوح فیه مصابیح تزهر لا یطفا

نوره الی یوم القیمه وهو قلب المؤمن که مراد حضرت تقسیم قلوب است
باقسام ثلثه قسم اول قلبی است که نمیبیند هیچ چیز از خیرات دنیا
واین قلب کافر است وقسم دیگر قلبی است که در وی نکته سودا است
وخیر وشر در وی متصادع میکردند پس هر کدام که غالب شوند
سبب فنا وانعدام آن دیگر است باید که مکلف همیشه متوجه
امور خیر بوده باشد تا از نفحات عالم عقلی مستفیض گشته
قابل ومستعد ساخت جناب کبریاء الهی کردد وقسم ثالث قلبی است
که در وی مصابیح وسراجهای گشوده وافروخته شده است
که مطفی ومحو نمی شود تا روز قیامت واین قلب مومن
است پس دفع خباثت دنیا باید نمود وفیض از جناب مفیض
حق استفاده کرد تا بوسیله رحمت الهی ووسایط فیوض نامتناهی
از حضیض سافلان که دار دور افتادگان وادی نقص قابلیت وضعف
استحقاق اند عروج باوج کمال نموده باوصاف شریفه متصف
گردند واز عالم محسوس بعالم معقول انتقال نمایند وایضا
منقولست از ابی جعفر علیه السلام ما من عبد الا وفی قلبه نکته بیضاء
فان اذنب ذنبا خرج فی النکته نکته سوداء فان تاب

ذهب

ذهب ذلک السواد وان تمادی فی الذنوب زاد ذلک السواد
حتی یغطی البیاض فاذا غطی البیاض لم یرجع الی خیر ابدا. که بمضمون
بلاغت مشحون مشعر است بانکه تمادی در ذنوب سبب ازدیاد دنی
سواد وظلمات صوری ومعنوی که حضرت باری تعالی در قلب تعبیر
از نموده گشته موجب عدم رجوع مکلف است بسوی خیر که وبین
بعیشه معاد قول حضرت باری عز وجل است کلا بل ران علی
قلوبهم ما کانوا یکسبون چنانچه مسطور شد پس بنا بر این باید
که بمقتضای آیه کریمه ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من
الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون باندک خوصی از علایق
مادیات وعوایق مرکبات تنزه جسته خود را عن مطلب
حوادث کونیه ساخته شهباز عصر لاهوت طیران نموده مطلق
جبروت موهومه مادیات را منظور نظر ساخته بساحت عالم نور فی
انتقال نمایند ونیز از سید اوصیاء علیه السلام منقولست لا وجع اوجع
للقلوب من الذنوب ولا خوف اشد من الموت وکفی بما سلف تفکرا
وکفی بالموت واعظا که مضمون بلاغت مشحون این کلمات مشعر است
بانکه ارتکاب ذنوب سبب وجع وغمناکی قلوب است پس باید

که با مور سالفه تفکر نماید و از وعبرت گیرد از موت اموات
وعظ و پند بگیرد و مرتکب ذنوب نگردد تا وجع قلب که
اشد اوجاعست حاصل نشود بدانکه سبب حصول جلاء قلب
ذکر است و ان المتقین هم المتذکرون ذکر تقوی فتح آمده و ذکر
باب کشف [illegible] اب نور اکبر شده و استنشاط و انشراح از طرح
و تمنا [illegible] بجانب جناب تعالی قدوسی نماید کرد
یا فظ [illegible] طلب نماید حصن کشتر و شیطان معادی و اعدا
عدو است شیطش مقتضی دخول حصن و مملکت که استیفای
حکومت نماید و قادر بر حفظ و ضبط حصن نیست مگر بحراست
حارسان ابواب حصن که ان دو وساوس نفسانیه و لذات
شهوانیه مستمسک و حافظ بوده و سیله استعداد اشراقات
واستعلای لمعات قدسیه گردانیده همت خود را قاصر و منحصر
بر امور حسیه نداده چون ضروری بود که این مطالب از
مقصد دور شد مقول است از سید ابرار و سند اطهار صلوات
الله و سلامه علیهم و علی آله المعصومین ان العبد اذا اشتغل
بالصلوة جاء الشیطان و قال له اذکر کذا اذکر کذا حتی یضل الرجل

ان یدری کم صلی یعنی وقت اشتغال عبد بصلوة می آید شیطان
میگوید مر ان مصلی را که خاطر بیاور فلان چیز و فلان چیز را
یعنی امور باطله دنیا و بر او در خیال او جلوه گر میگرداند
تا آنکه فراموش گرداند از نماز ادا نموده است تا داخل المقبول ویل
للمصلین الذین هم عن صلوتهم ساهون گشته از
ساحت کبریای باری تعالی و از فلاح و نجح نماید دور شده مستحق
عذاب الیم گردد پس از مضمون شریف این حدیث
نبوی واضح و هویدا گشت که مجرد تلفظ زاجر شیطان نیست
بلکه ناچار است با تلفظ حضور قلب و معمودی او بتقوی
و تطهیر از صفات خبیثه ذمیمه خبیثه که معاونان اند
ابلیس و جنود شرا در دخل نمودن بعبادات چنانچه در قرآن
مجید واقع شده ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان
تذکروا فاذا هم مبصرون که در آیه کریمه اتقاء و ورع را سبب
تذکر ساخته دور و دفع وسوسه نمودن طائفه از شیطان
و مقبول بودن طاعات و عبادات حضور قلب و اتصاف
بتقوی از جمله مهمات چنانچه در اذان و شرایع بنجر آمده

وبنظر بی انجامیده که قلیل از عمل با تقوی کثیر است چنانچه
مفضل بن عمر روایت نموده که بودم نزد امام جعفر صادق ع
فذکرنا الاعمال فقلت انا ما اضعف عملی فقال مه استغفر الله
ثم قال لی ان قلیل العمل مع التقوی خیر من کثیر بلا تقوی
قلت کیف یکون کثیر بلا تقوی قال نعم مثل الرجل یطعم طعاما
ویرفق جیرانه ویوطی رحله فاذا ارتفع له الباب من الحرام
دخل فیه فهذا العمل بلا تقوی ویکون الاخر لیس عنده فاذا
له الباب من الحرام لم یدخل فیه پس حضرت در این مقام منع نمود
مفضل را از تعداد استضعاف وضعف عمل او و فرمود ا
ستغفار کن بعد از آن فرمود که قلیل از عمل با تقوی بهتر
است از کثیر بی تقوی و ایضا امام جعفر ع از حضرت باب مدینه
العلم و دار مدینة الحکمة و قاطع طبیعة البطین و مولود کعبه
العصمة امیر المؤمنین و سید المسلمین علی ابن ابی طالب ع
لا یقل عمل مع تقوی وکیف یقل ما یتقبل یعنی قلیل نیست
عمل با تقوی و چون قلیل باشد که مقبول درگاه الهی
باشد وایضا از ابی جعفر ع منقول است احب الاعمال الی الله

عز وجل ما دام علیه العبد وان قل که مضمون کلام بلاغت
مشحون بی قوا نواد سرادقات الهی آنست که بهترین اعمال بندگان
نزد جناب اقدس الهی جل شانه عملیست که بنده مداومت
بان نماید اگر چه آن عمل قلیل باشد بنابر این چون عبد سالک
عبودیت را شیوه خود ساخته سلک طاعت وانقیاد را
تخم طینت خود گردانیده و بر نفس خود گردانیده و بر نفس
خود فرض و متحتم ساخته که اتیان نماید تا اکثر اعمال را از
روش منفک نگردانیده پس چون امر برین اگر واجب حتمی
داند باید که نفس خود را از ان منسلخ نساخته در استمرار
لیالی و ایام بعمل آورد چنانچه مرویست از صادق ع ایاک
ان تفرض علی نفسک فریضة فتفارقها اثنی عشر هلالا
وافضل اعمال حسنه نماز است پس در حین اتیان باو باید
که مصلی در غایت تنزه و حفظ قلب باشد و از ذکر اسواق
وبساطین وحساب عاملین وجواب ودفع اقاویل معاندین
وغیر ذلک تعمیر قلب را فارغ ساخته متولی امر نماز گردد با علم
تعلقات دنیویه و انفکاک اعمال و اذکار و منحا الفرد صلاح

باطن و تجلیات قدسیه لمعه نماینده تا واقع مقاصد حقیقیه گشته
درجات در فیض تحصیل نموده و وصول بجناب اقدس الهی که ام
المقاصد و اتمام المآرب است که بسبب تجلیات و اشراقات آن
بمنصهٔ ظهور و طلوع پیوسته تجلی کرده فاستوفق و تدبر آنکه تمام
قلب چنانکه مذکور شده در حال عبادت سیما نماز که عمود
دین و راس اعمالست بشیب احدی الذات متوجه گشته تا مراتب
اثباتش موجب اشراقات متعلقه و مستلزم اشعه قدسیه گردد
از درجات شروقیات و ابتهاجات و استکمالات حاصل
کرده اند و باید که عبادات با خلوص و صفای قلب نه
با جبار کراه از عابد صادر گردد که داخل طبقه که حضرت
امام بحق ناطق جعفر صادق ع ایشان را افضل الناس شمرده
که افضل الناس من عشق العباده فعانقها و احبها بقلبه
و باشرها بجسده و تفرغ لها فهو لا یبالی علی ما اصبح من
الدنیا علی عسر ام علی یسر و نیز از آنحضرت منقولست العباد
ثلثه قوم عبدوا الله عز و جل خوفا فتلک عبادة العبید
و قوم عبدوا الله تبارک و تعالی طلب الثواب فتلک عبادة الاجرا

و قوم

و قوم عبدوا الله عز و جل حبا له فتلک العباده الاحرار و هی
افضل العباده که حضرت درین کلام معجز نظام عبادت را
سه قسم نموده است باعتبار عابد قسم اول عبادت قومی که
عبادت ایشان از جهت محض خوف حضرت باری سبحانه است
فرموده که این عبادت عبید است قسم ثانی عبادت قومی که
عبادت ایشان از جهت طلب ثوابست و فرموده که این عبادت
اجرا و مزدورانست قسم ثالث عبادت قومیکه عبادت
ایشان مر خدا تعالی را محبة الله است و فرموده که این عبادت
احرار است و این افضل عبادات است چنانکه سابقا اشاره
شد و نیز از آنحضرت منقولست ان العبد المؤمن الفقیر
لیقول یا رب ارزقنی حتی افعل کذا و کذا من البر و وجوه
الخیر فاذا علم الله عز و جل ذلک منه بصدق نیة کتب الله
له من الاجر مثل ما یکتب له لو عمله ان الله واسع کریم که درین
کلام اشعار است بآنکه صدق نیت و اخلاص بعبادات
دخل تمام داده در اجر و ثواب حتی که اصل دوست داشتن
اعمال خیر و اراده نمودن آن سبب میشود که نوشته شود

برای او ثواب مثل ثواب کسیکه آن عمل را بجا آورده باشد
یعنی بتحقیق که بنده مؤمن که فقیر باشد و قتیکه ارزو
نماید و بگوید ای پروردگار من روزی کن مرا تا بکنم
اینچنین اینچنین از نیکوئیها پس هرگاه بداند خدای عز و جل
این قصد را از و بصدق نیت مینویسد برای او اجر
مثل آن اجری که نوشته میشود برای او اگر میکرد او را یعنی
که خدا تعالی واسع کریمست و نیز آیه شریفه تنزیل کرده و
الذین یؤتون ما اتوا و قلوبهم وجلة یعنی جماعتی که پرتو ایمان
بر ایشان افکنده شده و لذات عبادات و اشراقات الهی را ادراک
نموده اند و قبول استعداد بهم رسانیده رشح انوار غیبی بایشان
فایض شده و حال امر دبوبی قلوبشان خایف و هراسان
و قول نبی صلوات الله علیه و آله اعبد الله کانک تراه فان لم
تکن تراه فانه یراک یعنی کن معبود بحق را چنانکه نداری
که میبینی تو او را پس اگر تو او را نمی بینی بدرستیکه او میبیند
تو را و آلند پرانکه عبادت باید بر نهج اخلاص و نهایت خشوع
و خضوع از عابد صادر گردد تا مقبول درگاه حق گشته سبب

فیضان

فیضان رشحات و خیرات گردیده او را از حیز ظلمت باعلی
علیین رسانند و ایضا قول سید البشر صلعم فی فضل تمام الصلوة
ان الرجلین من امتی یقومان فی الصلوة و رکوعهما و سجودهما
واحد و ان ما بین صلوتهما ما بین السماء والارض یعنی
بتحقیق که رجلان از امت من که بایستند و قایم شوند در
نماز در حالیکه رکوع و سجود ایشان واحد باشد بتحقیق که
ما بین صلوة ایشان مثل ما بین آسمان و زمین باشد
یعنی حال آنکه هر دو صورت نماز را بعمل آورده اند اما احدهما
که واقعی ساخته نماز خود را باعتقاد بخلوص صدق نیت و
اخلاص اعلا و افضل است از آنکه نه اینچنین واقع نموده
است و قول نبی صلعم اما یخاف الذی یحول وجهه فی الصلوة
ان یحول الله وجهه وجه حمار یعنی آیا نمیترسد آنکسیکه
میگرداند وجه خود را از صلوة اینکه منقلب گرداند
خدا تعالی وجه او را مثل وجه حمار که مضمون حدیث شریف
سید الانام دالست بر آنکه هر که سر از دایره عبادت معبود
بحق پیچیده اطاعت اوامر و نواهی نماید حق سبحانه و تعالی

صورت انسانی از وی مسخ و منقلب نموده داخل اخس حیوانات
و ادون موجودات که جمادات میکرداند و آن سعادت
نداده بشریت مسلوب مینماید و قول سید کونین صلعم من صلی
رکعتین لم یحدث فیهما نفسه بشیء من الدنیا غفر الله له ذنوبه
یعنی کسیکه بگذارد دو رکعت نماز را در حالیکه مشغول
نسازد بحدیث نفس خود را البته از اموده گناهی بخشد
خدا بتعالی از نوبا و را و نیز منقولست از سید البشر صلعم من حبس
نفسه فی صلوة فریضة فاتم رکوعها و سجودها و خشوعها
ثم مجد الله عز وجل و عظمه و حمده حتی یدخل وقت صلوة
اخری لم یقع بینهما شیء کتب الله له کاجر الحاج المعتمر و کان
من اهل علیین یعنی کسیکه نگاه دارد نفس خود را در صلوة
فریضه پس تمام نماید رکوع و سجود و خشوع آن صلوة را پس
تمجید و تعظیم و تحمید واجب المجد و العزة نموده تا وقت
دخول صلوة دیگر در حالیکه واقع نکرداند ما بین این
صلوتین چیزی از امور دنیویه خیر شمرد ذلیله را می
نویسد حق سبحانه و تعالی برای او همچو حاج معتمر و می باشد

از اهل

از اهل علیین که مفاد و محصل این حدیث شریف مفصح
و مشعر است بر آنکه صلوة مشفوع بخشوع و خضوع و
تمجید و تعظیم حق سبحانه و تعالی سبب ارتفاع و علو درجه
عابد مصلی گردیده او را از اسفل السافلین که مقر و مستقر
جنود شیاطین و اوهام باطله است باعلی علیین که مقام
کرام اناست میرساند و نیز منقولست از امام جعفر صادق
اذا دخل المؤمن قبره کانت الصلوة عن یمینه و الزکوة و البر
مظل علیه و یتنحی الصبر ناحیة فاذا دخل علیه الملکان اللذان
یلیان مسائلته قال الصبر للصلوة و الزکوة و البر دونکم
صاحبکم فان عجزتم عنه فانا دونه که مضمون این کلام بلاغت
فرجام مبنی و مشعر است بانکه اشتغال و صبر بصلوة و زکوة
و بر سبب سهولت و آسانی جواب مسائله ملکان منکر و نکیر
گشته او را از اسباب مخاویف قبر نجات داده بعرصات
عالم رحمت و خیرات میرساند و ایضا از حضرت رسول صلعم
منقولست ان من الصلوة لما یقبل نصفها و ثلثها و ربعها
و خمسها الی العشر و ان منها لما یلف کما یلف الثوب الخلق فیضرب

بها وجه صاحبها وان ما لك من صلوتك ما اقبلت عليه
بقلبك كه فحوی کلام بلاغت افزای این حدیث خیر البشر دلالت
بر انکه عبادات وصلوات که مصلین ومکلفین بجای میاورند
بحسب ظاهر برخی مقبول بارگاه احدیت میگردد نصف آن
وبعضی ثلث آن وربع وخمس تا عشر وبعضی مردود درگاه صمدیت
گشته پیچیده میشود همچون پیچیدن جامه کهنه وپوسیده و
زده میشود بروی صاحبان عبادت که این عبادتی که
بحسب ظاهر بجای آورده اقبال نکرده بر وی وبجای نیا
ورده بمحض اخلاص وخلوص قلب پس قبولیت عبادات
وطاعات متوقف ومبتنی است بفراغ واستخلاص وصفای
نفس وحضور قلب وولایت ومحبت حضرات ائمه الطهار
که ایشانند سبب نجاح وانجاح وقبول طاعات وکفایت
کنندگان موالی ومحبین خود را بمقدار استصفا واستخلاص
وحضور قلب عبادات وطاعات مقبول درگاه الهی میگردد
نصفا وثلثا وربعا وخمسا تا عشر چنانکه مذکور شد واز
سادس انوار العلم والحکمة واصحاب التطهیر والعصمة سیدنا

ومولانا

ومولانا الصادق عم منقولست ان ولی علی عم یراه فی ثلثة
مواطن حیث یسره عند الموت وعند الصراط وعند الحوض
وملک الموت یدفع الشیطان عن المحافظ علی الصلوة و
یلقنه شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله فی
تلک الحالة العظیمة که این حدیث شریف دالست بر انکه
ولی ولی خدا علی مرتضی صلوات الله وسلامه علیه وعلی
اولاده الامجاد المیامین المطهرین میبینند حضرت او را در
مواطن ثلثه وسبب کفایت امور ایشان گشته از عقوبات
وسخطات الهی محفوظ میدارد وایضا از حضرت ابی جعفر علیه السلم
منقولست قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله اذا قام
العبد المؤمن فی صلوته نظر الله الیه او قال اقبل الله علیه
حتی ینصرف واظلته الرحمة من فوق راسه الی افق السماء و
الملئکة تحفه من حوله الی افق السماء ووکل الله به ملکا قائما
علی راسه یقول ایها المصلی لو تعلم من ینظر الیک ومن تناجی
ما التفت ولا زلت عن موضعک ابدا که این کلام فصاحت
وتمام دالست بر انکه اقبال وتوجهات الهی شامل حال بنده

مؤمن که قیام و اقدام بصلوة نماید کرد بده رحمت تا آسمانهای
بجانب سایه میافکند بر او و از فرق داشت تا افق سما
و ملائکه گرد او بیان محیط و حاف باو گشته گرداگرد او در می
آیند و موکل میکرداند خدا تعالی ملکی بر سرش و ندا میکند
ایها المصلی اگر معلوم و متیقن تو گردد که کیست که نظر میکند
بجانب تو قطع التفات و علایق بالکلیه نموده ذاهل نخواهی
شد از موضع عبادت و همیشه مشغول عبادات و وظایف
طاعات گشته منتظر عواطف الهی خواهی بود و ایضا امام بحق ناطق
جعفر صادق عم فرمود لا یجمع الرغبة والرهبة فی قلب الا وجبت
له الجنة فاذا صلیت فاقبل بقلبك على الله عز وجل فانه ليس
من عبد مؤمن يقبل بقلبه على الله عز وجل فی صلوته ودعائه
الا اقبل الله عليه بقلوب المؤمنين وايده مع مودتهم با
الجنة و از ابی حمزه الثمالی منقولست قال رايت علی بن الحسين عم
يصلى فسقط رداؤه عن منكبه فلم يسوه حتى فرغ من صلوته
قال فسألته عن ذلك فقال ويحك اتدرى بين يدى من
كنت ان العبد لا يقبل منه صلوة الا ما اقبل فيها فقلت جعلت

فداك هلكنا فقال كلا ان الله يتم ذلك بالنوافل که مضمون
بلاغت مشحون این دو کلام فصاحت انجام مفصح است
بر آنکه در عبادات و طاعات الهی خصوصا نماز که راس انواع
حسنات است اقبال و توجه قلبی از جمله ضروریات است چنانچه
نقل کرده اند از حمزه الثمالی که رابع ائمه علیهم السلم در حین
صلوة ساقط شد ردا از منکب شریف آنحضرت و آنحضرت
در بحر مطالعه تجلیات و ملاحظه جمال و جلال الهی چنان
مستغرق گشته بود که شعور بسقوط ردا نشده تا وقت
فراغ از صلوة پس عبادت بادی تم بی صدق و خلوص
و قطع علایق و عوایق نفعی نمیدهد مگر آنکه اتمام او نماید
با کملیت ارتکاب بنوافل و منقولست از حضرت ابی جعفر
علیه السلام قال ان اول ما یحاسب به العبد الصلوة فان
قبلت قبل ما سواه ان الصلوة اذا ارتفعت فی وقتها
رجعت الى صاحبها وهى بيضاء مشرقة تقول حفظتنى حفظك
الله واذا ارتفعت فی غير وقتها بغير حدودها رجعت الى
صاحبها وهى سوداء مظلمة تقول ضيعتنى ضيعك الله

کرده حدیث شعار و افصاح است بانکه اول ما یحاسب
به العبد الصلوة پس اگر صلوة مقبول درگاه الهی گردد اعمال
حسنه سوای او نیز مقبول درگاه خواهد گردید والا
فلا و بآنکه هرگاه این عبادت عظیم القدر و المنزله از بنده
در وقت خود صادر گردد بعد از عروج آن بسدرة المنتهی
عزت و سرادقات مجد ربوبیت رجوعی بفاعل و عامل
مینماید با کمال ربوبیت و اشراق و بزبان حال خطاب
بعابد میکند و میگوید که حفظ من فرمودی و بارکان
و سنن مرا بجای آوردی جزای این حفظی که مرا فرمودی حق
سبحانه و تعالی ترا از جمیع مکاره محفوظ و مصون دارد و
هرگاه عبادت نماز از بنده در غیر وقت خود صادر گردد بغیر
حدود و ارکان لازمه و اعمال مختصر بعد از ارتفاع و اطلاع
از حقیقت آن رجوع مینماید بصاحب و فاعل آن در
حالتی که با کمال سواد و اظلام بوده باشد و میگوید ای
فاعل ضایع و ناقص گردانیدی مرا پس فاعل حقیقی نیز
از درجه استحسان مبعد و ممتنع سازد و بدرجه حایه

مخلط

مخلط کرده اند در روایت نموده عیص القاسم از ابی عبد اللّه ع م
انه قال واللّه انه لیاتی علی الرجل خمسون سنة و ما قبل اللّه عنه
صلوة واحدة فای شیء اشد من هذا واللّه انکم لتعرفون
من جیرانکم و اصحابکم ولو کان یصلی لبعضکم ما قبلها منه
لاستخفافه بها ان اللّه عز و جل لا یقبل الا الحسن فکیف
یقبل ما یستخف به که مضمون حدیث شریف دلالت مینماید
بر آنکه استخفاف و استهزاء بطاعت الهی سبب مردودیت
گشته از عرصات الهی و رشحات فیوض نامتناهی دور
گردیده در استظلام و انهماک مینماید از حضرت ابی الحسن الرضا
علیه السلام منقولست ان امیر المؤمنین یقول طوبی لمن اخلص للّه
الصلوة والدعاء ولم یشغل اذناه ولم یحزن صدره بما اعطی
غیره که امیر المؤمنین ع م مژده داده اصحاب اخلاص بطاعات را
و فرموده که طوبی تا آخر حدیث و طوبی درختیست معروف
در جنان که حضرت باری جل شانه آن درخت را خود غرس
نموده جهت بندگان مقربین یعنی استظلال و استراحت بشجره
طیبه طوبی مر آن بنده را باد که نماز و دعا خود را خالصا مخلصا

لوجه الله و طلباً لمرضاته بجای آورده و باز بکتاب او نای خلاص
از خود راضی نشده بلکه اخلاص را من حیث الابلاغ و الکمال
اتیان نموده بجا آورده و در حین ارتکاب عبادت محزون
و مهموم بوده اند مصدر خود را بچیزی که حضرت باری شفقت
و عنایت فرموده باشد بغفران متعلق بلکه راضی و مبتهج
شاکر بقضا باو نعم الهی که نسبت باو مهیا و واقع شده
بوده باشد پس نماز چنین شایسته و سزاوار شده سینه کبریائی
قدوسی خواهد بود و چون وصول به بارگاه عز عظمت سلطانی
بهم رساند بمنصب قبول نور الانوار متجلی خواهد کردید و مستغرق
ینبوع ینابیع رحمت بغایت کشته متصل در سلک فایزان
و از زمره مقربان و رستگاران منتظم خواهد بود بمقتضای
ایه کریمه والذینهم علی صلوتهم دائمون. بدانکه احادیث اصحاب
قدس و عصمت و انوار علم و حکمت صلوات الله و تحیاته علی
ارواحهم و اجسادهم که کثیر ذکر این تقدیس متکرر الورود است
که قبول نماز موقوف باقبال قلبی است و التفات بجناب واحد
حقیقی و تنزه از ما سوی الله الفرهاد که همه فی حد انفسها ذوات

بالظلم

بالظلم و هو ثابت لها الکرامه اهتمام تمام بنماز مامور و بیر داشته
که غفلت سبب خسارت عظیمه و انحطاط مرتبه قرب و
خسارت دو جهی میگردد باید آداب سلوک مسالک تقصیر ادر
طاعات و عبادات فائته در آناء اللیل و اطراف النهار مرعی
داشته ما و راء این ثمره را اختیار ننموده مستفید بفواید
نکوند قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم
فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا غامض سیم
بدانکه تدبیر نافع و تحصیل شافع در حضور قلب هرگاه
جوهر نفس مجرد در غایت صفا و جامعیت شئون
متقابله در قصیای درجه فوت نبوده باشد و فرایض و نوافل
فطریه اولی و فطرت ثانیه را بجز آنکه تحصیل دنیا نموده باشد
و بوی من خالص مجرد از علایق مادیات و معرا از هیکل جسمانیت
پذیرفته نکردیده باشد هرگاه معبود حقیقی را متعاظم و متمجد
و متعالی و مقدس دانسته و بوظایف امر الهی اقدام و اتیان
نموده و خایف و ذلیل و هراسان بوده و از تقصیر راجی
و مستحیی باشد پس بعد از اقامت ایمان احوال از و منفک

نخواهند بود اگرچه بقوت قدرت یقینیه رسیده باشد هرگاه
احدی او در حین اقامت نماز ماموری و اطاعت ربوبی
تفرقه فکر و حواس و تقسیم خاطر و غیبت قلب از مناجات
الهی و غفلت نفس و کبر و ورود عزمات شاغله مبتلا گشته و مفری
از خلاصی و مخرج تیه نداشته باشد پس تدبیر سلب نمودن
اشیا منافیه منافره چنانست که دفع سبب را اسلوب
نماید و سلب نمیشود چیزی مگر برفع سبب تا باعث دفع
نوازد خاطر امر خارجی باد اتی باطن گردد اما خارج قرع سمع
نمی نماید تا ظهور دیگری بهم رسد پس احطاف هم محقق می پذیرد
تا سبب تابع ساختن و تصرف دادن نمودن میشود تا که فکر
بغیر منحرف میکرد و فعل حظر ابصار موجب افکار عمیقه و بعد از
بادگاه فتوی و غفلت از جانب ربوبی محصل میشود بعد
ذلک لابد باشد که این افکار موجب افکار دیگر گردد هرگاه
دست قوی و همت عالی از عشق شب داج دفض عالم باطل کرد
بعالم حق متصل گشته باشد و رابطه اتصال و اتحاد با روح
القدس که خلیفه یکتنجانه تعلیم و تادیب سخکم ساخته با شد

باذن الله

باذن الله سبحانه انچه در لوح ذات او منقش است مطالعه نماید
وانچه بر حواس او جاری شود مطمح نظر ساخته حواس را منزه
نموده بمشیت الهی برو او مینماید و هرگاه ضعف دست باشد
ناچار او خواهد بود او را تفرقه فکر و تشویش حواس پس در قطع
این اسباب علاج آنست که غمض بصر نموده در خانه ظلمانی که
بندگی را در میان بسته متوجه امر الهی گردد تا انکه شاغلیرا مقابل
نظر نصب ننموده فریب بدیو او احرام در رای عبادت را بروش
بسته که تابع منافره بصر نباشد و محترز و معرض باشد از اتیان
نماز در شوارع و مواضع منقوشه و ابواب مفتوحه و فروش
منقشه و سزاوار چنانست که برکوز بند خانه مظلمه صغیره و اکثر
سعتش بقدر ما یمکن الصلوة فیه باشد و غمض با سره نماید اگر
چه وظیفه نظر صایب آنست که در حال قیام بموضع سجده گاه نظر
افکند و غیر انها از امور معلومه بوجه شرعی اتیان نماید اگر
اقامت بامور شرعیه معلومه متعذر باشد با فتح بصر بنا بر این
غمض اولی خواهد بودن زیرا که غایت وظیفه بندگی و اطاعت
جمعیت حضور است با اخلاص بوظیفه نظر و هرگاه نزدیک ما

وفتح نظر اختلال و تفرقه حواس حاصل گردد پس غض باصره نماید
و بخاطر رساند حین نظر در موضع سجود که وقوف نموده ام
پیش واجب حقیقی و مطلوب تحقیقی که ناظر ذکره که بر خفایا
و اسرار قلب مطلع است و متوجه بجناب اقدس او بوده
باشد که بوصف قلب و وجه راس و خایف و خاشع بظاهر و قلب
بوده مجاور باب کرم مکرم حق بوده باشد و مقام خدمت خود را
از جناب اقدس ربوبی سلب کرده باشد که چگونه لایق خواهد
بود این عبادت عبد ذلیل نزد سید جلیل و الرساند باطن را
و منافی نماید فکر خود را در غیر ما طلبه منه و ابتهاج
بهجت جوار و استلذاذ لذت قرب و انتهاز فرصت وصال
مطلقا شعور بهم و رای کبریای معشوق حقیقی نیابد و از
جوهر ذات خود خبر نداشته شاید از بندگی را فوت و فوز
کمالات نموده همیشه خود را مستحق خذلان و مستوجب
حرمان داند چه در شاهد ضمیر و قیاس بعید چگونه تحقق
میباید مقصد اصلی و ملک حقیقی که بحظ دخول بهجت و دار
توطن سعادت است و در احادیث اهل بیت طهارت

وعصمت

وعصمت علیهم السلام وارد شده که ان الله لا ینظر الی صورکم
ولکن ینظر الی قلوبکم. پس بنابر این باید که مستدام عادت
عابد در تنزیه و تخلیص قلب بوده آنرا از لوازم آلات و
ثمرات و اهتمامات و تعاجیل بامور خیریه مشغول داشته
از امور ظلمانیه و نیوبه کثیفه شیطانیه متفرغ گرداند تا
سبب جلا و صقلیت قلب که سنخیت جوهرش امر نوری
ربانی است گردیده شایسته رشحات جناب اقدس کبریائی
گردد چنانکه حدیث شریف منقول از حضرت ابی عبد الله عم
حکایت از این کرده که قال کان ابی یقول اذا هممت بخیر فبادر فانک
لا تدری ما یحدث. و آلت بر انکه اهتمام بخیرات و مبادرت بان
از جمله سنخیات است بسبب عدم درایت مکلف بوجود
امور مانعه از اتیان بخیرات و نیکو نهجی و طریقی است بحصول
و استکمال و استشراف نفس از قیام لیل و زهادت و استغنا
از ناس چنانکه حدیث شریف معدن الحکمة و الزهادة منع
الفقر و الشقاوه ابی عبد الله عم که قال شرف المؤمن قیام اللیل
و عزه استغنائه عن الناس مفصح و مبنی است بانکه منوط ؛

ومربوط کرداند شرافت مؤمن وعزت او را بقیام واستغنا
از ناس وایضاً مرویست از رابع ائمه معصومین علی ابن الحسین
صلوات الله علیهم اجمعین. قال رایت الخیر کله قد اجتمع فی قطع
الطمع عما فی ایدی الناس ومن لم یرج الناس فی شیء ورد امره
الی الله عز وجل فی جمیع اموره استجاب الله عز وجل فی کل شیء
ومفاد ومحصل این حدیث دالست بر آنکه قطع طمع وزهد
عما فی ایدی الناس وعدم رجاء بناس در چیزی وباز گذاشتن
امر خود بسوی خدای عز وجل در همه امور سبب قرب گشته استجابت
دعوات وفیضان ملکات برای او حاصل کردد واما اسباب
باطنه وعلاقات هالکه که اشد است وتشعب در امور
ودر حضور فکر در فن واحد تحصیل نمی پذیرد مگر
از طرفی بطرفی طیران مینماید وغض بصر بعینه بقلب واقع
میشود پس علاج استعداد وتاهب خواهد بود وقبل از اینکه
باذکار و اخر و در موقف مناجات وخطور بقلب متعلق است
بمقام جناب اقدس قدوسی تفرغ قلب از تحریم نموده باید
اراده داشته باشد ودر حین اتیان بنماز موجب ترک نمودن

اشیاء منافیه خواهد بود از نفس وخاطر را متوجه بنماز ساخته
رویت قلبی را منتسج باو کرداند تدبیر دیگر آنکه در امور شاغله
مشاد فرار از احضار قلب وعود بمهمات نظر نموده معالجه بعکس
نماید از نوع این شهوات وقطع این علایق که ضد دین مبین
واعداء عدو معارف ویقین است نموده عمل را خالص کرداند شاه
ابلیس را خارج ساخته شاغل نماز کردد نقلست که جمعی مشغول
بنماز بودند در حائطی که در آن شجره بود وطیوری در آن آرام
گرفته واینان از شجره وطیور متعجب بودند ونظر ایشان
در آن بود که نسیان طاری شد عدد رکعات از خاطرشان
محو گشته میان ندم ورجا مشغوض بودند در اتیان فوت
شده ونیز در فکر قطع ماده وکفاره ماجرای فاسد بودند
وتاخیر نماز مغرب نمودند تا حین طلوع دو کوکب واعتاق
بنده نمودند وبعضی دو رکعت نماز فجر را فوت کرد اینند عتق
وقیر نمودند واز هر یک مجاهده نفس بتحصیل انجامید
وتوجه در نماز بمنصه ظهور پذیرفت ودر دائم غفلت در دو
تحقق یافته بود ببدواء فامع ماده علاج کردیده از لطف

بتسکین دوری نمود و دفع شهوات ضعیفه و همیه که
شاغل و عایق حواس بوده تحقق یافت و اما شهوات قویه
موهمه تسکین نافع نمی یابد بلکه تجاذب آن زایل و منتفی
نمیکرد و بعد از غلبگی مستوعب جمیع نماز کرده باید در شغل
صلوة تجاذب بر سینها کند و مثال آنکه شخصی در تحت شجره
باشد و اراده وصف آن داشته باشد از اصوات عصافیر
شوش کشته قادر بوصف نبوده باشد بسبب اختلاف حواس
چون اراده خلاصی داشته باشد قطع شجره نماید تا که از نفره
حواس و اصوات عصافیر خالی کرده بنا بر این باید قطع شجره
قوت شهوانیه نمودن تا باعث تفرقه اعضان نباشد که موجب
انجذاب عصافیر باشجار و انجذاب ذباب باقذار نبوده
باشد که موجب شغل طویل نکرده در دفع شهوت و در
خاطر شهوات متکثره مندرج شده باعث قلت حلوات
کرده بدیده سبب اجتماع شواغل و حب دنیا که راس هر خطیئه
و اساس هر نقصانی و منبع هر فسادیست کشته باطن منطوی
و متحلی بحب دنیا و متخلی از حب آخرت کرده پس تزلزل

وعدم

وعدم الطمینان قلب و عایق و سد راه عابد سالک کشته
مانع از فیضان رشحات غیبی خواهد بود چه تحقق خلوص
در مناجات و استغراقات از جمله مهمات و متحمات است
و هر گاه منفرج و مبتهج بدنیا باشد فرح بجناب اقدس ایزدی
و بمناجات لم یزلی تحقق پذیرفته نخواهد شد که بهجت عاشقی
بقرة العین مریم خویشست و از آن صقع ملتذ و مبتهج
شود پس بمجاهدات نفسانی و رجعت قلب بنماز و
تقلیل اسباب چون خواهد نمود و هر گاه دنیا متوجه بر
بنده شود سزاوار چنانست که او متوجه نگشته از خود
صرف نماید و بانجرام الهی تعلق گرفته باشد از اشتغال
و اشتغالات دنیا بجهت طاعت ربوبی و انقیاد امر
الهی مبتهج بوده ضبط و تحصیل نماید و کلام حضرت خیر
الانام صلی الله علیه و آله باین مشعر است نعم العون علی
تقوی الله الغنی الا ان ذلک محل الغرور و موضع تلبیس
ابلیس علیه لعنة الله فلیحذر المستیقظ عند ذلک و لا
یزال یراجع عقله و یمتحن قلبه حذرا من ان یدخل علیه

الخطر والکدر وهو لا یشعر که مضمون بلاغت شحون اش دلالت
بر انکه غناء ظاهری یا معنوی بنکو اعانت کننده ایست بتقوی
حق سبحانه و تعالی و باید که مستیقظ و متنبه از نفس خود هراسان
بوده مراجعت بعقل نموده امتحان قلب مینمود باشد که ناکاه
داخل نشود بر قلب او کدورتهای ظلمانیه و اوهام متفرعه
و بیرون برهانی اقوی از وجدان نیست پس نظر بوجدان نموده
دواء خود را فراهم ساخته و مرادت مستتبع دانسته نماز
بوجه کمال بجای آورده با عدم حدیث نفس و شغل حواس
تا بمنصه قبول در آمده دعوات و اذکار باجابت مقرون
کردد پس بمناسبت آن اشراقات نوریه بسبب هر حرکتی تجدد
اشراقی و بهر شروقی اعانت حرکتی و لا یزال بتجدد شروقات
بتجدد حرکات و تجدد حرکات بتجدد شروقات متصل الاستمرار
بجهت سلوکات نفوس و ابدان درایت نسك و وظایف
عبادات بجای باید آورد و کمربندکی بر میان و غاشیه عبودیت
بر دوش افکنده از لذات عقلیه و ابتهاجات شوقیه متحلی
و متزین شده از رذایل متخلی کردد غایت چهارم در مقابح نما

کم

که منقسم بواجب و سنت است که نجات و رستکاری عبد بدون
جز بکنا اردن آن صورت پذیر نیست و راس المال است و
صورت طلب تاجران حاصل کسب در باشد و دیکر نوافل که
مراتب بلند و مرتبه ارجمند و درجات دلپسند از اتیان
آن حاصل میشود و هر بنده که متوجه طریق و سلوک عبادت
شود و طالب ترقی بمدارج و معارج کمال باشد باید که بآنچه
مذکور میشود مزین و متحلی کردد و آنچه لزوم حتمی و وجوب
بتی دارد طهارت است که هجران نجاست و اخفای عورت
و باید که موضع نماز ظاهر و مسلوب الغصب باشد و وقوع او
در اول وقت و تبادر بان و تحصیل قبله و اتیان بمستحبات
و وظایف متکثره مثل اتیان او در مساجد و ادا نمودن
اذان و اقامت و توجه بتشش تکبیر با دعاهای موظفه ماثوره
که وقوع صلوة باین نهج مستقیم سبب تجلی قلب است باسرار
خفیه و مزایای شریفه و تخلی او از رذایل و وساوس شیطانیه
و طهارت عبارتست از پاکی از حدث امتثالا لجانب عالی
کوئی و سزاواری او بعبادات و طاعات حق و این طهارت

بس نوع منقسم گشته وضوء و غسل بمقتضای آیه کریمه
و اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا الی آخر آیه فان کنتم جنبا فاطهروا
و باید که بعد از تحصیل استحضار قلب و رفع شواغل سو وجه
رفع احداث کرده خود را از جنابت کبیره و صغیره طاهر
و متطهر گرداند کبیره مثل جنابت و صغیره مثل بول و غایط
و نوم و ریح که انسان عابد در رفع این احداث مشتاق و
محتاج بوضوء و غسل گشته که بدن انسانی که لطافت جمعیت
این نشاة عنصریت طاهر و متطهر کرده کما ینبغی قیام و
اقدام بوظایف طاعات و عبادات نموده صورت کامله
فطرت الهی گشته بمقتضای فرموده فطرت الله التی فطر الناس
علیها و در عین ساحت کبریای عظیم و مستقیم بوده باشد و باید
طهارت دادن همه بدن را از خبث و بعد از آن غسل اعضای
مخصوصه بجهت عبودیت و مقام تعبد تا موجب صحت نماز
کرده و هر یک از وضوء و غسل دو نوع آمده طهارت جسمانی
بغسل اطراف ظاهره که مباشر امور دنیویه شده و منهمک در
کدورات دنیویه غوطه خورده و انجلای قلب که موضع نظر

ربوبیت است زیرا که فیضان رشحات ربوبی متوجه
بقلوبست و در لغت عرب عبادت از نزاهت و نظافت
و در شرع عبادتست از غسل اعضای مخصوصه با نیت
که موجب رفع احداث صغیره شده مبیح دخول صلوة و طواف
و سایر عبادات شرط طهارت کرده شیخ عبدالله انصاری
در کتاب منازل السائرین بیان نموده اگر سالک از اهل
انهماک و استغراق نباشد و فطرت اصلیش با دوام بوده باشد
او را احتیاج برفع حدث اصغر که عبادتست از زایل نمودن
تعلقات شعوبیت و طهارت نفسانی که عبادتست از
تطهیر و تزکیه نفس بجرم است شده و چون جوارح متعلق
امور دنیه که بعد از اجتناب الهیه است فرو رود منهمک گشته
تطهیر این اعضا و استفراغ قلب و حواس بجهت اشتغال
عبادت الهی و طاعت ربوبی و اقبال بنده سبب میشود
که دنیا و آخرت ضد یکدیگرند بهر یک که اقرب شوند موجب
بعد دیگری خواهند بود و بسبب این مکلفین مامور بتطهیر
و تنزیه شده استفراغ و استخلاص از امور دنیویه مطلوب

شارع آمده در حین اشتغال بآنچه اول فرو داشت
پاک نمودن لوح قلب از آمیزشها و آلودگیها و بعد از آن شستن
اعضای مخصوصه بجهت توجه بنماز و اقبال بعالم عبودیت
خو شدن و مقام فنا را ادراک نمودن **نظم** شست و
شوی کن وانگاه بمسجد خرام تا نگردد ز تو این خانه تمام
آلوده و امر بغسل سطح ظاهر وجه شده زیرا که توجه و اقبال
بوجه قلب نبوی واجب علی الاطلاق بسمتی بر دوست چه اکثر
حواس ظاهره در وجه است که مدار اعظم اسباب با عشق مطالب
دنیا اند و امر بشستن او اشاره است بانکه باید که خالی
از ادناس ظاهره و آثره کنند و چه استمداد غیر پروردگار
خود پاک شوید و ایضا باید که وجه سطح باطن که معبر بلوح
خیالست از ادناس و امور خیالیه رده شستن لسان و
دهان را که مظهر حروف کلامیست مشغول بذکر نموده
هر را بصورت خاص آبای علوی مصور کرده اند بنا براین
سنت تبلیل و غسل کفین کرده است برینکه تصرف و تعلق
از کار و مهمات دنیوی شسته همین را از تصرفات محو

دنیوی

دنیویه و پیاده را از تصرفات باطله مذموم باز داشته و
امر بشستن یدین خاصه بجهت آنست که در اکثر اوقات متاع
دنیای باطله را اکتساب نموده و شهادت طبعیه کننده پس امر
بشستن اعضای مخصوصه نمودن رمز خفی و اشاره لطیفی
است بر دست تصرف از شواغل حسیه شستن و بالکلیه
متوجه عبادت کبریای حق گشتن چنانکه مضمون بلاغت
مشحون آیه کریمه فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق دال
و مفصح است بر آن و باید که این غسلات را باساس عمل
قلبی که خلوص نیت است موسس و مستحکم نموده آمن سرادق
همت خود را از کرد تعلقات دنیویه نفض نماید و شستن
که غایت آن تولد تطهیر است بانقدیم طرف یمین روحانیات
که اشاره است باهتمام تطهیر باطن و تثلیث عدد غسلات
رعایت نموده تا نتیجه غسل که طهارتست بر وجه کمال مرتب
شود و امر بغسل مواضع ثلثه که وجه و یدین است بتناسب
سوالید ثلثه متوالد بود که در عالم وجود و امر بتناسب
امور مطلوب شارع کشته که یکی منزله آبا و دیگری منزله

ابا و دیگری بمنزلهٔ امهات و ثالث بمنزلهٔ امتزاجات و از
مزاجات کونین آمده و بعد از آن امر بمسح راس شده زیرا که
در راس قوای مدرکه ودیعه نموده شده که بوساطت این
قصد تبدیل مرادات طبیعیه و انبعاث بامور دینیه نماید
از اقبال بامور اخرویه نموده میشود و بعد از آن امر بمسح
ظهر قدمین شده زیرا که سبب وصول بمطالب و توصل
بتحصیل مآرب میگردد و در نفس بجزء موضع از موضعی
بمکان و مکانی نبوده موضع راس بمنزلهٔ موضع وجه و موضع
ید بمنزلهٔ موضع قدمین آمده چنانچه در فطرت الملکوتیه
بوجه اوفی و نمط اقصی متوجه شده ام اما عبادات
متعدده بازاء افعال وضوء و تطهیر ظاهری در وجود
نمود مثل استقبال و توجه نفس بطاعت بازای شستن
وجه آمده و استفراغ و استخلاص نفس از امور دنیویه
بازای شستن یدین و امساک و امتناع نفس از رجل
و مشی بطلب اشیاء دنیویه بازای مسح رجلین لیکن
نزد سالک وجه سمی بقوت فطرت شده و ید بقوت عملیه

الملاق

الملاقی شده و راس عبارت از انجذاب بعالم ملکوت گشته و
رجل عبارت از مکث در سجن بدن شده و عابد عارف
در وقت توجه بجناب ربوبی و تدهش بدهشات سطوع
نور و تولد در بروق مجد قیومی مناسبات و رموزات افعال
ملاحظه نموده باید بهیجوش قوای ظاهره و باطنیه
و دفع اعداء ان نفس خود را از شواغل غربت سرای دار
دنیا که فی الحقیقه سجن اوست خلاصی داده با نجذاب
قوای موعوده در راس اتصال بمبادی قدوسیه نماید
از مضیق قریه فاقه و بقعه فقر و مذلت روی بعالم غنا و استراحت
آورده و حظ عابد از وضوء مجرده امتثال ظاهر امر و تطهیر
جسد از انجاس و همیه جسد انسیه و قوع با قسر و حظ سالک
از تطهیر وجه قوت نظریه را از احداث عقاید باطله
پاک کردانیدن و از تطهیر ید قوت عملیه را از اقذار
سیئه و ملکات ردیه دور نمودن و از تطهیر مسح راس ساختن
او را بانجذابات عالم ملکوت و از تطهیر مسح قدمین مهیا
نمودن ایشان را باستخلاص از مکث در شبکه بدن و از

اشتیاق او موجب تشویش بود و نمود و اتحاد او و داخل در سفر
نفس بجانب باری حق و لقای مبدئ حقیقی و حظ عارف
شامل است بر حظین عابد و سالک باشد یادی که آن محبت
و سخیف و محقر نمودن عالم امکان و لذات طبیعیات
در نظر او مشاهده جلال و جمال نور الانوار ربوبی و
مظهر شراشر او را از ما عدای سلطان حق کردن و تنزیه
و لرزد شعاع نور او بمومن از استغفار و التفات بموجود
غیر او و معزولیت او از تصرف در عالم غربت تا بملکه رفض
جسد و خلع بدن و تقدس ذات لجم رساننده او را اتصالی
بملك قدوس حاصل شده بفنای مطلق و اضمحلال صرف
فانی و مضمحل گردیده بجذبات معاطیس بقاء بحت و
حیات محض بقاء و حیات با فنا از مضیق عزیز امکان
و ساحت هلاك ذاتی و میدان بطلان حقیقی مستخلص
و مترفع شده رو بجانب واحد حقیقی آورد و این وضو رافع
احداث و سلالم عبادات و منتج دخول او بمعراج رونق
که نماز باشد یعنی بی تطهیر و تغسیل ظاهر و باطن مستفیض از

اوصاف

جناب کبریائی شدن محال و ممتنع بالذات است اما چون تطهیر باطن
دومرتبست از جهت مراتب عبادات و درجات طاعات
متفاوت گشته در رد و قبول بدانکه در غسل امر بشستن
جمیع بشره شده بجهت انکه انسان در وقت التذاذ بجماع
و موجبات آن بسبب انهماك در لذات شهوانیه و ملكات شهویه
بجمیع اعضا از حدث و جنب گردیده از ساحت ربوبی دور
میشود چنانچه سید البشر صلعم فرموده ان تحت کل شعرة جنابة و چون
جمیع بدن انسان از مرتبه علیت مبعد شده کیفیت قرب و داد
بساط نفس مجرده که مسقط الرأس جوهره اش بحظائر اعظم عالم
قدس است بسبب لذت جسدانی و استیلای سلطان امور
شهوانی متبدل و منقلب بکیفیت بعد و افتراق گشته پس
غسل که عبادتست از جریان آب بر جمیع بشره مقارن نیت
اهم مطالب شرعیه شده تا دخول عابد بسبب او در عبادات
منیفه متحقق نتواند پذیرفت و از جهت موجب غسل حدث
اکبر نامیده شده و مناسب دیدم در این مقام ذکر وجوه
و لطائفی که حضرت رسول صلعم در جواب سؤال نفری از یهود

کر از جناب آنحضرت سؤال نموده بود که لای شیء توضأ هذه
الجوارح الاربع وهی انظف المواضع فی الجسد قال النبی صلعم لما
ان وسوس الشیطان الی آدم ودنا آدم من الشجرة ونظر الیها
ذهب ماء وجهه ثم قام وهو اول قدم مشی الی خطیئة ثم
تناول بیده ثم مسها فاکل منها فطار الحلی والحلل عن جسده
ثم وضع یده علی ام راسه وبکی فلما تاب الله عز وجل علیه
فرض الله عز وجل علیه وعلی ذریته الوضوء علی هذه الجوارح
الاربع وامر ان یغسل الوجه لما نظر الی الشجرة وامره بغسل الساعدین
الی المرفقین لما تناول منها وامره بمسح الراس لما وضع یده
علی الراس وامره بمسح القدمین لما مشی الی الخطیئة ثم سن
علی امتی المضمضة لتنقی القلب من الحرام والاستنشاق لتحرم
علیهم رایحة النار ونتنها قال الیهودی صدقت یا محمد فما
جزاء عاملها قال النبی صلعم اول ما یمس الماء یتباعد عنه الشیطان
فاذا تمضمض نور الله قلبه ولسانه بالحکمة فاذا استنشق منه
الله من النار ورزقه رایحة الجنة فاذا غسل وجهه بیض الله
وجهه یوم تبیض فیه وجوه وتسود فیه وجوه واذا غسل

ساعدیه

ساعدیه حرم الله علیه اغلال النار واذا مسح راسه مسح الله
عنه سیئاته واذا مسح قدمیه اجازه الله علی الصراط یوم
تزل فیه الاقدام قال صدقت یا محمد فاخبرنی عن الخمس لای
شیء امر الله بالاغتسال من الجنابة ولم یامر بالبول والغائط
قال رسول الله صلعم ان آدم لما اکل من الشجرة دب ذلک فی عروقه
وشعره وبشره فاذا جامع الرجل اهله خرج الماء من کل عرق
وشعرة واوجب الله علی ذریته الاغتسال من الجنابة الی یوم
القیمة والبول یخرج من فضلة الطعام الذی یاکله فعلیهم
فیها الوضوء قال الیهودی صدقت یا محمد فاخبرنی ما جزاء من
اغتسل من الحلال قال النبی صلعم اذا جامع اهله ربط سبعین الف
ملک جناحه ونزل الرحمة فاذا اغتسل بنی الله بکل قطرة بیتا
فی الجنة وهو سر فیما بین الله وبین خلقه یعنی الاغتسال
من الجنابة قال الیهودی صدقت یا محمد گر مضامین بداعت
آیین این اجوبه دالست بر اسرار وضوء گر بیان کرده شده یعنی
بجهت سبب توضی وتطهیر این جوارح اربع بیان داد وگفت انکه
این مواضع نظیفترین مواضع در جسد و بدن آدمی ان

مهبط وحی الهی و خازن اسرار ربوبی صلوات الله علیهم
والهم فرموده اند چون وسوسه نمود شیطان بسوی
آدم و نزدیک شد آدم بشجره و نظر کرد بسوی او ذهب
ماء وجه که عبادتست از توجه و التفات اوست بغفلت
و تنزل او از قرب بمبدأ المبادی و التذاذ عقلی و میل
بجانب شجره او را حاصل گشته متوجه قیام و مشی بجانب
شجره شده و این اول قدمی بود که مشی نموده بجهت
خطیئه بعد از تناول و التماس از آن شجره دست دراز
کرده و مرتفع شد حلی و حلل و البسه جنت از جسد مبارک
او و بعد از دفع حلی و لباس وضع نمود دست خود را
بر اصل و ام راس که عبادتست از مقدم راس است زیرا
که وقت هجوم هموم و غموم دست بر دو گذاشته میشود و گریه
آغاز نمود و بعد از توبه دادن خدا تعالی او را واجب جهت
و فرض نبی کرد بابد بر دو بر ذریت او توضی این جوارح
اربع را و امر نمود بغسل وجه و دفع حدث معنویکه بسبب التفات
او بشجره و غفلت از جناب کبریائی که برای او حاصل شده بود

چون

چون نظر نمود بشجره امر شد او را بغسل ساعدین از جهت تناول
نمودن از آن شجره با غوای شیطان موسوس و امر نمود او را
بمسح راس از جهت وضع نمودن دست خود را بر راس
و امر نمود او را بمسح قدمین از جهت مشی نمودن او بسوی
خطیئه بعد از آن سنت و مستحب کرده اند بر امت من مضمضه
از جهت تنقیه قلب از حرام و مستحب کرده اند استنشاق را تا
حرام کرده بر ایشان رایحه نار و نیز او که عبادت از تعفن
اخلاط و کتابت اهل جهنم است یهودی تصدیق و تعظیم
حضرت نموده سوال نمود که چه اجر و ثواب عامل و بجا آورنده
این اعمال را است حضرت در جواب او فرمود که اول
وقت اساس او بناء دور و متباعد میکرد از او شیطان
و وقت مضمضه و آب در دهن کردن منور میسازد خدا
قلب و لسان او را بحکمت و وقت استنشاق و آب در بینی
کردن ایمن میگرداند او را خدا تعالی از نار و مرزوق میگرداند
او را بطیبات جنت را و وقت غسل وجه مبیض و مشرق
میگرداند خدا تعالی وجه او را روزیکه مبیض و صاحب

ضیا میکوند در آن روز وجوه مؤمنین و منور و ظلم میکو وند
د روو وجوه کفار و منافقین و وقت غسل ساعدین حرام
میکرداند خدا تعالی بر و غلها و قید های نار را و وقت
مسح راس زایل میکرداند خدا تعالی از و سیئات او را
و وقت مسح قدمین میکرداند خدا تعالی او را بر صراط
روزیکه میلغزد در و اقدام مسیئین و اهل خطا یهودی
تصدیق حضرت فرمود سؤال نمود که یا محمد خبر ده مرا از
برای چه چیز امر نمود خدا تعالی باغتسال از جنابت و امر
نمود غسل را ببول و غایط حضرت فرمودند که آدم علیه السلام چون
اکل نمود از شجره در بدن او ساری گشت ماکول در جمیع عروق
و شراینش و شعور بشره او و وقت جماع رجل با اهل خود
خارج و بیرون می آید آب از هر عرقی و شعری پس واجب
کرد اند خدا تعالی بر ذریت او اغتسال از جنابت تا روز
قیامت و بول و غوط خارج میکردند از فضلهٔ طعام و غذا
که اکل مینماید او را پس بر ایشانست بسبب خروج اینها
وضوء بعدم غسل یهودی گفت صدقت یا محمد پس خبر ده

مرا چیست

مرا چیست جزای کسیکه غسل نماید از جماع بحلال حضرت
فرمود وقت جماع رجل با اهل خود لبط و منقوش مینماید
هفتاد هزار ملک اجنحهٔ خود را و نازل میشود خزانت
و رحمت بر و پس وقتی که غسل کند بنا مینماید خدای تعالی
بهر قطرهٔ خانه در جنت و ابتدا اغتسال از جنابت ترتیب
فیما بین حق سبحانه و تعالی و خلقانش قال الیهودی صدقت یا
محمد و یهودی بعد از اتمام اسوله و جواب دادن و تقریر دین نمود
حضرت جواب مسائل او را اسلام گشته کلمه شهادتین را بر
زبان جاری کردانید و چون ذکر جمیع اسوله و اجوبه موجب
خروج و بیرون رفتن از مقاصد و مطالب متعلقه باین
رساله بود اقتصار باین نمود و از این وجوه که حضرت پیغمبر صلعم
فرمود روشن و واضح کردید لمتانی که از جهت شستن
اعضاء وضوء بیان کرده بودیم که قصد شستن وجه
باید که مطابق باشد باینکه وجه نظر را از کردن تعلقات
باموده نیوی شسته متوجه عبادت معبود بحق کرده باید
و شستن یدین باینکه دست تصرف و تعمل را از تصرفات

غیر مرضیه باز داشتن و بسبب دانستن آنکه ضلالات فاسده که
در فوت خیالیه مرکوز شده و بسبب او بعد از جناب حق
حاصل کرده بوده از خود مرتفع ساختن و بسبب رجلین با
عباد و کثافتی که از ایشان حاصل گشته بود و بسبب سعی
و مشی با مور باطله از ایشان ممسوح ساختن متوجه بارگاه
صمدیت کرده بوده و نوع ثالث تیمم است بشرط تعذر آب
یا استعمال آن قوله تعالی فان لم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا
و امر به تیمم بسبب این اعضا بخاک وقت تعذر شستن اعضا
بآب شاید اوّل طبیعی و در من خفی است بر آنکه هرگاه ممکن نباشد
تطهیر قلب از اخلاق ردیه بدلیه و تحلیه او باوصاف
جمیله بهیه قایم مقام او هضم نفس و انکسار قلب بود
که شاید بوسیله عجز و تذلل و تبسط بساط ذل خود را
از غواشی برازخ جسمانیه و هیئات شوایخ ظلمانیه نجات
داده خاک روب عتبه جناب کبریا شود که عجز و مذلت را
و خاکساری و حقارت نفس در تبدیل الاخلاق الذمیمة الافعال
ثابت جناب اقدس ربوبی میکرداند و چون قلب را بخشوع

وخضوع

وخضوع و تکسر و خواری بر او در جاعل محض ظل عنایت
بی غایت خود را معروف بوی او ساختن تفضلات و اسعار را
شامل حال او کرداند از غواشی دانو قول سادس ائمه اطهار
علیهم السلام وارد گشته اذا اردت الطهارة والوضوء فتقدم
الی الماء تقدمک الی رحمة الله تعالی فان الله تعالی قد جعل الماء
مفتاح قربته و مناجاته و دلیله الی بساط خدمته و کما ان
رحمته تطهر ذنوب العباد کذلک النجاسات الظاهرة تطهرها
الماء لا غیره قال الله تعالی وهو الذی یرسل الریاح بشرا
بین یدی رحمته و انزل من السماء ماء طهورا وقال عز وجل
وجعلنا من الماء کل شیء حی یعنی مکلف در وقت اراده طهارت
و وضوء باید که بشتابد و استقبال و توجه نماید بوی آب
مثل شتابدن و توجه بوی رحمت خدای تعالی بتحقیق که حق
سبحانه و تعالی کردانیده است آب را مفتاح قربت و مناجات نش
و دلیل بساط خدمت و جناب و همچنانکه رحمت او تعالی شانه
سبب تطهیر ذنوب عباد گشته ایشانرا نظیف و منزه میکرداند
همچنین آب سبب تطهیر نجاسات ظاهره گشته او را از الایش

اجنابت ظاهری ... مطهر میکرداند و هم چنین در قول
خدای تعالی و هو الذی یرسل الریاح الی اخر ارسال ریاح داده
حالیکه بشارتیست بین یدی رحمته منوط و معطوف
باو ساخته انزال ماء طهور از سما او هم چنین در قول
خدای تعالی و جعلنا من الماء کل شیء حی آب را سبب حیوة
هر شیء کردانیده و این اشاره لطیفیست بانکه آب از جمله
اشیاء جلیل الفوائد و المآرب است و در نفعها او بر کثیرها
صوری و معنوی است که هم سبب و وسیله فوات امور کونیه
است و هم سبب تطهیر مکلفین است از اجنابات و حدثی بر
انند کرد و این اطلاق لفظ ماء بر نفس مجرده شده جهت وجوه
مشابهتی که میان ماء و نفس مجرده هست چه هم چنانکه ماء
بسبب صفا و لطافت ذات امور کونیه در و منعکس و منطبع
میکردند و هم چنین مدخل تمام در بقاء انواع مرکبات
عنصریه دارد در خلقة و بعد خلقة مثل تغذیه و تنمیه و غیرهما
که همه ایشان منوط برطوبات و او داست هم چنین نفس مجرده
قبول فیوضات و انعکاسات و انطباعات از عالم امر

واشراقات

واشراقات الهی بوده و اسطه ایست در ایصال رشحات
و فیوضات بعالم کونیه و هیچ شیء از اشیاء کونیه نیست
که نفس مجرده مدخل در تربیت او نداشته او را از حیز ظلمت عدمات
بجانب نور وجود نرسانده و بین منقولست از سید المرسلین صلعم
مثل المؤمن الخالص کمثل الماء ولیکن صفوتک مع الله فی جمیع
طاعاتک کصفوة الماء حین نزل من السماء وسماه طهورا
وطهر قلبک بالتقوی والیقین عند طهارة جوارحک با
لماء یعنی مثل مؤمن خالص از شوائب هیچو مثل ماء است
و باید که صفوة و خلوص او که عبادت از نفس مجرده است او
با حق سبحانه و تعالی بوده باشد در وقت طاعات و عبادات
که قبول فیوضات و انعکاسات رشحات از واهب الصور
بوده مترقی بمدارج و معارج کمال کردد هیچو صفوه و خلوص
ماء در حین انزال او از سماء و قبل از مخالطه او بکثافت
خبائث و امر فرموده بتطهیر قلب بتقوی و یقین در وقت
تطهیر جوارح بماء در علل ابن شاذان وارد شده از ثامن
الائمة علیه السلام انما امر بالوضوء لیکون العبد طاهرا اذا قام بین

بدی الجبار عند مناجاته ایاه مطیعا له فیما امره نقیا من الادناس
والنجاسة معافیة من ذهاب الکسل وطرد النعاس وتذکیر الفؤاد
للقیام بین یدی الجبار وانما وجب علی الوجه والیدین و
الراس والرجلین لان العبد اذا قام بین یدی الجبار فانما
ینکشف من جوارحه ویظهر ما وجب فیه الوضوء وذلک انه بوجهه
یسجد ویخضع وبیده یسال ویرغب ویرهب ویتبتل
وبراسه یستقبل فی رکوعه وسجوده وبرجلیه یقوم ویقعد
وامر بالغسل من الجنابة دون الخلاء لان الجنابة من نفس الانسان
وهی شیء یخرج من جمیع جسده والخلاء لیس هو من نفس الانسان
وانما هو غذاء یدخل من باب ویخرج من باب که مضمون
بلاغت شحون این حدیث شریف در بیان علل افعال وضو
است که حضرت فرمود امر بوضو از جهت شدن عبد است
طاهر ونظیف در وقت قیام او بین یدی الجبار نزد مناجات
و استغاثه نمودن او در حالی که اطاعت و انقیاد مینماید جناب
عزت و سلطنت و بارگاه الوهیت صمدیت را و در حالی که نقی
و پاکیزه بوده باشد از ادناس و نجاسات بآن نفعهائی

کرد و وضو است از ذهاب و دفع شدن کسل و کاهلی
وطرد نعاس و سنه و خواب و تذکیر فواید قیام در عز شان
جناب جبار و اینکه بیان نمود وجوه تطهیر بر سطح وجه و
یدین و راس و رجلین را بتقدیم شائق که عبد بوجهه
سجود و خضوع مینماید و بید پر سوال و رغبت در امور
شهیر و رهبت از امور منافره میکند و براس استقبال
مینماید حق سبحانه را و تعمد در رکوع و سجود و برجلین قائم
و قاعد میگردد و اینکه بیان نمود وجه امر بغسل را در جنابت
نه در خلاء که جنابت حاصل میگردد از نفس و ذات انسان
و چیزی است که بیرون می آید از جمیع جسد و خلاء و تغوط
نیست از نفس و ذات انسان بلکه از فضلات غذائی است
که داخل میشود از بابی و خارج میشود از باب دیگر و این
طهارت شرعی بعد از طهارت ظاهری دفع خباثت یعنی
زایل نمودن نجاست محسوس از اعضا و جامه و موضع نماز
پس اگر خطا در جهت اصلی بوقوع رسیده فطرت سلیمه را
آلوده و ناقص کرده باشد انفعاد بزائل کردن احداث معنوی

مستوعبه جمیع اعماق ما اشتمل علیه نفس و تطهیر باطن از اخلاق
ردیه غیر مرضیه خواهد بود چه همچنانکه اخراج و دفع خباثات
ظاهری سبب استراحت و استفراغ انسان گشته او را از
اضطراب و امتلا فارغ مینماید همچنین تطهیر باطن از رذایل
وصفات ذمیمه سبب استراحت نفس گشته او را از تشویش
مهلکه مستخلص ساخته از ینبوع ینابیع قدس با ورشحات
وفیوضات جاری گشته از کدورات باطنیه منزه و مقدس
میگرداند و از فحوی کلام بلاغت فرجام امام بحق ناطق جعفر
صادق عم سمی المستراح مستراحا لاستراحة النفوس من اثقال
النجاسات و استفراغ الکثافات و القذر فیها این تکرار علی
میتوان نمود پس طریق عبد مؤمن و عارف مقدس متیقن
و مکلف متیقن در سلوک و عبادات آنست که خاطر از
حطام دنیا کشته خود را از وساوس نفسانیه و شواغل
جسمانیه و مکائد ابالیس برآساخته از اضطراب باشرف
مادب بروان نموده که داخل عرصه قدسیان و از زمره مطهران
گشته و لذات ابدیه را تحصیل نموده و تنزه و اعراض از کل ممکنات

ومجهولات

و مجهولات باطله جسمیه دیده شاه راه خالق عبور نموده تا مراتب
بلند و درجات ارجمند او را حاصل آید و این معنی در نصوص
احادیث اوصیاء طاهرین صلوات الله و تسلیماته علی ار
واحهم و اجسادهم بخصوص سمت ورود یافته است
چنانکه رابع ائمه طاهرین مولانا سید الساجدین زین
العابدین عم فرموده ان الدنیا قد ارتحلت مدبرة و ان
الاخرة قد ارتحلت مقبلة و لکل واحد منهما بنون فکونوا من
ابناء الاخرة و لا تکونوا من ابناء الدنیا الا و کونوا من الزا هدین
فی الدنیا الراغبین فی الاخرة الا ان الزاهدین فی الدنیا
اتخذوا الارض بساطا و التراب فراشا و الماء طیبا و
قرضوا من الدنیا تقریضا الا و من اشتاق الی الجنة سلا
عن الشهوات و من اشفق من النار رجع عن المحرمات و من
زهد فی الدنیا هانت علیه المصائب الا ان لله عبادا
کانوا کمن رای اهل الجنة فی الجنة مخلدین و کمن رای اهل النار فی
النار معذبین شرورهم مامونة و قلوبهم محزونة انفسهم
عفیفة و حوائجهم خفیفة صبروا ایاما قلیلة فصاروا بعقبی

زاحت طویلة اما اللیل فصافون اقدامهم تجری دموعهم
علی خدودهم وهم یجرون الی ربهم یسعون فی فکاک
رقابهم واما النهار فحلماء علماء بررة اتقیاء کانهم القداح
قد براهم الخوف من العبادة ینظر الیهم الناظرون فیقول
مرضی وما بالقوم من مرض ام خولطوا فقد خالط القوم امر
عظیم من ذکر النار وما فیها . که مضمون کلام فصاحت نظام
آنست که سزاوار است مؤمن را ترک امور دنیویه و ترک زهد
و تورع از خصایص و اباطیل دنیویه یعنی بحقیقت کرد دنیا از تحا
نمود و وحشت برلب مذبوحه یعنی روی بتنزل و آخرت
ارتحال نمود مقبله یعنی در حالیکه روی باقبال و ترقی
و ترفع داده و هر یکی از مرحلین را بنون و ملازمت ماند
پس باید که اصناد را دعقبی دائمی غیر منقطع نموده ملازم
مأمور جناب اقدس ربوبی گشته اجتناب و تنحی و تعری از
امور دنیویه باطله الذوات هادم اللذات الماهبات لا ذم و محکم
داشته اسباب ثبت دنیا را از خود رفع و سکوب ساخته طرایق
بنا ضاد فضای بیدای عالم قدس نموده متوسل بطفع

الطاعت

اطاعت ربوبی و انقیاد فیوضی گشته که باعث ورود تجلیات
و فیوضات دائمی سرمدی و ابتهاجات غیبی خلودی گردد
چه ملازم و رفیق هر یک از قاتلین طبیع و انقیاد آن قبیله
بوده عنان توجه را بآن صوب معروف و معطوف میدارد
چنانچه اگر بسمت دنیا باشد میل باد بار و اگر بعقبی میل
باقبال و باید که عاقل ترجیح مرجوح را بجوز ندانسته تابع
و ملازم آخرت گردیده روی باقبال و ترقی و نشو ابدی
داشته توجه باعلی علیین نماید و متنفر از دنیای مدبره
مؤدیه باسفل سافلین بوده از مقر و مستقر شیاطین ردی
باوج کمال داشته باشد و ایضا ترغیب و تحریص نموده مخاطبین
و مکلفین را بزهد از دنیا و رغبت در آخرت و بیان
اوصاف زاهدان نمون که اتخاذ نمودند ارض را بساط
و خون و تراب را فراش خود و ماء را طیب خود و تعرض و
انقطاع جستند از دنیا و ایضا تبیین فرمود که هر کس که ا شتیاق
و رغبتی دارد بسوی جنة الماوی فرود و سیر باید که بحکم
و تجرد جوید از شهوات نفسانیه و کسی که مشفوق خایف

ایشان نار باید که رجوع نماید و باز ایستد از حرمات
و زاهد از اسهل و آسان است بر ایشان مصائب و نوائب
و احتراز از شهوات و شبهات و اینچه تقریر نمود که حضرت
باری نعم عن شانه را بندگانست که میبینند بعین الیقین اهل
جنت را در جنت در حالیکه ایشان مخلد و دایم در نعم و لذت
اند و اهل دوزخ را در دوزخ معذب و خاسر و آن بندگان
بحیثیتی اند که عالمیان از شر و فساد ایشان مامونند و قلوب
ایشان از خیر و عبید و مخاوف الهی محزونند و نفسهای ایشان
در غایت عفت و لطافتست و حاجات ایشان در غایت خفت
و اندکیست و صبر نمودند ایام قلیله حیوة را بتحمل مشقات پس
در عوض آن رسیدند بعقبی راحت و علو درجات و بعد از
آن بیان اعمال جلیله و نهادیة ایشان کرده ختم اوصاف ایشان
نموده و منقولست از امام بحق ناطق جعفر صادق عم اذا اردت
ان تعلم ان فیک خیرا فانظر الی قلبک فان کان یحب اهل طاعة
الله و یبغض اهل معصیته ففیک خیر والله یحبک و اذا کان
یبغض اهل طاعة الله و یحب اهل معصیته فلیس فیک خیر والله

یبغضک

یبغضک والمرء مع من احب یعنی در وقت اراده دانستن
اینکه در تو خیری و نیکوئی هست باید که نظر کنی بسوی قلب
خود پس اگر خود را محب و مخلص اهل طاعة الله یابی و مبغض
و منافر اهل معصیتش پس این شعارست بر اینکه در تو خیرا یعنی
هست و خدا ایضا محب تو است و اگر خود را مبغض و عدو
اهل طاعة الله و محب اهل معصیتش بینی پس شعارست
بر اینکه در تو خیری نیست و حقتعالی مبغض تو است و المرء
مع من احب یعنی مرد با کسی است که دوست دارد اورا اگر اهل
طاعت را دوست دارد با اهل طاعة است و اگر اهل معصیت را
دوست دارد با اهل معصیت و نیز منقولست از ابی عبد الله عم
و علی آبائه الطاهرین التحیة و السلام قال مر عیسی بن مریم عم
علی قریة قد مات اهلها و طیرها و دوابها فقال اما انهم لم یموتوا
الا بسخط و لو ماتوا متفرقین لتدافنوا فقال الحواریون یا روح
الله و کلمته ادع الله ان یحییهم لنا فیخبرونا ما کانت اعمالهم
فنجتنبها فدعی عیسی عم ربه فنودی من الجو ان نادهم فقام
عیسی عم باللیل علی شرف من الارض فقال یا اهل هذه القریة

فاجاب منهم مجيب لبيك يا روح الله وكلمته فقال ويحكم
ما كانت اعمالكم قال عبادة الطاغوت وحب الدنيا مع خوف
قليل وامل بعيد وغفلة في لهو ولعب فقال كيف كان
حبكم للدنيا قال كحب الصبي لامه اذا اقبلت علينا فرحنا و
سررنا واذا ادبرت عنا بكينا وحزنا قال كيف كانت
عبادتكم للطاغوت قال الطاعة لاهل المعاصي قال كيف
كان عاقبة امركم قال بتنا الليلة في عافية واصبحنا في الهاوية
فقال وما الهاوية قال سجين قال وما سجين قال جبال
من جمر توقد علينا الى يوم القيمة قال فما قلتم وما قيل لكم قال
قلنا ردنا الى الدنيا فنزهد فيها قيل كذبتم قال ويحك
كيف لم يكلمني غيرك من بينهم قال يا روح الله انهم ملجمون بلجام
من نار بايدي ملئكة غلاظ شداد واني كنت فيهم ولم اكن
منهم فلما نزل العذاب عمني معهم فانا معلق بشعرة على شفير
جهنم لا ادري اكبكب فيها ام انجو منها فالتفت عيسى عم الى
الحواريين فقال يا اولياء الله لاكل الخبز اليابس بالملح الجريش
والنوم على المزابل خير كثير مع عافية الدنيا والاخرة كه مضمون

كلام

كلام بلاغت نظام آنست كه چون انهماك بدنيا و اتباع اهل
معاصی و سرور باقبال دنيا و حزن و اندوه بادبار او سبب
سخطات الهيه و عقوبات نامتناهيه بوده اهل آن خاسر
و زيان كار خواهند شد يعنی مروی است كه حضرت عيسى عم
بقريه گذشت و هالك گشته بودند اهل آن قريه حتى طيور و
دواب پس حضرت عيسى عم فرمودند كه ايشان نمرده اند مگر بسخط
الهی كه اگر اموات ايشان متفرق ميمردند و اجل طبيعی ميبود هر اينه دفن
هم مينمودند پس استدعا نمودند حواريين كه همراه حضرت
عيسى عم بودند كه ای روح الله و كلمة الله دعا و طلب نمائيد
از خدای تعم كه اجابت نمايد ايشان را و خبر دهند كه چه اعمالی
از ايشان صادر شده كه سبب اين سخط و عقوبت الهی گشته
تا ما اجتناب نمائيم از آن اعمال دائره خبيثه ذميمه پس دعا
نمود حضرت عيسى عم پروردگار خود را و ندا داده شد از جو هوا
كه ندا كنيد ايشان را پس حضرت عيسى عم قائم شد بر بلندی از تل
پشته از آن زمين و فرمود ای اهل قريه جواب داد از ايشان
مجيبی كه لبيك يا روح الله و كلمته پس فرمود ويحكم چه بود اعمال

شما در دنیا که موجب چنین سخط و نکال و معضوبیت جناب
حضرت قیومی گشتید از دایرهٔ حیوة دنیوی بیرون کردید
گفت عبادت طاغوت و شیاطین و حب دنیا با خوف قلیل و رجا
امل و امید بعید و غفلت در لهو و لعب پس فرمود حضرت عیسی
چگونه بود حب شما بدنیا گفت همچو حب صبی و کودک مادر خود را
که وقت اقبال فرحناک و شادمان میشدیم و وقت ادبار او غمناک
و گریان میگشتیم فرمود حضرت عیسی ع چگونه بود عبادت شما
طاغوت را گفت طاعت و تبعیت و انقیاد اهل معاصی مینمودیم
فرمود که چون بود عاقبت کار شما گفت بیتوته و خواب
کردیم شبی در عافیت در این دار غرور در بستر و صبح نمودیم
و بیدار گشتیم در هاویه در دم فرمودند حضرت عیسی ع که
هاویه چیست گفت هاویه سجین و زندان فرمود که سجین
چیست گفت کوهیست از جمرهٔ نار که افروخته شده است بر ما
تا روز قیامت فرمود که شما چه گفتید در وقت دخول در
هاویه و چه گفته شد شما را گفت گفتیم در و باز کرده باشید
ما را بدنیا تا زهد و انقیاد و ورع حاصل نموده مستحق جنان

واحد

واحد نشان گردیم گفته شد ما را که دروغ و کذب میگوئید
شما اگر باز گردید بدنیا هم چنان باعمال نا شایستهٔ قبیحه رجوع
خواهید نمود فرمودند عیسی ع ویحک چونست که تکلم و
سخن نگفتند با تو غیر تو در میان ایشان گفت یا روح الله
بتحقیق که ایشان لجام کرده شده‌اند بلجام از نار بدستهای
ملائکه غلاظ شداد و مهیب و من در میان ایشان بودم
اما نبودم از ایشان و تابع ایشان اما چون نازل شد عذاب
فرو گرفت مرا با ایشان و من معلقم بموئی بر شفیر جهنم نمیدانم
آیا برو در افتاده داخل جهنم خواهم یافت از او پس التفات
نمود حضرت عیسی ع بسوی حواریین و فرمود یا اولیاء الله اکل
نان خشک و نوم بر مزابل خیر کثیریست مشفوع با عافیت
دنیا و آخرت پس باید که مؤمن زاهد و متقی عارف بر
آفات و ادبارات دنیا و ما فیها ملتفت نگشته یکباره
از عالم کون که مقر و مستقر شیاطین انس و جن است هجران نموده
از خواص نفسانیه مفارقت جسته استحقاق مفارقت جستهٔ آنجا ق
اسم خالص عقلی بهم رسانند و از طبقهٔ فمنهم ظالم لنفسه بیرون

شده داخل طبقه و منهم سابق بالخیرات و افلاء داخل طبقه
و منهم مقتصد کردید از عالم محسوس بعالم معقول و از
خرابآباد عالم دیدان و تنگنای عالم حیوان بفضای صحرای
دهر و معموره عالم نور طیران نموده قبول اشعاعات و انعکاسات
شعاعات متضاعفه متضاده مرونا مع شروع فی انوار مشاعشعه
نموده عزیزه نفس را بموت ارادی و خلع جسد و رفض ملکه
حواس متصف کردانیده و بانشر صحیفه حیات ابدیه کشته فطرت
جبلی از ایل جسدانیه و عیوب هیولانیه مستبعد کردانید اقتلونی
اقتلونی یا ثقات ان فی قتلی حیوة فی حیوة از سم مرا
من ودن زندگیست چون دم از زندگی باید کیست و چنانچه
شیخ طبرسی نقل فرموده از شیخ جلیل ابن بابویه که از حضرت
رسالت پناه صلعم علی سبیل الارسال ذکر نموده ما خلقتم للفنا
بل خلقتم للبقاء و انما تنقلون من دار الی دار فانها فی الارض
غریبة و بالابدان مسجونة یعنی مخلوق و مجعول نکشته اید شما
از برای فناء بلکه مخلوق کشته اید از جهت بقاء و بتحقیق که
مردن شما نقل نمودن از دار بدار دیگری و بدرستیکه نفس

در ارض

در ارض غریبست و با بدان مسجونست پس باید که انسان نفس
ناطقه را بمنزله جنین داند مدت عمر این نشاه را بمنزله قرار
و مکث جنین در رحم و جسد را بمنزله مشیمه و موت را بمنزله ولادت
و فسحت عالم حیات باقی ابدی را بمنزله فضای دنیا منتقل
کرداند و در نهج البلاغه مکرم و منطوق شریفه وارد شده که لو
ولادة تا نیز لن یلج ملکوت السموات من لم یولد مرتین رباعی
تا سطح فلک قمر ما بین مشیمه ایم • در چرخ همین یکی نگین مشیمه ایم
کبنی رحم وجود ان چنین مشیمه ایم • تا ظن نبری که عمر این مشیمه ایم
پس باید که با غذیه صالحه از عبادات و علوم و معارف غذا داده
مستعد حیوة ابدی کرداند چه همچنانکه جنین در رحم غذای
صالح تحصیل ننموده کمال مزاج جسدانی اخذ ننماید زندگی
و تولد و حیوة این نشاه کونیه ادراک نخواهد نمود همچنین
نفس ناطقه در حین حیات تشبهی غذای صالح از علوم و
حقایق و عبادات اخذ ننماید تحصیل مزاج عقل مستوی
و استلذاذ بلذت حیات ابدی و ابتهاج ببهجت حقیقی
ادراک نخواهد نمود و اغتذای نفس ناطقه با غذیه صالحه ممکن

نیست بی مهاجرت از عالم خیال و اقلیم وهم پس باید که انسان
بعروة الوثقی عالم عقل متشبث و متمسک گشته نفس خود را از
آلایش عالم کون و فساد مبرا و منزه گردانیده داخل طبقه السابقون
السابقون کرده و اقلا داخل طبقه اصحاب المیمنة ما اصحاب
المیمنة گشته از طبقه اصحاب المشئمة ما اصحاب المشئمة بیرون رود
تا بانعامات الهی و تلذذات روحانی که برای انسان مقرر و مهیا
گشته متنعم و متلذذ گردد و الا آماده و مستعد نکال و سخط الهی
بوده باشد که بمقتضای کنتم ازواجا ثلثة قسم رابعی متحقق
نیست و قسیکم داخل السابقون السابقون و اصحاب المیمنة
ما اصحاب المیمنة نبوده باشد البته داخل اصحاب المشئمة
ما اصحاب المشئمة گشته از جناب ساحت عز الهی مطرود و دور
شده بنکال عظیم و عذاب جحیم اسفل السافلین معذب خواهد
بود و از مضامین اقاویل سابقه معلوم گردید که باید مومن
زاهد همیشه این اوصاف مذکوره را در خود ملاحظه نموده اگر
در یکی از این اوصاف خللی راه یافته باشد آن را بمنهاج مستقیم
توبه و انابت بجاده حقیقی رسانیده تابع و ملازم نتایج و

مآربش

و مآربش نکرده که تسامح و تساهل بوصفی از اوصاف
خصایص باطله و متابعت او در تحصیل مطالب و مآربش
مرتکب خبائث نموده مستوجب جمیع اوصاف حسنه گشته او را
باطل محض میگرداند هیچ تدبیری انفع از تدبیر توبه و اطاعت
و تواضع و انقیاد نیامد پس باید که مکلف همیشه در مسلک
تذلل و اطاعت و تواضع و انقیاد مستحکم و مستقر بوده رذایل
اخلاق و اوصاف که عجب و تکبر است از خود دفع نموده متحلی
و متزین بفضایل و مزایای شریفه گشته تا مستحق دریافت
شرف عزت ساحت جناب قدس متعالی گردد چنانکه روایت
نموده معاویه ابن عمار از حضرت ابی عبدالله ع که قال سمعته
یقول فی السماء ملکین موکلین بالعباد فمن تواضع لله رفعاه
و من تکبر وضعاه یعنی در آسمان دو ملک موکلند بعباد
پس هر کسی که تواضع و انقیاد و طاعت نماید جناب عز قدس
بلند و رفیع میگردانند او را و کسی که تکبر نموده سر از جاده
الطاعت و انقیاد حق بپیچد و سبک میگردانند او را و از مضامین
احادیث مزبوره چنین معلوم میتوان نمود که سزاوار است که

که عباد و مکلفین بفتح الباب طاعت و انقیاد تواضع و تندم
از معاصی نموده اجتهاد در امور اخروی و آنبان با اوامر
و اجتناب از شهوات و نواهی داشته نفس را در سجن خوف
و معرض صبر و کفاف شهوات انداخته تا موجب وصول بجناب
اقدس تعالی گردد و تطهیر این اوصاف متعلق از جمله لوازم
و تحتماست که بمقتضای المصلی یناجی ربه در عرض و ساحت
مناجات بار پروردگار در خود است پس باید که متحلی باوصاف
مذکوره شده منزه از انجاس شرک و امور دیگر گشته
تا تواند که قرب و دنو بمسجد الحرام حریم کعبه یقین داشته
از طبقه انما المشرکون نجس فلا یقربوا المسجد الحرام بعد عامهم
خارج گردد و بنا بر این باید که منزه از دایره شرک گشته و خود را
از کثافات خارج ساخته و جوارح را از اثر شرک تطهیر
داده رفض تعلقات جسمانی و نفوس جلباب جسدانی و سیر
دواعی نفسانی تدبیر شرک خفی را از نفس خارج نموده بمنزله
حدث صغری است و آن شرک از شرک جلی که حدث کبری است
مرتب میشود و شرط آخر آنکه تنزه آن که عضوی از بدن ظاهر

وبطنی

و باطنی که شرک از وی حاصل میگردد مغلوب کرده باشد دفع نماید و
تصریح و وضوح شد بدین نحو میشود که آنچه از باطن اقلیم عالم انسانی
خارج می آید و اثبات کثرت و اشوب تحقق بدین میشود و بوعث
یکی آنکه باشد از اختلاف امتزاجی از جوارح علیا اخراج میکرد
و آن حقایق و معارف وجودی حرفیت که مظهر کمالات
اوست و مثبت توحید حقیقت و مبنای ایمان نماز بر وی است
و قسم آخر آنست که بعدم اعتماد باشد بلکه از راس طبیعت
و اضطراب خارج از جوارح متکی گردد و آن اعیان و صور کون
که وضوح شرک و اشوب مینماید که مستلزم حدث میگردد که فارغ
و مانع و فالع نماز است و این هم بدو قسم تعیین پذیر گشته یکی
عین خارجی که منفک گشته ماده نماند او تواند شد و خروج آن
مستلزم حدث اکبر خواهد بود مثل عین خوارجی منوی که از انسان
خارج و منفک میگردد و ماده نماند او تواند شد و اثبات
نماند که بیکره مستمی شرک جلی گشته قسم دیگر آنکه عین خارجی که
از مخرج و منفک میگردد صلاحیت ماده ایست نماند او
نداد و هم چو بول و غایط ولیکن چون اجزاء خارجی از آن جهت

وجودی نموده از آن اشیا نیز شرایط حاصل شده موجب حدث
اصغر میکردد پس هر کس بسوی استعداد خود بهر طرفی که غالب
آید ایشان بنماید و چون رفع واقع نماید شرایط اعلی و جز آن
ایشان نخواهد نمود بنحو شرعی که جنابت را از خود سلب نموده
متوجه عبادت کردد و اما سر و تحقیق ستر عورت و معنی
آن آنست که ستر عورت شامل بر تغطیه قبایح بدن است از ابصار
مخلوقات زیرا که ظاهر بدن موقع انظار و ابصار خلق
شده پس هرگاه که مکلفین در وقت ملاقات و تلاحق با
همدیگر استحیا و آزرم نموده عورت خود را مغطی و پوشیده
دارند بطریق اولی باید که در وقت صلوة و مخاطبه با حق
و ایستادن ببارگاه عز قدوسیت ستر و اخفای عورت
ظاهری خود نمایند باز بداند که ستر و اخفای عورت
ظاهری رفع قبایح مشعر باطنی است که عورات و منکرهات
ظاهریه و باطنیه در نزد عالم الغیب و الشهادة یکسانست
و باید که مکلف از اسرار ستر عورت استنباط اسرار حقیقیه
که آن حیا و آزرم و خوف و استکانت نفس است نموده

وقت

وقت قیام او نیز در جناب اقدس متعالی بمثابه مجرم سعی
بوده باشد که رجوع نموده باشد بسید جلیل خود با انکسار
و یأس نفس از حیا و خوف و تلبس او بلباس تقوی و ورع
چنانچه قول سادس ائمه اطهار علیهم السلم که ازین اللباس
للمؤمنین لباس التقوی و انعم الایمان قال الله عز و جل و لباس
التقوی ذلک خیر مشعر است بر آن پس باید که مصلی عورات
ظاهریه و باطنیه را ستر و محجوب نموده متلبس باین لباس س
گشته از ماسوای بارگاه قیومی قطع نظر و رفض و رفع اتکا
کرده تفاخر با مور دنیوی و خیالات فاسده مورث
قساوه قلب ننماید تا مستلزم قرب و ارتباط و اشراق
اشراق لمعات ربوبی گشته مستغرق الطاف الهیه گردد و
وقت لبس جامه بخاطر رسانیده تا بداند از بارگاه کبریا که مستور
سازد ذنوب او را هم چنانکه خود ظاهر خود را مستور نموده
از قبایح و عیوب و باید که باطنش در ستر دهنیت باشد
چنانچه ظاهرش در ستر طاعت مزین گشته است و عیوب
نفسانیه را از خود سلب ساخته بترک امور منافیه کرده

خایف استفاضه از بحر رحمت واسعه کامله و تفضلات
شامله بوده باشد تا بجواهر فواید حکمت فایز و بحول
و قوت قیومی عز سلطانه متمایز گردد و اما مکان چون
بنده اراده مناجات الهی و تضرع بجناب اقدس نامتناهی
نموده چنان انکسار و تضرع و خشوع و تذلل ذا بعزت حضرت
پادشاه ملک الملکوت گسترانید تا واجب علی الاطلاق بعین
رحمت بی غایت رشحه فیضان و نوجه الطاف بر وا فکند
از حضیض عقوبات جهل بذروه مثوبات عقل رساند
سزاوار چنان است که اول ملاحظه مکانی نماید که صلاحیت
عبادت و تذلل و استکانت داشته باشد مانند مساجد
شریفه و مشاهد مطهره زیرا که واجب تعالی این مواضع را
محل اجابت دعا و مظان قبول و استجابت تمنا کرده است
و الا باید که مغصوب نبوده از نجاسات متعدیه بری
و نظیف بوده باشد تا مستمکن شمول رحمت واسع العطایا
و مرضات و معرب بارگاه صمدیت گشته بعواطف الهی
سرافراز گردد و باید که مصلی در حین اتیان بمسجد در غایت

خشوع

خشوع و خضوع بوده باشد چنانچه سادس ائمه اطهار علیهم
فرموده اذا بلغت باب المسجد فاعلم انک قصدت ملکا
عظیما لا یطأ بساطه الا المطهرون و لا یؤذن بمجالسته الا
الصدیقون و هب القدوم الی بساط خدمة الملک هیبة
الملک فانک علی خطر عظیم ان غفلت یعنی در حین بلوغ تو
بباب مسجد باید که بدانی که قصد و توجه نموده پادشاه عظیم
الشان را که ببساط قدس او در نمی آیند مگر مطهرون و اذن
داده نمیشوند بمجالست پادشاه او مگر صدیقان و خایف
و مختشی دار در قدوم ببساط خدمت ملک بهیبت ملک
پس بتحقیق که خطر عظیمیست اگر غفلت دست دهد برا
که مضمون بلاغت مشحون نشر انبا و اشعار دارد بر مهم و
تعیین مهتم بودن بخشع و تخضع و اما اوقات نماز بدانکه سنا
سنن شرعیه و مستنین قوانین سنیه صلوات الله علیهم
اجمعین بجهت هر نمازی و از گزاردن و جزئی وقتی مخصوص
و زمان معینی مقرر گردانیده اند و بیان سبب مجملا
است بنکات دقیقه و حقایق لطیفه است نکته در زمان عبادت

از مقدار جنبش و حرکت فلک اقصی که از آن حرکت دوری شبانه
روزی یکدوره تمام میشود تحصیل لیل و نهار منوط
و مربوط باوست و افلاک و افلاکیات از اوضاع و نسبت
باین عالم عنصری هست که بهر وضعی و نسبتی مستلزم ورود طلوع
و نجح فیضی از مفیض علی الاطلاق باین عالم میگردد و هر حرکت
و زمان سبب تغیر اوضاع و نسبت افلاک باین عالم شده و
بسبب آن اوضاع متعدده و نسبت متکثره آثار انوار
بعالم عنصری متحصل میگردد و بهر وضعی و نسبتی تأثیری
و فیضی از آن عالم باین عالم بقدر استعداد ایشان میرسد
و بآنچه از آن اشیاء عنصریه باستعدادات طبیعیه قبول
فیوضات و آثار از مؤثرات میکنند بی وساطت تکلیفی
مثل جمادات و نباتات و حیوانات غیر ناطقه و برخی محتاج
اند باستعداد طبیعی باستعدادی که از تکلیف شارع و هدایت
او برای ایشان حاصل کرده مثل حیوان ناطق که مسمی بانسان
گردیده قوله تعم الذی اعطی کل شی خلقه هدی و حجت
پیغمبران و مفتیان عالم و عارف‌اند باوضاع و اطوار و نسبت

عالم سماوی باین عالم و بعض الیقین وحی و الهامات بر
ایشان ظاهر گشته که هر وقتی خاص و زمان معینی عبادت را
بکدام تکلیف از تکالیف و عبادت و طاعت مکلف کرده داند
تا استعدادی که منوط و مربوط باوست حاصل کرده مستفیض
و مستفیض از آن عالم بوده باشد بنا برین برای هر تکلیفی وقتی
خاص و اعتباری ممتاز نموده اند پس مجملا باید دانست که هیچ
اعتباری و اعتبارات و توقیتی از توقیتات و تخصیصی از
تخصیصات که حضرات پیغمبران و ائمه علیهم السلام اعتبار و
تخصیص او نموده اند در عبادات و اوقات و عدد رکعات
و عدد تسابیح و نهار الیل و غیرهما قیاس بزمان نبوت و امامت
هر یک از ایشان خالی از منافع و فواید نبوده در نفس امری
و متن واقع چنانچه تخصیص نموده اند علی وجه الکمال لکن
که اگر غیر آن اعتبار معتبر میشد هر آینه خلاف نفس الامر شده
آن نفعی را که مقاصد عباد بود مترتب نمیشد زیرا که آنجماعت
حضرات همه اعتبارهای نفس الامریست و خالی از حکم جلیله
و فواید جمیله نیستند اما اطلاع بکنه خصوصیات اعتبارات

و تخصیصات وارده در شرایع غیر نبیین و مفتنین را که
بطریق وحی و الهامات بر ایشان مکشوف کنند کسیرا ممکن نیست
اما اگر تفکر دقیق و تدبر عمیق در علم مبادی و معاش و معاد
نموده شود وجوه مناسبات و خصوصیات استنباط میتوان
نمود در کنند ایشان مثلا نماز فجر که در حین طلوع صبح چون
ظواهر عالم منور و ضیاء او منور و مستضیء شده سبب
انسلاخ ظلمانیت و دیجوریت او گشته باید که بنده نیز
بذکر الله مشغول و متوجه عبادت حق گردد تا لوح ابیض دل
او که هنوز مشغول و مباشر افکار و خیالات امور دنیویه
نگردیده است بصیقل طاعت و عبادت و ذکر مصقل
گشته تا بوساطت ثنا و بر نور دیات باطنی متعلقه بدایت
گردش فلک شمس بتسبیح و تهلیل و عبادت مشغولند استعداد
استفاضه و استرشاح خیرات و توفیقات از جناب اقدس
سبحانه و تعالی بهم رسانیده مستفیض و مترشح بوده باشند
و از ین جهت است که شیاطین اهتمام تمام دارند در حین
صبح باشتغال و اشتغال عباد و محروم ماندن ایشان

از عبادت

از عبادت و طاعت و اشتغال بامر الهی بوساوس و افکار
و خیالات امور دنیویه ایشانرا فریفته کرده از تطویل در عبادت
و خواندن تعقیبات ایشانرا باز داشته متوجه امور دنیویه
میگردانند تا محروم شوند ایشان از خیرات و توفیقات کثیره
اخروی و دنیوی که اگر ایشان در آن وقت خاص بالتمام تم
مشغول عبادت گشته از وساوس شیطان خود را مصون
و محفوظ دارند البته زیاده از نفعها و خیرات برای
ایشان محصل خواهد شد و بعد از استغراق و استکمال عبادات دات
منوط بوقت صبح مامور گشته اند بسبب دواعی متعلقه بنظام
کل که متوجه بمعایش و مکاسب گردیده و تحصیل معیشت مینموده
باشند تا با استواء شمس و بسبب خصوصیات واقعیه در آن
وقت نیز امور بنوافل شده و تا وقت زوال و بعد از او اشتغال
بنماز ظهر گشته تا بنده بالمره منهمک و مستغرق امور دنیویه
نگشته از خیرات اخروی بالمره محروم نگردد و هم چنین عصر و
شام و عشاء و نماز لیل و سایر آن و مناسب دیدم در این
مقام ذکر اسولة متعلقه باین مقام کرده مجلس تفریحی از بهوده

بخدمت حضرت پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه آمده و سؤال
کرد و آنحضرت بجوابهای شافی و تقریرات وافی او را مجاب
ساخته مصدق گردانید در ذیل حدیث طویلی و آن اینست
سؤال یهودی بعد از سؤال دیگر برای چه چیز نامیده
شده تو محمد و احمد و ابا القاسم و بشیر و نذیر و داعی و جواب
حضرت او را با بیان وجوه تسمیه که فاخبرنی عن الله لای شیء وقت
هذه الخمس الصلوات فی خمس مواقیت علی امتک فی ساعات
اللیل والنهار فقال النبی صلی الله علیه وآله ان الشمس اذا طلعت
عند الزوال لها حلقة تدخل فیها فاذا دخلت فیها زالت
الشمس فیسبح کل شیء دون العرش لوجه ربی وهی الساعة التی
یصلی علی فیها ربی ففرض الله عز وجل علی وعلی امتی فیها
الصلوة وقال اقم الصلوة لدلوک الشمس الی غسق اللیل وهی
الساعة التی یؤتی فیها بجهنم یوم القیمة فما من مؤمن یوافق
تلک الساعة ان یکون راکعا او ساجدا او قائما الا حرم الله
عز وجل جسده علی النار واما صلوة العصر فهی الساعة التی
اکل فیها آدم من الشجرة فاخرجه الله من الجنة فامر الله ذریته

بهذه

بهذه الصلوة الی یوم القیامة واختارها لامتی فهی من احب
الصلوات الی الله عز وجل واوصانی ان احفظها من بین الصلوات
واما صلوة المغرب فهی الساعة التی تاب الله فیها علی آدم وکان
بین ما اکل من الشجرة وبین ما تاب الله علیه ثلثمائة سنة من ایام
الدنیا وفی ایام الآخرة یوم کالف سنة من وقت العصر الی العشاء
فصلی آدم ثلث رکعات رکعة لخطیئته ورکعة لخطیئة حواء ورکعة لتوبته
ففرض الله عز وجل هذه الثلث الرکعات علی امتی وهی الساعة
التی یستجاب فیها الدعاء فوعدنی ربی ان یستجیب لمن دعاه
فیها وهذه الصلوة التی امرنی بها عز وجل فقال سبحان الله
حین تمسون وحین تصبحون واما صلوة العشاء الآخرة فان
للقبر ظلمة ولیوم القیمة ظلمة امرنی الله وامتی بهذه الصلوة
فی ذلک الوقت لتنور لهم القبور ولیعطوا النور علی الصراط
وما من قدم مشت الی صلوة العتمة الا حرم الله جسده علی النار
وهی الصلوة التی اختارها الله للمرسلین قبلی واما صلوة الفجر — الفجر
فان الشمس اذا طلعت تطلع علی قرنی الشیطان فامرنی الله ان
اصلی صلوة الفجر قبل طلوع الشمس وقبل ان یسجد لها الکافر

فتسجد انتی لله و سرعتها الی الله و هی صلوة تشهدها
ملائکة اللیل و النهار که مضمون کلام فصاحت انجام مشتمل است
بر وجوه و لطایف توفیقات این نماز پنج گانه با این خاص که خازن
وحی الهی در جواب از سؤال یهودی که خبر ده مرا از خدای تعالی
برای چه چیز موقت کرده شده این صلوات خمس را باین سوای اوقات
فرمودند که شمس نزد زوال او در حلقه ایست که داخل میشود
در وی هرگاه داخل شود در وقت زوال شمس است پس تسبیح و
تقدیس حضرت عزت مینمایند هر شیء که در زیر عرش است و این
ساعتیست که صلوة و رحمت میفرستد بر من پروردگار من پس
فرض نمود خدای عز و جل بر من و بر امت صلوة در آن ساعت
و فرمود بجا آورد و اقامت صلوة نما از دلوک شمس که عبارت
از زوال است تا غسق لیل و این ساعتیست که اتیان کرده میشود
دروی جهنم در روز قیامت و هر مؤمنی که موفق گردد در آن ساعت
بانکه ساجد یا راکع یا قائم بوده باشد حرام میکرداند حق جل
و علا جسد او را بر نار و اما صلوة عصر پس او ساعتیست که
اکل نموده در او آدم از شجره و سبب اخراج او از جنت گردید پس

امر

امر نمود ذریت او را باین صلوة تا روز قیامت و اختیار نمود
او را از جهت امت من و او اشرف و احب صلوات است نزد خدای
تعالی و وصیت نمود مرا بحفظ او از مابین صلوات و اما صلوة
مغرب پس او ساعتیست که توبه و انابه نمود حق سبحانه
و تعالی برای آدم و مابین اکل آدم از شجره و توبه دادن خدای
تعالی بر وی سیصد سال بود از ایام دنیا و در ایام آخرت روزی
هزار سال است از وقت عصر تا عشاء پس بجا آورد آدم
سه رکعت نماز رکعتی از جهت خطیئه خود و رکعتی از
جهت خطیئه حوا و رکعتی از برای توفیق توبه و انابتش
پس فرض نمود خدای عز و جل این ثلث رکعات را بر امت من
و این ساعتیست که مستجاب میگردد دعا در او پس وعده
نمود پروردگار من استجابت که هر که دعا کند در این وقت
و این صلوتیست که امر نموده است مرا عز و جل فقال سبحان الله
حین تمسون و حین تصبحون و اما صلوة عشاء آخره
از جهت اینست که قبر را ظلماتیست و نیز روز قیامت را
ظلماتیست امر نمود مرا خدای تعالی و امت مرا باین صلوة

درین وقت نا شود کوه و برایشان عبور و اعطا نموده شوند بنور
در وقت گذشتن از صراط و هیچ قدمی نیست که شی و سعی نما
در اداء صلوة عتمه که عبارت از صلوة عشا آخر است مکر
انکه حرام کرداند خدا تعالی جسد او را بر نار و این صلوا نیست
که اختیار نمود خدای تعالی از جهت مرسلین و پیغمبرانی که پیش
از من بوده اند و اما صلوة فجر بتحقیق که شمس در وقت طلوع
از افق طلوع مینماید بر قرنی شیطان پس امر نموده مرا خدای تعالی
که نماز فجر بجا آورد پیش از طلوع شمس و پیش از انکه سجده
نمایند آن شمس را کافران آفتاب پرست پس باید که امت
من سجده نمایند خدای تعالی را و سرعت و تعجیل او واجب است
نزد خدای تعالی و این صلوة فجر صلوتیست که اشهاد او مینمایند
ملئکه لیل و نهار و مرویست از امام بحق ناطق جعفر صادق
ع قال ان النهار اذا جاء قال یا ابن ادم اعمل فی یومک هذا
خیرا اشهد لک به عند ربک یوم القیمة فانی لم اتک فیما مضی
ولا اتیک فیما بقی واذا جاء اللیل قال ذلک که مضمون بلاغت
مشحون این حدیث شریف مبین و مفرد است که وقتی که نهاد

دهر

سیده
حاصل میکرده و از پرده احتجاب و غیب بفضای طلوع انجلا
شود بزبان حال با بنی آدم مخاطبه نموده میکوید عمل کن در
روزی که در وی کرام روزاست خیرات و حسنات زیرا
که شهاده میدهم برای تو خیرات و حسنات نزد پروردگار
تو را فیما مضی از زمان و نخواهم امد ترا در ما بقی و وقتی که اقبال
مینماید لیل او نیز بزبان حال مثل این اقوال از و صادر میکرد
نکته دیکر انکه معتبر عشرت زمان است در واستمرار او حرکت او را
کرد در هر مرتبه وجود واقعست و مسمی باسمی کشته باعتبار معانی
مناسبه مثل سنه و دهر که نام او دهر است در حضرات الهی
و مخاطبات باطنی و عالم معنی ولیکن چون مقاطع حرکت است
و آن اقلیم تضاعف و تعاکس اشراقات انوار حسیه و انوار
عقلیه است که شمس ظهور تجلیات در سایر مراتب مجردات بدایت
و هر چیزی از اعیان وجودی و کونی در درجه تحقیق پذیرفته
همراه فیوضات اشراقات آن مرتبه و پرتو پیدای آن هویدا گشته
و هر حرکت مستدیره غیر منقطع جرم مستدیر را بدی نیست
از جوهر عقلی که مبدا تحریک باشد علی سبیل التشویق والمعشوق

واز نفس مجرد که محرک باشد علی سبیل الارادة والمباشرة الاولیة
پس هر فلکی را دو جوهر مجرد که عقلی و نفسی باشد ناچار خواهد
بود عقل اول که اول و مبدأ و مطلع و اشرف و اقدم انوار عقلیه
است فلک اقصی و حرکت اولی ذات که ان اقدم و اعظم اجرام
و جمیع فلک محیط و این اظهر و اسرع حرکات و جمله سماویات
بان مسخر کند هر آینه سماویات آن حرکت و تبیین ظهوری آن
از ظهورات شمس آن مرتبه تحقق خواهد یافت مثل استضائات
محسوسات در مرتبه مقطع بطلوع شمسی وضوح می یابد که از
افق حتی طالع گردد ام المعادن کالالات حقیقیه و سرچشمه اشعه
الهیه و ظهورات شمسیه منهج مجری یافته مطالع و استوا
نهار و مغرب پس ظاهر گشت که بجوهر بنده احوال متخالفه
تحقق پذیر میشود نسبت بشمس اقل تحقق وضوح آن اعیان
در لیست خودش که هنوز شمس وجود بر و طلوع نکرده باشد
و بعد از طلوع اعیان متخالفه متفاوت میباشند که در وقت
استضائات وجودی مواجه شمس متحقق گشت ایشان اصحاب تکلیف
و ایشان امور بر که استعداد عقلی بهم رسانیده باشند که واهب

الصور

الصور باذن ربه بحسب اصطلاح از جمله عقول فعاله عقل
کل فلک کلی اثرات و اسطه وجود شخص هیولی عالم اسطقسات
و رابطه فیضان صور بر او بحسب استعدادات مختلفه و
امکانات استعدادیه است چنانچه علیم عز مجده در قرآن
عظیم سفر مایدفارسلنا الیها روحنا فتمثل لها بشرا سویا
قالت انی اعوذ بالرحمن منک ان کنت تقیا قال انما انا رسول
ربک لاهب لک غلاما زکیا پس عقل باذن الله نفخ شیخ و لسان
و صورت و معلم نفوس قدسیه و صدیقین است و وجوب
نماز بنده تفرد یافته چون صورت کونی وجود ایشان در معرض
مواجهه و ملاحظه افتد و از عرض نوم و نسیان و عدم انصات
مصون و محفوظ مانند و صورت کونی عبادات از ظل شخصی
است پس شخصی که مواجه و مقابل شمس باشد تا ظل شمس مواجه
او نگردد لزوم حتمی را ایشان نماز بهم نمیرسانند بنا بر این تا وقت
نماز داخل نشود لزوم حتمی را ایشان ان یافت نمیشود پس احوال
بنده بسبب نمایش صورت کونی وجودی و شعوری و شهودی
صورت وجودی کونی مواجه بنده وقت ظهور است و توقیت

نماز عصر که صورت وجودی با شعوری مواجه شده میشود
از مکمن غیبی بصدد صفر شهودی متجلی و متشرق و واضح گشته
مطلع هویت شرقی لایح و منور و متضاعف میسازد
پس بنا بر این موقت شد بصیرورت ظل هر شئی مثلین و ضعفین
تا باعث تضاعف صورت وجودی شهودی گردد چون در
وقتین احکام کونی است غالب و متضاعفانست که صورت
نمایش و ظهور اجرام نیرات سماوات در معرض ظهور و تجلی
اند و تیره اجرام علویات در معرض ستر و خفا اند که ظل
شخصی در این اوقات در شرح متمادیت و نقصان میباشد بحسب
استحقاقاتها المختلفة من جهة استعداداتها المتفاوتة
از ینبوع جود جواد حق عم جوده و وسعت رحمته پس بنا
بر این کلام اسکه صورت وجودیت با خفاء صدور صورت
یافته وقت نماز خفتن شده زیرا که صورت وجودی
شهودی مواجه او شد و اثر صورت کونی سلب گشته که
دفع اکوان مطلق در آن وقت و وجه ظلمتش بعموم محسوس
و مشهود گردیده و چون در اوقات مذکوره صورت وجودی

بوحدت

بوحدت جمعی کمالی خود واضح هویدا میباشد زیرا که صورت
کونی ظل شخص بظلمت سلبیت خود از آن صورت وجودی
خود متمایز شده پس نماز بصورت وحدت جمعی کمال واضح
گشته لزوم حتمی بهم رسانیده و باعتبار سنخ و مطلع ضوء
وجودی ظلمت عدم و عنقی بی بود که وحدت جمعی مصدر
نگشته باشد و این وقتین مواجه نور با ظلمت در حین مطلع
شمس ظهور و طلوع وقت نماز صبح است و دیگر مواجهه
مذکوره در وقت مغرب و چون حکم اوقات بینی و توجه بسوی
او منعطف نمودی و کثرت عددی بی توقیت وقتین غالب
شده جمعی بترتیب صورت اعداد رکعات آن نماز شده چنانچه
در آیه کریمه مستر له تامل نموده بوضوح میپیوندد فسبحان الله
حین تمسون و حین تصبحون وله الحمد فی السموات والارض
و عشیا و حین تظهرون پس لزوم بعی داد استحضار وقت
نماز که میقات اقامت الهی و ارتباط و اتصال ربوبی است
که فیوضات و اشراقات متوجه شده در دلیل سکون و منابع بی
یابد تا هبوب استعداد قیام و بندگی حاصل نموده تا اتیان

بعبادت توان نمود و باطن خود را مسرور و مبتهج در حین دخول
وقت کرد اند چنانچه جوارح ظاهر را باعمال مربوط در نماز
مناهب کرد انیده میشود که سبب قرب و وسیله ارتباط بوی
جناب اقدس ایزدی میگردد پس باید که تاهب طهارت و نظافت
نموده لبس ثیاب صالحه مرتب داشته بجهت مناجات چنانچه
مهیا بجهت قدوم سلطانی از سلاطین دنیا میکردند و تلقی
بوقار و سکینه و خوف و رجا مینمایند پس باید که بجهت طاعت
و انقیاد الهی که رحمت او عامست و فضلش قدیم اخذ و استدراج
محقق و تردد نزد تقصیر متوجرات بنابر این ملازم خشوع
و خضوع و ذل و انکسار شده بجهت آنکه با این ملوک نظر
چون شخصی که منتظر مکتوبی از سلاطین بوده باشد بسبب اقامت
خدمات او مبتهج و متلذذ و مسرور بوده باشد از ایصال
آن مکتوب مصروف بطاعت و انقیاد امر او نموده و امور غیر اوقات خود را
ماموره را مطمح نظر نساخته و در حین دخول وقت امور شاغله
در تیر دار فض که خلع از خود نموده مشغول و مسرور بطاعت
و انقیاد امر الهی فوری بوده منتظر و مهیای الطاف ربوبی شده

اعمال

اعمال ماموره را بر وجه احسن اتیان نماید چنانکه مظهر اینست
حدیث مقدس سید البشر صلی الله علیه و آله و سلم اما یخاف
الذی یحول وجهه فی الصلوة ان یحول الله تعالی وجهه وجه
حمار فان ذلک نهی عن الالتفات عن الله و ملاحظه عظمته
فی حال الصلوة فان الملتفت یمینا و شمالا ملتفت عن الله
عز و جل و هر گاه که غافل از مطالعه انوار کبریا باشد پس
بتلک افتاده ... خواهد بود غفلت او بنابر این وجه قلب
او متحول از حق تعالی میشود مثل وجه حمار بسبب قلت عقلش
در امور علویه و عدم اکتراث بشیء از علوم و قرب بسوی
جناب احدیت بدانکه استغنای از ما سوی الله و توجه بجناب
نور الانوار عظم عزه و علا کبریائه بمقدار وسع امکان
باعث ترقیات دارین و ارتفاع درجات نشاتین است
چنانچه قول کریم خاتم النبیین صلعم مبنی بر آن کشته که
اذا قام العبد الی الصلوة فکان هواه و قلبه الی الله تعالی انصرف
کیوم ولدته امه مفاد کلام معجز بیان افضل الانبیاء و اکرم
المرسلین شعر بانست که هر گاه قیام نماید بنده بصلوة و

مسلک

ووجاء غامض بیخم بدانکه نماز در لغت بمعنی دعا آمده و
در عرف شریعت سانین وشارعین صلوات الله علیهم اجمعین
اسم نوعی از عبادت الهی وطاعت جناب کبریائی اختصاص یافته
بهیئات مخصوصه وارکان معلومه معینه وباید که عباد و
مکلفین نهایت اهتمام در بجا آوردن صلوة بمقتضای
الصلوة عماد الدین که اساس وبنیان دین مبین وارکان
اسلام وشریعت سید المرسلین صلوات الله علیه وعلی عترته
الطاهرین بر آنست دارند از جمله ضروریات ومحتمات دانسته
بمقتضای ان الصلوة کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا در
هیچ وقت ترک ونسا هل او را بجوز ندارد چه نماز اگرچه نوعی
جدائی از عبادتست مشتمل بر اذکار وادعیه واحراز واسما
والفاظ معهوده واعداد مخصوصه وتجاوز از حد محدود وعدد
مخصوص بجوز نیست چه هر موجودی از موجودات که در تحت امر
مقدس الهی گشته اند حروف مبانی بمنزله عقاقیر وادویه مفرده
اند وکلمات وآیات بمنزله معاجین مرکبه وتریاقات کبیره وعدد
بمنزله تولیج وصورت نوعی شارع شریعت مطهره چون عارف

عبودیت را اختیار نموده وقلب خود را مصروف ومربوط بجانب
اقدس الهی کرد را نداختلاط سیئات وارتفاع حسنات نتیجه
او گشته بمنزله ولدی خواهد بود که از مادر متولد یافته باشد
وقول صادق عم اذا استقبلت القبلة فانس من الدنیا وما
فیها والخلق وما فیه واستفرغ قلبك عن كل شاغل یشغلك
عن الله تعالی وعاین بسرك عظمة الله تعالی واذكر وقوفك بین
یدیه یوم تبلو كل نفس ما اسلفت وردوا الی الله مولیهم الحق
وقف علی قدم الخوف والرجاء که مضمون بلاغت مشحون دالست
بر انکه وقت استقبال قبله باید که مایوس باشد بنده مصلی
از دنیا وانچه در دنیاست واز خلق وانچه در خلق است ومستفرغ
ومستخلص دارد قلب خود را از هر شاغلی که مشغول سازد او را
از خدای تعالی وباید که معاین ومشاهد باشد بسر وضمیر خود عظمت
وبندگی خدای تعالی وبخاطر بگذراند وقوف خود را در عرض بارگاه
کبریای او در روزی که میخوانند هر نفسی امور سالفه خود را
یعنی روز جزا ورد کرده میشوند بسوی پروردگار در حالی
که مولای ایشان در آن روز مطلق وموقوف باش بوقد خوف

بطبایع وامر جزء عبادت بوده تعیین او نموده بوحی الهی و عبادت را
بجا آوردن آن مأمور ساختند پس زیاده و نقصان نمودن
آن موجب اختلال عبادت نفس امری شارع است و بفایده منوط
بآن نخواهد رسید مانند حوض آب کر و در آن غسل ارتماسی نماید
اگر عمق یا بعد آن حتی الامکان بوده باشد موجب غرق غاسل
نگردد و اگر کم باشد غوطه خوردن در آن میسر نیست و حد
معتبر که شارع در عبادات و ارکان مقرر کرده واحد تعیین نموده
حکم داده چنانچه گفته اند الاعداد ادواء و الحروف اصابع
العدد کاسنان المفتاح اذا نقصت او زادت لا ینفتح الباب
والزیادة العدد علی المطلوب اسراف والنقص منه اخلال و عبادات
الهی مبتنی و منقسم است بارکان و عبادات وجودی و عدمی
عدمی مثل عبادت صوم که مبتنی بر ترک افعالیست که موجب لذت
طبیعت باشد مثل اکل و شرب و سائر التذاذات جسمانیه
مثل جماع و غیر آن و وجودی که مبتنی بتحصیل و بجا آوردن
افعال شاقه مثل حج و نماز و سائر آن که اعمال انسان سبب ملکه
اطمینان و اسکانت نفس گشته مستبشر بشارت یا ایها النفس

المطمئنة

المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی
وادخلی جنتی خواهند گردید و انواع دیگر مثل زکوة و خمس
و تصدقات مستحبه موجب استحصال ملکه سخاوت گردیده
مستلزم میل بنیکوئیها و خیرات اخرویه خواهد شد که آیه
کریمه لن تنالوا البر حتی تنفقوا مفصح و مشعر است بر آن چه
هر یک از این عبادات و افعال موجب استحصال تاثیرات
معنویه نفس گشته مستلزم میل بکمالات و مزایای شریفه
خواهد شد و نوعی دیگر جهاد است و جهاد منقسم است
بجهاد اصغر و جهاد اکبر جهاد اصغر عبادت از جدال و
قتال است با مشرکین در رکاب پیغمبر و امام زمان و جهاد
اکبر عبارت است از مجادله و منازعه با نفس خود که ترک اتباع
و استتباع امور شهوانیه نفسانیه و دفع مقتضیات آلات ت
جسمانیه و تعلقات عنصریه نموده نفس مجرده را بجهت شروق
انوار قدسیه و انعکاس اشعه عوالم علویه بر جوهر ذاتش مستعد
اهتزاز اعضاء و عضلات و استنشاط ارواح و مشاعر و
انجذاب کل بدن و عامه اجزاء جسد بجانب جناب متعالی

قدوسی گردانیده بالکلیه سوافل امور و نقایص شواغل
عنصری را از خود دفع نموده لبیک گویان متوجه بارگاه قدس
بوده باشد و در زمان غیبت امام که موقوف علیه تحصیل ثواب
و اجر جهاد اصغر است باید که مکلف همیشه معاون نیت
و قصد خود گردانیده متمنی و مترجی و مستعد بوده باشد که
الحال اگر امام از حجاب غیبت متلبس بلباس حضور گشته ظواهر
عالم را بنور مقدم شریف خود منور گرداند سر قدم سلحشور
در رکاب فیض مآب آنحضرت متوجه جدال و قتال با مخالفین
و معاندین شریعت مطهره خواهد شد که این قصد و نیت
مستلزم اجر و ثواب جهادیست که در خارج واقع گردد و بعد
از استکمال و استحکام این نیت در خود بمقتضای رجعنا
الاصغر من الجهاد الا الی الجهاد الاکبر متوجه تصفیه باطن و تخلیه
نفس مجرده گشته از ملایمات و مقتضیات نفوس حیوانیه
و شهوات آلات جسمانیه او را محترز و مجتنب داشته
بوسیله مناسک عبادات و وظایف طاعات در قفس خلع ملکات
رذیله جسدانیه از او نموده مستغرق جمال و جلال الهی گرداند

وباید

و باید که بنده سرمایه وجود خود را که کمال سلسله عبودیت
است محافظت نموده راس المال مرابحه و متاجره آخرتیه کند تا
شبیه بانسان کبیر گرداند چه انسان نسخه مراتب سلسلتین
بدویت و عودیت آمده و ایجاد سایر اشیاء از حیوانات و
نباتات یا بجهت انتفاع انسان از آنها یا از جهت تکمله فاضل
ماده خلقت انسان ضایع نماند چنانچه نجار حاذق استعمال
خشبات در غرض اصلی خود مینماید و آنچه فاضل باشد ضایع
نمیگذارد بلکه از آن عصا و خلال و امثال آن میسازد و خلقت
اصبع زائده مثلا از فضل ماده منویه از این بابت و انسان
کبیر که عبارت از نظام جملی عالم کل است که بمنزله شخص واحد
که فلک اعلا او را بمنزله راس و ام الدماغ شده و شمس بمنزله
قلب و سایر ما فیه بمنزله سایر ما فی الانسان الصغیر از بطون
و اعصاب و رباطات و شرایین و اورده و عضلات و
عقول و نفوس مجرده بمنزله قوای عاقله و عامله که مبادی ادراکات
و تحریکات شده و نفوس منطبعه بمنزله ارواح و قوای
نفسانیه و حیوانیه و طبیعیه گشته و انسان صغیر مجاورات

حکما و متالهین من اساطین الشامخین چه در تن دمن انسان اکبر
از انسان کبیر که عبارت از نظام جملی بوده باشد آمده چنانچه
در قیامت قوم خواهند کرد بدین اولت و مداومت با عمال و
افعال شرعیه و استکمالات و ترقیات نفسانیه و مجاهدات و
ممانعه بدواعی قوای شهویه و غضبیه شبیه با انسان کبیر گشته
بفواصل غیر متناهیه و انعامات غیر محصوره در جنة القرب
بهره‌مند خواهند گردید بدانکه متالهین از حکما و متقدمین
ارباب بینش و محققین اصحاب دانش باشراق آفتاب عیان
و سطوع بشاشیر صبح بیان و به توفیقات دلایل و براهین چنین
یافته اند که نشاه انسانی هذا لکم حواصل اجزای کونیه و مکانیه
و مجمل تفاصیل و فایق اعیانیه است و اشیان بلا خطر آنکه
انسان بحسب وجود خارجی و عینی جزوی از عالم کل آمده
و مندمج و مندرج است در و بطریق تفصیل محصل اند
انسان را عالم صغیر نامیده اند اما بنظر تدبر و تفکر چنین یافته
ام که مسمی شدن انسان بحسب وجود خارجی بعالم کبیر اولی
و الیق است بنابر استجماع و حصر و شمول او جمیع ما فی العالم را

باشیاء

باشیاء زائده که او در ذهنیه نفس امریه است که در انسان
قوت ذهنیه مودع گشته که اشتمال و احاطه دارد بر جمیع
ت امور ذهنیه بخلاف عالم کلی و ایضا انسان را طرفی بعالم ملکوت
اعلا و طرفی بعالم جسمانی که باول متصف میگردد بادراک
حقیقیه و صفات کمالیه حقیقیه مقدسه و بثانی تدبیر و تصرف امور
جسمانی مینماید پس او واحد کثیر باشد یعنی نظری که از ادراکات
عقلانیه محضه مقابل ادراکات حسیه که مسمی بمعقولات گشته
اندیشه مینماید و دیگری مغشوش بحواس که بآن ادراکات حسیات
که مسمی بمحسوسات گشته میکند و تقابل است بین الوجهین چنانچه
کلام بلاغت نظام اشرف انبیاء و اکرم ایشان علیهم صلوات الله
الملک الوهاب القلب بین اصبعین من اصابع الرحمن یقلبها
کیف یشاء افصاح و اشعار بر آن دارد و ممکن است که مقصود
اصلی و مرام حقیقی از اصبعین صفات ثبوتی و سلبی باشد
که طالع صفات و اسماء متقابلین آمده پس سلطان جوهر
قدسی نفس ناطقه باعتبار محیطیت او بعوالی امور عقلانی
صرف و سوافل شؤون جسمانی حاسیه بمنزله دایره تعدیل

انتهای عالم انسانی گشته باعتبار نصف دوری قوس صعودی
عروج از حضیض فضل شرکات مدارک حسیه و عقلیه که مرتبه
عالم خیال و عالم برزخ است نموده سیر بجانب ذروه عالم
ملکوت و لاهوت بحصول پذیرفته تسخیر بواطن الکلم حقایق
موجودات کرده بود و باعتبار نصف دوری هبوطی سیر نزولی
و تنزل از درجات عوالم مذکوره بجانب حضایض ابو الجسمانیة
تدریجیه که مقاطع سیر بجانب ذروه عالم هبوطیت نموده
تسخیر ظواهر الکلم حقایق موجودات گشته و باین دو اعتبار
اطلاق جوامع الکلم بر حقیقت نفس محقق پذیرفته که نفس جامع
کلمات و حقایق سلسلتین بدو و عود بوده است باعتبار
نصف دوری که قوس اوجی صعودی است مظهر سلسله بدو و بود
آمده که عبارت و مصطلح است از جانب متعالی قیومی وجوبی
جل سلطانه متنازل تا هیولی اولی که عبارت از مادة المواد است
پس نفوس ناطقه مجرده انسانیه که انوار عاقله و جواهر
قادسه اند و این مرتبه سلسله عبودیه بازای اولی مراتب سلسله
بدو بوده است و آنکه در طرفی عرض الکمال قوتی نظریه و عملیه و قضایا

دیقا

درجات استکمال مراتب عقل استفاده باشد مضاهی و موازی
و مکافی و مقاوم صادر نخستین که عقل اول است بوده باشد
چنانچه او مبدأ انوار عالم ابداع و عتبه بوس آستان متعالی
و اقصای شعلات انوار کبریاء عز مجده است در طرف علو
و تصعد و این تجاوز از سدره سنیه صمدیت نور حق است
چنانکه اشتمال دارد بر صور علمی جمیع اشیاء نیز اشتمال دارد بر
بر صور فعلی جمیع اشیاء الافعلیا و انفعالیا گویا که بحکم این توافق
و تناسب و تضاهی و تکافو بلسان بلاغت صدر صفه اصطفا
صلوات الله علیه و آله الاصفیاء جریان یافته که اول ما خلق
الله نوری و در منطوقه دیگر بنظر پرداخته و بلسان
گوهر فرجام بلاغت نظام خود داده که اول ما خلق الله العقل
اگرچه نظر بر شر بعضه بنوع دیگر و مسلک دلپذیر بر تفصیل
در توان او در بنا بر اصل معروف اول البقیه آخر الدرک و اول
الدرک آخر البقیه و باعتبار نصف دوری قوسی حضیضی هبوطی
مطلع سلسله عودیه متصاعد بجناب متعالی وجوبی ربوبی
و اینهمه آیات از سلسلتین مشتمل بر سلسله طولی و عرضی در

سلسلهٔ طولی سلسلهٔ بدو هر متقدم اشرف است از متاخر و تفاوت
شدت و ضعف درجات شرف و خست و نقص و کمال علی الاطلاق
بر حسب اختلاف درجات قوس است پس نفس را بمثال نظام وجود
تصویر دائره باید نمود مرکز نقطهٔ وجودی قلبی و نصف محیط
دائره مرتبه جوهر ذات نفس مجرده مشتمله بر خفایای امور غیبی
و مزایای شئون عقلی بدست بادی برکار قوای باطنیه و دماغیه
کرده و ام الدماغ بدن انسانی مودع گشته و نصف دیگر مرتبه
حواس و افعال و نفس حیوانی که مدبریت نفس عالم بدن را
بوساطت قوس نصف محیط تحقق پذیرفته بدست بادی فرجار
قوای ظاهریه و جوارح بدنیه مثل نظام وجود عالم کلی که مرکزش
هیولی آمده و نصف قطر آن عقل اول تا هیولی اولی و نصف
دیگر از هیولی تا بعقل مستفاد انسان مثاله کامل بارع کرده
اقصی مراتب عرفان و دواعی مراتب برهان بوده باشد و خط
دایره انواع و اشخاص طولی و عرضی موجودات از کل دو سلسله
بدویه و عودیه و مبدأ المبادی و غایة الغایات محیط او باحاطه
تمامی و استیعاب استکمالی ربوبی بمقتضای آیه کریمه

واللّه

واللّه بکل شیء محیط و اتم باعتبار قوس اوجی ملکوتی مظهر علم
اجمالی غیبی و مکمن علم تفصیلی شهودی گشته از جمله مبحوث عنه
علم الهی شده که در علم الهی بحث از و مینماید من حیث جوهریته
الذاتیه المستغنیه عن المادة چه باین حیثیت نسبت بعلویات
داده و باعتبار قوس حضیضی هبوطی و سیر نزولی احتیاجی
مظهر علم تفصیلی غیبی و شهودی گشته باعتبار استرجاع او
بمبدأ المبادی و تسلسل بسلسله عودیه و در سلسله عودیه
هر متاخر اشرف است از متقدم بر عکس سلسله بدویه چنانکه
مذکور شد از جمله مبحوث عنه علم طبیعی شده که در علم طبیعی بحث
از و مینماید من حیث مدبریته و متصرفیته للبدن المفتقر فی
الی البدن و المادة و باین حیثیت نسبت بسفلیات و عالم
اسطقسات داده بنابراین مبحث نفس مشترک گشته میان
علمین باعتبار اشتمال او بر ذات عالم بدن و تمام اجزاء
جسد و احاطه بر کافه حواس و مشاعر و قوی و مبادی ادر
اکات و تحریکات و افاعیل و علت در تدبیر و تصرف نظم
بحال بدن تنقص و توهن و تغیر و تبدل پذیرفته از مبادی

علم الطبیعی واحوال موضوعات طبیعیه گشته وباعتبار جوهر
ذات مفارقه علویه و تعلقات بریه از شوائب حیز از
مباحث علم الهی شده و بتن جوهر عقلی نفس باوج مراتب
عالیه عاقلیت و تجرد و توحد مترقی و مترفع بوده حقایق
اشخاص واصناف وافراد در ضمن انواع واجناس ادراک و تعقل
نموده موحد کثرات میگردد و بحضیض و هبوط بمراتب
حواس و موطن مادیات اصلی و تکثر منهبط گشته حقایق و دقایق
معقولات متحد را متکثر میگرداند و بنابراین گفته شده که
العلم التعقلی سنته توحید الکثیر والادراک الاحساسی شانه
تکثیر الواحد و بعد از استیفای مراتب و درکات و طبقات
احساسات و تجددات و تدریجات قابلیه از دنیا و اشیاء
واسترجاع او بمراتب عالیه و تجرد او از لواحق مادیه و عوا
هیولانیه بلوغ بنصاب استتمام او را حاصل گردیده تشخصات
مادیه و عوارض جسمیه و مخصصات و کوائف هیولانیه از و
مرتفع گشته جوهر طبیعت مسلم و منخ ماهیت شریکه خالص
از سوائب و شوائب باقی مانده بمرتبه معقولیت شتافته در

حم

در حرم ادراک تعقلی ساکن گرفته و متوطن میشاید و از تقاوی
و مطاوی کلمات طیبه و تماثیل و تصاویر این نظر کرده که
نموده ام ظاهر و هویدا شد که نفس عاقله انسانی ذو جهتین
است جهتی بعالم علوی و عقلیات منوط و مربوط است
و جهتی دیگر بعالم حس و محسوسات و باین دو اعتبار قبول
ترقی و تنقص در هر یک از مراتب قوت عاقله و قوت عامله
قیاس بعلوم و اخلاق بحسب استعدادات اولیه جبلیه و ثانویه
اکتسابیه نموده اقبال و ادبار مر او را حاصل میگردد چنانچه
حدیث شریف امام بحق ناطق صادق علیه و علی آبائه التحیه
ستنطقه والثناء مبین و مفصح آن است قال لما خلق الله العقل
ثم قال له اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر ثم قال وعزتی و
جلالی ما خلقت خلقا هو احب الی منک و لا اکملتک الا فیمن
احب اما انی ایاک آمر و ایاک انهی و ایاک اعاقب و ایاک اثیب
که ممکن است حمل استنطاق بر جعل و گردانیدن او ذا نطق که
مراد از و نفس شریف نفیس انور قدس علیه سنیه محمدیه صلعم
بوده باشد و مناسبت بجناب حضرت او داده اقبال و ادبار

واهباط نبوی ارض رحمة للعالمین که اقبال عبادت او و تشعشعات
وفیوضات نور ساطع اوست باهر ممکن الذاتی مجاز به والمباء هنالک
وهنالک الهو مبانی بالطنا و باهر شخص مبعوث ظاهر اجنا نکم
مبنی او آنست حدیث شریف صلعم نحن الآخرون السابقون
الآخرون بالخروج والظهور کالثمرة والاولون بالحق والوجود
ومراد بامر اقبال و ادبار تکوینی ایجادیست نه تکلیفی تشریعی
که عبارت از امتثال اوامر و نواهی است و اقبال و ادبار
عبادتست از تزاید و تنقص در هر مرتبه از مراتب قوت عاقله
ومراتب قوه عامله قیاس بعلوم واخلاق کماً وکیفاً بحسب
هر یک از استعداد اولی جبلی در فطرت اولی و استعداد ثانی
مکتسب در فطرت ثانیه چه اعمال و اهمال در فطرت ثانیه سبب
استرقاء استطفاء ما فی الفطرة الاولی است و آنچه از لوازم
ذات است در تشریک سیال بین حدی الوجود والطفرات است که
محفوظ و غیر متبدل است در هیچ مرتبه از مراتب تزیدات و تنقصات
و این ادبار و انتقاص از خواص جوهر انسانیست از این جهت احب
مخلوقات گشته در نزد خدا تعالی و سبب این سخن امر و نهی تکلیفین

شرعیتی

شرعیتین از جناب اقدس ربوبی گشته مثاب و معاقب خواهد
گردید بمقتضای مخاطبه اما الی ایاک اثیب و ایاک اعاقب
و محتملست حمل اقبال و ادبار بمعنی ظاهری که اقبال بجناب
اقدس ربوبی و اعراض از او و ربا طلب است و مراد بعقل اکمل
نفوس بشریه که نفس محمدیست صلعم بوده باشد و مراد باقبال
و ادبار استفاضه او باشد از جناب کبریائی حق و تبلیغ
او بعباد مکلفین و اهباط نبوی ارض رحمة للعالمین چنانچه نکم
مذکور شد که نزد حکماء متالهین و دقایق سنجان اهل یقین
و مبرهنان و راه نوردان بادیه مستبین و خاذنان طرایق
مستقیم نبوی از اعبادت از امتثال روح القدس بعقل کو قنر
اند و انجم بنی بیان فرماید دعوت و آنچه از دعوت طلوع نماید
شریعت و ملت و قانون عبادت از طریق او آمده و قبول جمله
این بیان و مرصد اقصی حکماء متالهین ذکر نموده اند که تفاوت
بین السلسلتین بحسب تفاضل نیابه ملئکم لست المقربین که
در سلسله بدو و صعود ند و انبیاء المرسلین که در سلسله عود
و نزول اند در صعود تبین بحقوق نزد بر سکوده کرد در جمع قرب و بعد

احدی المنوبین فی احدی السلسلتین اوسده سنبه حضرت
احدیت حضرتنه محاذی و موازی و مواسی مرتبه ده یکو باشد فی
السلسلة الاخری ده بابوان مثنی است که فیوضات اشراقات دبولجی
بونور اسفهبد که نفس ناطقه انسانیه در و نطبع لوح قوت
عاقله نفوس حقایق و صور معقولات و ایصال فیضان
خواص نبوت و نزول وحی حق بوده قوت قدسیه که جوهر نورانی
واسطه قلم ربوبی و روح قدسی و عقل فعال چنانکه در منطوق
شریفه سید انام و امام افق بخش نظام صلوات الملک العلام
علیه و علی آله الامجاد الکرام بوقوع انجامنده که اول ما خلق الله
القلم و قیاس نور حق او بحدقه عقل قوت عاقله در افاضه
و ایصال صور حقایق اشیاء و انکشاف غطاء خفاء بو
سبیل ده بیانکه منعکس کرده قیاس نور حسی شمس ایت
بحدقه قوت باصره ده ترسیم صور مبصرات و ازاله استاد ظلمات
چنانچه خالق حکیم در قرآن کریم فرموده و نزل به الروح الامین
و نیز در آیه کریمه اخری علمه شدید القوی پس اینین مرجع
الدلاله اندر مراتبه نبوت و وصف قدده سالک نفس نفیس

قدسی

قدسی ثبت افضل و اکمل نبیین چنانچه حبش قلم نور عقلی بولوح
نفس قدسی کامل المراتب حضرت نقش بینها یدوازده وامور
و کونو واقعه بابن اصطلاح شعر احدی از حکماء شامخین بیت
وارد اولمشدر عینان عینان لم یکتبهما قلم ۞ فی کل عین من
العینین عینان ۞ نونان نونان لم یکتبهما قلم ۞ فی کل نون
من النونین نونان ۞ عینان کنایه و تعبیر آمده از ابداع و اختراع
که عین اول اشاده آمده بابداع و عین ثانی باختراع و مراد از
قلم عقل فعال آمده و لم یکتبهما قلم اشاده آمده بانکه در مرتبت
عقل فعال نو قلم و ابداع ذوات و جعل و اعطاء و افاضه وجود
و اختراع صور و موادها الکرة الذوات نیامده بلکه منبع و ینبوع
تفرد وجود و جعل و ایجاد نیست مکر عین حقیقت ربوبی
و منبع وجود قیومی وجوبی و قول فی کل عین من العینین عینان
اشاده آمده بانکه در عین ابداع عالم عقل و عالم نفس که عالم
امر تعبیر از آن شده مرکوز کشته بحاظ کرده بوده و در عین اختراع عالم
مواد و عالم صور کو نیزکه اقلیم بسائط و مرکبات عالم ملک و
شهادت و خلق آمده مندرج کرده بوده که از این دو عالم

ینابیع انواع مختلفه متفجره وجاری کشته ونوناتی تعبیر آمده از
نون تکوین ونون تدوین کرده هر یک از ین نونین نوناتی دیگر
کر عبادت از نون امکان ذاتی واستعدادی ونون معالم
دین مبین وشریعت سید المرسلین اشتمال واحاطه یافته
اتحاد نون تکوین ممکنات بامکان ذاتی واستعدادی مندرج
ومندمج گشته ودر نون تدوین احکام معالم دین ونوامیس
سنن شرع مبین وعلوم حقایق کون ومعارف عوالم کیات
تحصیل پذیر شده مصرع نور در عدن بین که چون سفته
شد چنانچه در رسالهٔ المنتهی یا بسط آن مبسوط نموده ایم
وانچه در اضافه رب بر ناس در قول عز وجل برب الناس
واضافه او بالعالمین در قول عز وجل رب العالمین بنا
واشعارات بانکه ناس مثل عالمین مشتمل بر عوالم خادجیه
بوده باذ یافتی که عبادت از امور ذهنیه است پس بنا بر اشتمال
واحاطه او بر وفق تشبیه او بعالم کبیر اولی والیق آمده از
تسمیه غیر او باو شجرهٔ اشراقیه طریق سلوک نفس با الترقی
مناهج غیبی وصعود وعروج او بمعارج ومساعد علی آنکه

از

از عالم کونی یکباره هجران کرده از خواص نفسانیه مفارقت
نماید تا استحقاق اسم خالص عقلی بهم رساند از عالم محسوس
بعالم معقول واز خراب آباد عالم دیدان وتنگنای حبس
گشته دوران بفضای صحرای دهر ومعمورهٔ عالم نور
شتافته بخاطب بخطاب سبحانی یا ایها النفس المطمئنه
ارجعی الی ربک راضیه مرضیه گردد وتخم روحانیت ذاتی
اصلی را با باب یادی سحاب کرامات انوار هدایت دین مبین
ومشاعل رشاد تفاسات شرع مبین ورداض بدن دتیان
وسیراب داشته شجره طیبه وکلمه سبحانیه عالم الطفات
مثمر ثمره طیبه عقلانی گردانیده با عدم توقف او در مرتبه
اولی فطرت تضییع حرث حادثات و فزادعات سماوی
وسایط ایجاد وصنع ننماید و ترقیه عقل هیولانی وعقل
بالملکه وداوس المال مرابحه ومتاجره استعداد او ارشاد
نموده بطرف اصحاب استفاد شریعت غرا وملت بیضا تحصیل
مرتبتین عقل مستفاد وعقل بالعقل نماید تا سبب
خسران ونقصان جوهر فطرت اصلی نشده واهل طبقه او

لیک

الذین اشتروا الضلالة بالهدی فما ربحت تجارتهم وما کانوا
مهتدین نکرده فی الجمله باید که روح و نفس مجرده خود را بمتابعت
طبقه اعلی از نظایم ارواح وجود بمقتضای منطوقه الارواح
جنود مجنده از ارواح انبیاء و اوصیاء و خواص اولیا است
با فکار دقیقه علوم مبداء و اعمال صالحه طریق سداد و رشاد
از الایش و امیزش ذنوب و الام منزه و مبرا نموده تا بسبب فلاح
و رستگاری او شده و مندرج و مندمج در طبقه ارواح خواص
مؤمنان و عوام اولیاء کرده بدین خارج از مرتبه عاصیان از
مسلمانان و کافران که مرتبه ستم و چهارم از فلح آمده شده
متلذذ بلذات دایمی و متمتع بنعمات نامتناهی جنة الفردوس
کرده **بیت** کل از غنچه برشکفت و دو سفته شد ؛ سخن
بپن کرده بوده چون گفته شد **غامض ششم** بدانکه حقیقت
و ماهیت نماز بحسب عرف خاص اهل نفوس متالهه و مناجات
قوت قدسیه تا انکه جوهر نفس ایشان در نهایت صقالت
و جامعیت شئون متقابله در فضاید جبروت بوده و از نقص
و نوافل فطرت اولی تا نهیه ابخرات تحصیل در آورده باشند

معتبر از هیئات شرعیه عشیره تخصیص است که از قصور ذات
عقلی و اوضاع فعلی و اعمال قلبی ترکیب آمده و مرتبط گشته و در
صور قولی مقوم شده در قوالب عضوی عددی و اعمال تعینی
و مکون بکونهای منضبطه و مقرره بمختصات مکانیه و زمانیه
که بیاس خاطر نازنین تنزیل رب العالمین و اوصیاء معصومین
برای مکلفین از عباد مقرر گشته که احتفاظ و استتمام آن سبب
انضمام مراتب کمالات و انعامات الهیه است و این اعمال و
کمالات دلالت مینماید بر اصل جوهر ذات یا بر ذات با عتبار
صفتی از صفات یا باعتبار فعلی از افعال یا اطوار عجیبه
افرینش و اشخاص نظام وجود کلمات موجوده اند که بزبان
حال و لسان مقال بیان احوال هر حقیقت وجوب بدان
جاعل مینمایند و هم چنین مجعولات باعتبار حیثیت مجعولیت
شئون و نعوت و اعتبارات و حیثیات ذات جاعل را آ بیان
مینمایند پس کلمات الله که نفس ذوات معلولات و هویات
مجعولات بوده باشد چون بر مربوطان دانشوران عالم
صورت و معنی و شعایر شرعیه با عدم وقوف بعلوی که از

از خصایص وحدت حقه و قیومیت مطلقه باشد صورت
نمیبندد و تحصیل این نوع علوم در مدرسه کمال با عدم
مقاومت بحضرات شاه عین و ائمه علم السلام میسر نگشته بصدد
صفا و انجلاء تحقق نپذیرد و تحصیل مناسبت و بی
دونیت و افعال و حسن تدبیر و تفکر در اقوال و ضبط مقدمات
ما تو دیر و نزول و تنفر از تعلقات منهیه و تحلی باخلاق
و اوضاع و علو همت و صدق توجه و مقاومت مکانی و
مواصلت زمانی بجهت جامعیت صورت ظاهری و باطنی
و ثمره این اصناف مکتسبات تعلم و تادیب کمال انسانی
بمقتضای و یعلمهم الکتاب والحکمة است و این طریق اتم
و اکمل و اشرف انواع کسب و باعث مواصلت میگردد
و در وصول الی الله اقول سنادالخلع و رفض جسمیت که
محط رحل الهیت و مراد موطن سعادت و ابتهاج مرتبت
جوار و استشعار لذات قرب و ابتهاج فرصت وصال اعظم
شعور بهی و ذات جناب کبریای معشوق حقیقی نیابد و این
ابکار و عرائس حرم سرادقات الهی کرده استعداد و قابلیت

حجب

مناسب ملائکه و رفض بدن از دامن ادراک و وصول ایشان ممکن
و کوتاه است چنانچه محیط دائره ترقیمات شاهد است در
جمله کاه بیان تفوق شاملی اصول مذکوره به بالغان مرتبه
مردی و فتوت که عبادت از تصو جلباب جسد و رفض عالم
حس کرده و احدی از صور اصولیه عقود عددیست که لب هر
صورتست از صور حرفی و هر اسمی از اسماء قیومیه حقیقی حظی
کونیست و عالم حرفی بر عالم عددی و عالم عدد بر عالم کونی
و مناسبات عالم حرفی بر مناسبات عالم عددی و مناسبات
عالم عددی بر ممازجات و مخالطات عالم کونی منطبق است که
حرف بمنزله قوس و عدد بمنزله جیب و کون بمنزله حرکت کونی است
بر مداوله هر جسمی و جسدی و طبیعی و مزاجی که در عالم شهادت
بازای آن اسمی و روحیست در عالم غیب و من عند الله العون
العلیم سبحانه بتصریف هر حرفی از حروف ملکی از ملائکه و بندر
هر اسمی از اسماء نوری از انوار مغادره موکل شده است
پس هر حرفی در صحایف نفس تکوین و تطبیق یافته چنانچه در
سدرة المنتهی بنهج او فی بیان شده هرجای ذکری از اکبر

کیمیا دارند غایض هفتم هرگاه توجه بجناب اقدس ربوبیت نموده
شروع بتکبیرات نماید باید که شاهد توجه و استقبال نماید
در این حال عظمت و اوج الهی را شاهده خاطر خود گردانیده
نقص خود را در حضیض انحطاط و تصغر و خسیس نظر در آورد
و همت را مصروف قیام و اقدام بوظایف خدمتگاری نموده
و استتمام حقایق عبادات از تمام فوق التمام مسئلت و تمنا
نموده در عتبات تفکر غوطه خورده حین گفتن اللهم انت
الملک الحق و در عظمت ملک قیومی و عموم قدرت ربوبیت
و اسلام و انقیاد عبودیت و بر معارج جمیع عوالم شعور گشته رجوع
بنفس خود بذل و انکسار نموده و اعتراف بذنوب و استغفار
کرده در حین گفتن عملت سوء و ظلمت نفسی فاغفر لی ذنوبی
انه لا یغفر الذنوب الا انت و اجابت دعوت الهی بقیام امر
دعوات نموده نفس را متمثل و مائل بجناب اقدس متعالی گردانیده
تو در گفتن لبیک و سعدیک و الخیر فی یدیک و ممکنات
حمل لبیک بر اظهار صید ذلیل و منخفض خاشع اجابت المبتغی
و اقرار بعبودیت جناب احدیت و بارگاه قدوسیت و ساحت

صمدیت

صمدیت و صرف نظر از جمیع شواغل و اهتمام تام در قادریه امر
ماسوی و حمل سعدیک بر اسعاد و الطاف واجب قیومی من
نشاء را در دارین و او منزه از افعال قبیحه و افعال
ذمیمه و ابدال بنماید بمحض هدایت و ارشاد سبحان را حین
گفتن و الشر لیس الیک و المهدی من هدیت که شرور
و معاصی اگر چه نسبت بمقتضیات نظام کل مقصود بالعرض
گردیده از حیثیت اینکه لوازم خیرات کثیره ایست که واجب
آمده در سنن حکمت ایجاد آن خیرات و تجوز وسوع نشد
اهمال آنها در سنت رحمت از جهت شرور قلیل که لوازم آن
خیرات کثیره لا بالذات و لا بما هی و از این جهت است
کرده گو نموده شده در آیه بیدک الخیر صرف بدون شر که بیدک
الخیر انک علی کل شیء قدیر از جهت بودن خیر مقتضی بالذات
و بودن شر مقتضی بالعرض و بالقصد الثانی بواسطه عدم
چنانکه وجدان شر جزئی مادامی که متضمن نبوده باشد خیر کلی را هم
بیضاوی در تفسیر خود بیان نموده که خیرات کلیه مستتبع
آن لوازم است که این خیرات لا ذم را دارند اینها از شرور

جزئیه نیز لا محاله متعلق گشته باین شهود اراده الهیه و ثبت
وجود نیز از ینجهت لا بالقصد الاول و من سبیل الاخر ثبت
شده عالم قیاس بنظامات جزئیات اما قیاس بنظام
کل و نسبت شخصیه بنظام جلی که عبارت از انسان کبیر است
هیچ شری و شرتی نیست و کل اشیا که در عالم وجود است
نظر بنظام جلی در نزد محیط باسباب و مسببات همه خیر است
آمده می‌پسندد و در نظام وجود ما لا ینبغی لهرا **نظم** نیست
گفت خطا بر قلم صنع نرفت ❁ آفرین بر نظر پاک خطاپوش
باد ❁ اما در وقت رجعت و عود اشیا از ادنی بجانب
حریم بادگاه جناب اقدس کبریا نبوده سبب تنقل و
تنزل ادباب وجود شان خواهند گردید باید که معترف
شوند بر قصور عبودیت استان کبریا او که قوام وجود و بدو و معاد
از وست بگفتن عبدک و ابن عبدک ذلیل بین یدیک
و منک و بک و لک و الیک که راعی وجودات و قوام ممکنات
و مجعولات است از نده رهدیت اوست و هو اهون علیه
و له المثل الاعلی پس باید که عبد این حقایق را در حین اتیان

قراءت حاضر کرده امیده توفی نماید باوج ارتفاع بافتتاح
بصر ادراک اراده فایق و منتظر فیض از عالم اعلی بوده ذیول
کرا بوا با اجابت در حین سؤال مفتوحست و املی نزد
او منجیب نیست اللهم اهلنا القبول لطوالع اسرارک
و کلمنا بالوصول الی لوامع انوارک و اجعلنا من الواقفین
علی کراسی ادراک العاکفین علی بساط کرامتک و نجنا من
هذا النقصان واهدنا الی طریق الرضوان وجد علینا
بلطیف الاحسان واعذنا من صفقة الخسران و اتنا من
لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا اللهم انا نلتجی من عدلک
الی فضلک و نستغیث من قهرک الی لطفک و نلتجی الی برافتک
من سخطک و نستعیذ برحمتک من عقابک و نؤمل بطولک
عند قبضک و نستشفع بعفوک الیک مخافة بطشک و لحدک
و نتمسک بمحمد و اهل بیته الطاهرین المطهرین و صل الی
باب رفعک و جودک و ادفع الحجاب عن لذة مجدک اللهم
فاغننا بغناک و ادخلنا فی حمایتک و ارحمنا رحمة تغنی بها عن
رحمة من سواک انک خیر الراحمین ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی

الآخرة حسنة وقنا عذاب النار وتوفنا مع القديسين الابرار

غامض هشتم در مقامات نماز و تسبیح و مشتمل بر هشت

مقام نیز شده که در سلك تحریر خواهد آمد **اول** در وظیفهٔ

قلبیه که بمزاج وجب فقرات که طبایعی امکان ذاتیست استغنا

باشد از ما سوی الله که لازم خصوصیت جوهر ذات افتاده

بوده و از دواج عروج اهریت معشوق بهم رسانیده در حین اتیان

خدمت قیومی و اقامت حدود دینی بلوح خاطر و مرکز باطن

مرقوم کردانیده که کمال استعداد مذلت و فقر و عبودیت داود

بیان نیستی و اقامت اوامر ربوبیت حمل او زاد بوقلمونی هیولی

نموده **شعر** بحد تنی فی صلاتهم ناطق ۞ و بعجز عبودتهم کسر

المواجب ۞ و نزد سبحان قاهر حقیقی و موجد تحقیقی باطاعت

و انقیاد بدو پای ادب ایستاده و عبادت و ملازمت اوقات

بر وجه لزومی اعتیاد نموده و رحمت واسعهٔ او را مشاهده

کرده بنوعی که هیچ ذره از ذرات عالم لاهوت و ناسوت نیست

که از رشح فیض او مایوس بوده و از جناب احدیت او

محجوب و مستور مانده باشد عالم را بالحق و باطلش و هو

اقرب

اقرب الیك من حبل الورید و بنهجی او را عبادت نماید و بتجلی صفات

قلب را معروف دارند که ذره فرو کذاشت نکرده و معبود

حقیقی را مشاهده و حاضر و مبصر داشته باشد بعد از آن خضوع

و خشوع عظمت و کبریاء و جبروت واجب حقیقی باشد بجا

آورده تا خوف و رجاء مبنای انابت و ندامت حاصل کرده و

قرب بجناب مقدس تعالی تحصیل کرده و عبادت را بحق

خلوص اتیان نماید و ثانی در ادای اوامر الاشیء صرف داند و نشود کیست

از ستیزه دوم و قد رای رسول الله بعث بالحجة انما هذا الذی خشع

قلبه لخشعت جوارحه یعنی بتحقیق که دید حضرت پیغمبر صلی الله علیه

که یاری میفرمود بلحیه اش حضرت فرمودند آیا این مصلی اگر

خاشع میبود قلبش هر آینه خاشع و خاضع میبودند جوارح

او زیرا که اصلاح و افساد رعیت تابع اصلاح و افساد راعی

میباشد چنانچه در دعا وارد شده که اللهم اصلح الراعی

والرعیة داعی از قلب تعبیر شده و رعیت از جوارح کنیه

بدانکه عبودیت الهی بدو نوع تحصیل یافته یکی بندگی تسخیری

بمقتضای نحوی امر کریم ان کل من فی السموات والارض الا

آتی الرحمن عبدا یعنی نیست کل جماعتی که در اوج صعود
سموات و ساحت سعت و سعت فضای قدوسی بوده
باشد مگر آنکه اثبات مینموده باشند رحمن را بنده و فرمان
بردار بر هوشمندان عالم آزادی که لوح دل را از نقوش
پراکنده اهل عادت شسته اند مستور نماند که این نوع عبودیت
تابع رحمت وجودیست و شامل همه آفرینشها و تخصیص
و امتیاز با اهل شقاوت و اهل سعادت ندارد و نوع
ثانی عبودیت اختیاریه که بدان ثقلین ممتازند و بجهت آن
ایجاد شده اند بمقتضای وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون
و باسم عبادت موسوم شده و سعدا از اینجهت از اشقیا
ممتاز گشته که اشقیا استحقاق عقاب حاصل نموده اند
و سعدا تحصیل فلاح و نجاح و ثواب و حقایق سند و هر
در حق کلام آنست که از شرح رحمت و فیض نعمت او ممکنات
تحصیل یافته متعبد بعبادت تسخیری کنند و بعباد
از سایر رسل جمعی که قابلیت و اهلیت توفیقات الهیه را داشتند
هدایت و ارشاد مرسلین مستهدی و مسترشد گشته بوظائف

عبادات

عبادات اختیاریه مفتخر و سرافراز شدند و جمعی که ماده
ایشان بفساد دواعی نفسانیه شهوانیه و تعلقات حیوانیه
فاسد گشته قابلیت و اهلیت و استعداد و مواهب توفیقات
از ایشان مرتفع شد بخسران مبین باغوا و اضلال شیاطین
در اسفل السافلین طبیعت مستهلک شدند دوم نیت
است و وظیفه آن عزم بر اجابت واجب تعم در امتثال امر
بنماز و کف از نواقض و خلع مفسدات و رفض شاغلات
و اخلاص محض لوجه الله تعم رجاء ثواب و طلب قرب الهی
و مواصلت بمعشوق حقیقی اگر بعد رجز احرار متصل نگردد
و در جرگه ابرار سببا بجاز و فوت نکرده و اگر نیز از آن مرتبه غافل
باشد در جرگه مقلدین و تابعین که حاصل میشود از نجات
با ابرار و شرکت در مقاصد با ایشان زیرا که ایشان در
اغلب اوقات خایف از عقوبات الهیه و هراسان از قاهر
ربوبیت و خالص از مجاورت اشغال ضمیر اند و کمر بندگی
بخدمت امر نهی بسته اند و تفکر در نیت و تحرج از ماسوی الله
حاصل نموده لذات نعیم مستمر را در ضمن ثبات دهری و قوا

ابدی و مثوبات بدنی را در صورت روح و ریحان عقلی و
اتحاد و اتصاد مقدس از ادراک نموده و از کنه عنایت ربوبیت
و جذبه الوهیت دوری از مراتع بهیمی و مراتع حیوانی کرده اند
با کبر شریعت و معاملات ذمیمه صفت طبیعت را در خلوص
عبودیت مصروف داشته اند لیس خران و ندم کشید کان
بمحالت با صاحبان اوصاف مذکوره الکتاب وظایف
عبادات نموده مباشر طاعات کردیده زیرا که با ایشان
اضاءت وجود حقیقی نور الانوار جل شانه استیعاب نموده
در مجالی کونیه عالم تکوین بعدم واسطه جلوه اشعه اشراقات
ذات عقل فعال که انتها و مقاطع سلسله خاکوبان شد
سنیه الوهیت درگاه ربوبیت است و تعدد لوامع شروق
و اتصال به شعاع و سیلان رشح فیض جز از بارگاه عز
قدوسیت با زای استعداد هر جوهر ذاتی تصحیح عرصه ظهور
نزول اجلال او ذاتی نمیفرماید پس ایشان نیت را مستوعب
اعمال ماموره خواهند کرد باید بعد از تصور نمودن که از
که نجات حاصل میشود و بجهد و سنکار میکرده و سزاوار

چنانت

چنانت که وقت ایقاع عبادت بنوعی متخوف بوده باشد
که اصفرار لون و آثار تغیر در وی ظاهر شد که این عمل ناقص چگونه
سزاوار واجب الوجود کامل تواند بود قطعه حدیث با تو
باندازه تو باید گفت ٭ که گر بلند کنم اندکی گران شنوی
مرویست از بعضی از ازواج نبی صلعم که قالت کان رسول الله
صلعم یحدثنا و نحدثه فاذا حضرت الصلوة فکانه لم یعرفنا ولم
نعرفه شغلا بالله عن کل شیء یعنی یکی از زوجات خیر البشر
گفتند که بود رسول خدا صلوات الله علیه و آله که حدیث
میفرمود با ما و نیز بحدیث او حدیث میگفتیم پس در وقت نماز
صلوة قطع حدیث نموده بالکلیه متوجه بصلوة میشد که
چنین تصور میشود که نمیشناسد ما را بسبب مشغول شدن
بخدای و سلب اشتغال از ما سوی الله و از کل شیء و مرویست
از حضرت سادس ائمه اطهار علیه السلام صاحب النیة الصادقة
ذات صاحب القلب السلیم لان سلامة القلب من هواجس المحذور
مخلص النیة لله تعالی فی الامور کلها یعنی صاحب نیت صادق
صاحب قلب سلیم است بجهت آنکه سلیم القلب کسی است که جنس

و منع محذورات از خود نموده اجتناب از مآثم و محرم و
لازم دانسته و در حالیکه خالص کردانیده باشد نیت
خود را بجوهر نفس در جمیع امور و قلب سلیم نفعی استنمای دم را
بجناب کبریای حق بمضمون آیه کریمه یوم لا ینفع مال
و لا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم یعنی روزی که نفعی
نمیکند مال و نه پسران آنکس مگر آنکسی که آمده باشد
نزد جناب اقدس الهی بقلب سلیم و قلب سلیم ناشی و حاصل
میکردد از خلوص نیت در عبادات و وظایف اعمال
و مناسک طاعات و متفاوت میشود سلامت قلب بحسب
اختلاف و خلوص نیات شجرهٔ نوریه مستعد بر انسان سالع
العمل بالغ العمل تام البلوغ منال مستعد کردد فطرت
اولی بحسب جبلت عقل هیولانی مستعد قوت قدسیه
بوده و در فطرت ثانیه عقل بالفعل نصاب کمال از کمال ممکن
عقل مستفاد بخزانه تحصیل در آورده باشد و اتصال
بعالم ملکوت و مطالعه انوار عالم عقلی نموده که جمیع داغ
لبستیت امکانی بر صفحه جوهر ذات و طوق هلاک ذاتی بر

کردن

کردن کنز ماهیت که فنا اندر مخفی نماند که مومن خالص صاف
العقیده و مخلص عاشق صاحب معارف ربوبیت باید که
نیات خود را متصل الاستمرار مصروف و معطوف بتجدید
تروقات و انبعاثات اعمال حسنه بل ابواب اشراقات نوریه
محسنه مرضیه داشته انقطاع و انتها از او بنفس راه نداده
علی سبیل الاتصال حبل المتین نیات حضرت حسنه را بوسایل
جان بستر و تماشیره و ردای عبودیت و بندگی را بر دوش
جنان اندازد لبلوکات نفوس نفوس و دواب ابدان
مناسک نیات بوظایف عبادات را بجا می آورده با شند
کر نیت از جمله واجبات سمیه مقرب نفس آمده بواجبات
عقلیه و امتثال بواجب سمعی و معین بر امتثال عقلی تا
آنکه مستوجب مثوبات اخرویه و حسنات جمیله کرده و اهتزاز
و بهجت و لذت عقلی او را حاصل آید چنانچه مشعر است
برین حدیث شریف و سید المرسلین صلوات الله و سلامه
علیه و آله المعصومین نیة المؤمن خیر من عمله و نیة الکافر
شر من عمله برخی از مدققان ارباب بینش و مهندسان

اشراق دانش بطلوع کمال و مقاطع جمال این منطوقه شریفه فایز
نگشته‌اند سؤال و اجوبه در این مقام بکلک بیان در آورده آنچه
که در این مقام در سؤال وارد می‌آید یکی آنکه مرویست از اهل
بیت عصمت که ان افضل ~~افضل~~ العباد احمزها و شکی نیست
که عمل اشق و اصعب از نیتست پس چگونه مفضول باشد
و ایضاً مرویست که ان المؤمن اذا هم بحسنة کتبت بواحدة
فاذا فعلها کتبت عشرا که مفاد این حدیث شریف صریحست
بافضلیت و خیریت اعمال حسنه از نیات و اهتمام باعمال
ایشان سؤال ثانی آنکه روایت کرده که در نیت مجرده آن
عمل شرور و معاصی عقابی نیست پس چون نیت کافر
اقبح و بدتر از عمل شرور و معاصی او باشد و بوجوه شتی
استخلاص از معضله تناقض بین الاحادیث جسته در
مقام توجیه در آمده جواب گفته‌اند اول آنکه مراد از نیت
که نیة المؤمن بغیر عمل احسن و اکملست از عمل بی نیت
و سید مرتضی علم الهدی انار الله برهانه حکایت و نقل
این جواب نموده در معرض رد او در آمده که معنی افعل

تفضیل

تفضیل که خیریت مقتضی شرکت و اشتراکست
خواهد بود در خیریت و در عمل بی نیت هیچ خیریتی مطلقا
متصور نیست پس چون ممکن خواهد بود از طال او در باب
تفضیل و از این جهتست عدم جواز العسل احلی من الخل
بلکه مراد چنین میتواند بود که طاعت و عبادتی که بدنا
بالغ النصاب مرکب و ملتئم آمده از نیت و خلوص که عمل
قلبست و بافعال الجوارح بدنیه که عمل جسمانی آمده از
این هر دو آنکه متعلق بقلب گشته اکملیت و افضلیت دارد
نسبت بافعال الجوارح که فی الحقیقة اعمال بدنیه بجهت
تقویم و استقامت قلب متحتم گشته که مسافر و راجع بجناب
الوهیت و سده صمدیت قلب شده و مسافرت بدن بالتبع
آمده دوم آنکه تعمیم و اطلاق مدلول این حدیث شریف متخصص
و مقید گشته بآنکه نیت بعضی از اعمال کبار مثل نیت جهاد
اکمل و افضل آمده از بعضی اعمال خفیفه مانند قول سبحان الله
والحمد لله و تلاوت و قرائت آیه از قرآن زیرا که نیت جهاد
سبب تحمل نفس گشته بمشقات شدیده و تکلفات عنیفه و تعرض

۷۳

او بعموم و خصوص میکند مساوی و مماثل او نیست اعمال خفیفه مذکوره
و سید مرتضی رحمه الله این جواب را مستبعد دانسته و رد او نموده
کرده این تاویل خلاف ظاهر او تکلف شده و ادخال زیادتی که
در ظاهر حدیث نیست بان نسبت نموده شده سیم آنکه
خلود مومن در جنت منوط و معطوف و مربوط بر نیت او گشته
که نیت خود را مصروف داشته بانکه اگر حیوة مستعار مرتفع نگشتی
ابدا تعیش حیوة و بقا میشد همیشه اطاعت معبود حقیقی
مینمود ابدا و خلود کافر در نار منوط و مربوط آمده بر نیت
او اگر باقی میماند ابدا همیشه کفر و بعد از جناب معبود علی
الاطلاق را پیش نهاد خاطر خود نموده در محیط وادی ضلالت
و هلاکت منهمک میگردید این جواب صحیح و قلع مینماید
ماده سوال ثانی را و حاصل این سوال راجعست بانکه
عقاب مترتب بر نیت مجرده از عمل اضعاف مضاعف
آمده از عقابیکه مترتب گردد بر عمل بلکه نسبتی نیست ما بینهما
بغیر متناهی و شیخ شهید سعید ضاعف الله درجاته در قواعد
شهیدی این جواب را نقل نموده نسبت داده ببعضی از علما

بالقطع

بالقطع بعد اتمام الجواب قال بعض العلماء و از عجایبست
از شیخ شهید عظیم نور الله مرقده که چون نسبت این ببعض علما
نموده گفته که این جواب مضمون حدیث شریف مشهور
از ائمه هدی صلوات الله و سلامه علیهم آمده در بیان وجه
خلود اهل جنت در جنت و اهل نار در نار و روی ثقة الاسلام
فی الکافی عن ابی عبد الله علیه السلام قال انما خلد اهل النار فی
النار لان نیاتهم کانت فی الدنیا ان لو خلدوا فیها ان یعصوا
الله ابدا و انما خلد اهل الجنة فی الجنة لان نیاتهم کانت فی
الدنیا ان لو بقوا فیها ان یطیعوا الله ابدا فبالنیات خلد
هؤلاء و هؤلاء ثم تلا قوله تعالی قل کل یعمل علی شاکلته
قال علی نیته و محقق سبزواری نیست مراد ازین حدیث
ترتیب عقاب بر نفس نیت و معنی مذکور و شیخ مذکور رحمه
الله در فایده از فواید قواعد شهیدی ذکر نموده که لا تؤثر
نیة المعصیة عقابا و لا ذما ما لم یتلبس بها و هو مما ثبت فی
الاخبار العفو عنه ظاهر از اراده او غیر صورت مذکوره بود و غرض
او طاب الله ثراه ازین کلام آنست که نیت معصیت اگر چه نقص

آمده اما چون وارد گشته در اخبار وآثار اصحاب عصمت که
حصول عفو ومغفرت را از مترتب نمی‌شود بر حصول لوم و
عقاب اگرچه استحقاق عقاب بسبب عزم حاصل گردد وارد
نموده که قصد معصیت وعزم بر فعل آن غیر محرمست کما یتبادر
الی بعض الاوهام از تحریم العزم مالا ریب فیه عندنا وکذا عند العامة
وکتب فریقین از تفاسیر وغیرها مشحونست باین واعتقاد
باو از ضروریات دین مبین آمده ولا باس بنقل شیء من
کلام الخاصة والعامة فی هذا الباب لیرتفع عنه جلباب
الارتیاب قال شیخنا الطبرسی قدس الله روحه فی الجوامع
عند تفسیر قوله تعالی ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک
عنه مسئولا یقال للانسان لم سمعت ما لا یحل لک سماعه
ولم نظرت الی ما لا یحل لک لک العزم علیه انتهی کلامه ره
که این کلام صریح الدلالة است بانکه عزم بر ما لا یحل متعلق
سؤال ومعرض خطاب وعتاب گردیده واستحقاق عقاب
وذم بحصول پیوسته گردد وقال البیضاوی وغیره من
علماء العامة عند تفسیر هذه الایة فیه دلیل علی ان العبد

مؤاخذ بعزمه علی المعصیة انتهی وعبارة الکشاف موافقه
لعبارة الطبرسی وکذا عبارة التفسیر الکبیر للنحریر وقال السید
المرتضی علم الهدی طاب ثراه فی کتاب تنزیه الانبیاء عند ذکر
قوله تعالی اذ همت طائفتان منکم ان تفشلا والله ولیهما
انما اراد ان الفشل خطر ببالهم ولو کان الهم فی هذا
المکان عزیمة لما کان الله ولیهما ثم قال وارادة المعصیة
والعزم علیها معصیة وقد تجاوز قوم حتی قالوا العزم
علی الکبیرة کبیرة وعلی الکفر کفر انتهی کلامه نور الله مرقده
وکلام صاحب کشاف در تفسیر این آیه مطابق وموافق کلام
او آمده طاب الله ثراه وهمچنین کلام بیضاوی وغیره که نحا وی
ومنطوق این کلمات مفصح ومشعر است ببودن عزم واهتمام
معصیت از جمله معصیت وایضا تنصیص وتصریح نموده اند
علماء اصول که کسی که عزم نماید ترک واجبی را بعد از بیست سال
پس آثم خواهد بود وایضا تصریح نموده اند فقها که اصرار
بصغائر که معدود گشته از کبائر یا فعلی است که عبارت
آمده از مداومت بصغائر بلا توبه وانابت ویا حکمی

است که عبادت از عزم بفعل صفاتی از جهت حصول تمکن
بر آن و بالجمله فتصریحات المفسرین والفقهاء والاصولیین
لهذا المطلب از بد من ان یجیء والخوض فیه من قبیل توضیح الواضحات
ومن تصفح کتب الخاصة والعامة لا یعتریه ریب مما تلوناه
اگر سؤال نماید که اخبار کثیره وارد از ائمه طاهرین علیهم السلام
مشعر و مفصح آمده بانکه عزم بر معصیت معصیت نبوده
کما رواه ثقة الاسلام فی الکافی عن زراره عن احدهما علیهما السلام
انه قال ان الله تعالی جعل لآدم فی ذریته من هم بحسنة ولم
یعملها کتبت له حسنة ومن هم بحسنة وعملها کتبت له عشرا
ومن هم بسیئة لم تکتب علیه ومن هم بها وعملها کتبت علیه
سیئة که در منطوق این حدیث افصاح واشعار وایما
آمده بانکه عزم واهتمام بسیئه در دیوان اعمال او مکتوب
نخواهد گردید ونیز روایت عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام وعلی
آبائه الطیبین الطاهرین انه قال ان المؤمن لیهم بالسیئة
ان یعملها فلا یعملها فلا تکتب علیه والاحادیث الواردة فی
الکافی وغیره بهذا المضمون کثیرة وجمیع صریح ومنطوق الدلالة

بر عدم مؤاخذه عبد بعزم واهتمام بسیئات جواب گوییم
انکه مدلول ومنطوق این احادیث شریفه مفصح و مشعر
آمده بانکه عزم واهتمام بمعصیتی از معاصی واثمی از
آثام عین و نفس آن معصیت واثم نبوده مؤاخذه عازم
بمحض عزم فعل او واقع نخواهد شد مثلاً نیت وعزم بر
شرب خمر وزنا وسائر آن عین و نفس فعل او در ان اثنا
نگردیده مکتوب و مثبت در دیوان اعمال سیئات او نخواهد
گردیده ولالت نمی نماید بر انکه عزم بمعصیت از جمله
معاصی نبوده مؤاخذه مکلفین بان معصیت که نفس
عزم آمده نخواهد شد چهارم انکه امکان میپذیرد در
نیت دوام وعدم انقطاع بخلاف عمل از جهت تعطیل
و متفرع شدن عامل از واحیانا و بسبب نیت دائمه
باعمال منقطعه نسبت غیر متناهی آمده بمتناهی وافضلیت
وخیریت او باین جهت واضح وهویدا گشته پنجم انکه در
نیت مداخلت ریا و عجب مفقود نیست بخلاف عمل
که در و تداخل ریا و عجب اکثریت ورود نموده شده اینوجه

بآنکه مراد از عمل مفضول عملیست که خالص از مفاسد باشد
و الا صحیح و مجوز نیامده منافی اثبات بصیغهٔ تفضیل
خواهد بود **ششم** مراد از مؤمن مؤمن خاص معین
آمده که معهود بوده باشد بمعاشرت و مخالطت با اهل خلاف
و ضلال لهذا نیت او مقارن و مزاوج تغییر نکرده بود قلبا
سالک مسلک منهج مستقیم و دین قویم بوده استفاضهٔ
فیوضات حقایق و تنافس و اشراقات عقلانیه از جناب
مقدس کبریای حق نموده بمطالعهٔ انوار جمال و جلال الهی
و مشاهده و تفکر در آلاء و نعماء ربانی مشغول خواهد
بود بخلاف اعمال ظاهرهٔ او که مزدوج و مقترن بتغییر بوده
بحسب ظاهر بفساد و تلاحق با ایشان در ارکان عملیه صوری
و منحتم آمده اما بحسب اعتقاد و جنان نافر و آبی و معرض
از آن و مشعر باین توجیه آمده قول امام بحق ناطق جعفر صادق
علیه السلام و سأله ابو عمرو الشامی عن الغزو مع غیر الامام العادل
ان الله یحشر الناس علی نیاتهم **هفتم** آنکه مراد این کلام
آنست که نیت مزاوج با اعمال اکمل آمده از عمل یعنی مجموع مرکب

از نیت

از نیت و عمل نیت اثر و جزء بهین اوست **هشتم** آنکه لفظ خیر
لازم نیامده حمل او بمعنی تفضیلی بلکه مراد از و ما فیه منفعت
است و معنی کلام باین تقدیر چنین گشته که نیت مؤمن
از جملهٔ خیرات و اعمال حسنهٔ او بوده مثل ایشان در تعرض
و تحمل شرور و مفاسد نشوانند گشت دون معنی تفضیلی
نهم آنکه لفظ افعل تفضیل درین حدیث مجرد است از
معنی ترجیح و تفضیل و مراد باو اصل معنی آمده کما فی قوله
تعالی و من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا
یعنی نیت مؤمن از جملهٔ اعمال خیریهٔ اوست و توجیه نموده
شده که تسمیهٔ نیت بعمل با آنکه چنانچه مسوغ و مجوز گشته
اطلاق فعل بر نیت شایع و جایز خواهد بود اطلاق عمل
بر وی با آنکه اطلاق عمل بر وی بطریق مجاز تحقق پذیر گردیده
دهم آنکه مراد ازین کلام بلاغت نظام میتواند بود آنکه
مؤمن نیت و قصد مینماید باشیاء کثیره از خیرات و حسنات
و وجوه بر و تصدقات و بسا باشد که عاجز آید از اتیان
بآن امور لیکن مثاب و ماجور و مغبوط خواهد بود بآن قصد

ونیت یازدهم انکه نیت امریست مکتوم وسریست مختوم
که مطلع نمیکردد وبر وی مکر خدای تعالی وعمل کثمی شرعی افضل
است از عمل جهری ظاهری دوازدهم انکه حقیقت نیت
عبادتدن کمال اخلاص وحصول او مستلزم حصول معارف
حقیقیه واتصاف بصفات جمالیه بوده وکرایی مذکورات اسباب
تحصل اخلاصی امده بخلاف عمل وخلوص نیت از شبهات
ومعارضات مفتقراست بمجاهدات فکریه که موجب
وصف خوبیت نیت کثتر بنا براین افضل از عمل سیلوا اند
بوده واین جوبه منقول از علماء سابقین ومدققان متقدمین
اکرچه هر یک دواز لرود فع این معضل با توجیهات موصوف
بوصف تمامیت مینوا انند شد اما ابح واقوی نزد من حمل
اوست باستمرار ودوام واستقرار واستدامت صدق نیات مومن
دوام ملکوتیه ولاهوتیه وثبات عقاید ایمانیه المتفرعة
صحة الاعمال الجوارحیه البدنیه ودوام اتباع واستتباع آثار
واخبار عن شریعتنا وحسن نیت ودوام استمرار طاعات وعبادات
ووظایف اوقات وسایر ناورد عن الائمة الهداة المرویة
بروایة

بروایة الثقات کربسبب استغراق واستشراق مومن اثبات محبت
سبحانیه واشراقات وتمناوبه ربوبیه وانجذاب واشتیاق
او بجذبات واشواق الهیه که موجب فلاح ونجات اولاد الامم
وتغیرات عالم کونیه وهموم وغموم وتبدلات عالم الطفیه
کوریده مستلزم تنعمات وخواهنده کوریده نعمات قدسیه
وتلذذات واستلذاذات وتلذذات روحانیه ودائما مردد
نشاء اخرویه وجنة المأوی فزدوسیه چنانچه فحاوی حادیث
مضعفه از اهل بیت طهارة مفصح وشعر امده بااین من
جملتها ناورد عن ابی عبد الله عم قال ان العبد المؤمن
الفقیر لیقول یا رب ارزقنی حتی افعل کذا وکذا من البر ووجوه
الخیر فاذا علم الله عز وجل ذلک منه بصدق نیة کتب له
من الاجر مثل ما یکتب له لو عمله ان الله واسع کریم که مدلول
این حدیث شریف شعر آمده بانکه مومن بازاء صدق او ودوام
نیات امور خیریه ووجوه بریه شمول عواطف الهی کوریده مکتوب
میکرودد تا نه اعمال واجر وثواب مساوی وعامل انکه عجب
او ورده باشد وما ورد ایضا عن ابی عبد الله عم قال قال عیسی بن

مریم

که چیست حقیقت عبادت حضرت درجواب او فرموده‌اند که حسن
نیت بطاعت و معرفت ناسخ از منسوخ از وجوه طاعات حق
و بولی کثیر سبب ایمان و مؤمنیت مؤمنین میکردد و و بیان
معرفت ناسخ از منسوخ فرموده‌اند که عبادت آمده از توطن
نفس با تمام رسانیدن جزو و حسن نیت در طاعت و متابعت او
و بعد از معنی او و ثانی تمام اخر توطین نفس بر حسن نیت طاعت
و متابعت او پس باید که مؤمنین فی جمیع الاوقات افعال
و اسرار و نیات در طاعات و عبادات او ملحوظ لحاظ عقلی بوده
بالکلیه منجذب بجذبات الهیه بوده باشند تا نایل بسعادات
ابدیه که مقصد اقصی از مطالب عظمی است مرزوق کردیده
از طریق سبل و انحراف مبعد کردند و الله یهدینا و ایاکم
سبیل الرشاد سیم صفات نماز که عبادت از تکبیر احرام
است و باید که مصلی وقت تکبیر کفتن و عنان سخن بر ابصو
تکبیر بحروف و معطوف ساختن وجود حقیقی نور الانوار
جل کبریاءه و از اکبر از جمیع اشیا دانستن او و از در مجالی کونیه
عالم تکوین با عدم وساطت جلوه ذات عقل فعال که مقطع

سلسله

سلسله خال دوران استاد الوهیت و درگاه ربوبیت است
منزه و مقدس کردانیده لوامع شروق و سبحات وجه سبحان
فیوض او و ابو ساطت عقل فعال با جزا اشیاء کونیه جاری و واقع
داند که اشیا کونیه قابلیت و استعداد استفاضه از وندارند
بی وساطت عقل فعال با اکبر دانستن از اینکه وصف کرده شود
با اکبر از اینکه ادراک کرده شود بحواس ظاهره و باطنه که
محصولات قدرت او و ادراک ممکنات نه او و ادراک جاعل واجب
الوجود بالذات و هر کاه بیان حال و لسان مقال متنطق بلفظ
تکبیر کردد باید که دل متحلی بتجلیات وجود حقیقی کردیده بوقت
الفاظ تفکر در معانی اشیا خود ساز و ذکر اکر قلب در وقت
تلفظ بلسان با الله اکبر بمعنی او نبود و اخته با بود بکو شغول
کرده اینم قلب تکذیب لسان و لفظ او کردیده از منبع رحمت
و ینبوع جود وجود و وسعت رحمت خایب و خاسر خواهد بود
چنانچه امام المؤمنین و یعسوب الدین امام بحق ناطق جعفر صادق
علیه صلوات الله علی ابائه الف التحیة و الثناء فرموده که در وقت تکبیر
کفتن باید که مستصغر و حقیر شمرد اشیائی را که ما بین آسمان

و ذهنیت تو ذکر یاء و بزرگی و علو او پس بدرستیکه در وقت
اطلاع حق سبحانه و تعالی بر قلب عبد در حال تکبیر او مقارن
قصد قلبی نباشد و در قلب او عارضی باشد از حقیقت تکبیر
حضرت واقف الاسرار و الخفیات سغزد باید که پاک از با تا
مخادع منهای باشی و در زبان میگوئی چنین تا اگر قلب تو
با او موافقت ندارد بحق عزت و جلال خودم که هر آینه حرام
میکردانم بتو حلاوت و شیرینی ذکر خود را و هر آینه محجوب میکردانم
ترا از قرب خود و از مسرت بمناجات خودم و باید که اعتبار کنی
تو بقلب خود در حین صلوة پس اگر بیابی حلاوت آن نماز را
و در نفس خود سرور و بهجت او را این سبب مسرت بمناجات
و التذاذ بمخاطبات حق سبحانه و تعالی شده و عبادت او مقبول
درگاه الهی خواهد شد و الا فلا پس باید که قصد خود را یعنی
تکبیر معروف نموده و تصدیق قلبی بما یصدر عن لفظ نماید
تا موجب سلب لذت مناجات و حرمان از مسرت عبادات
و طرد از ابواب فیوضات ایزدی نکردد و تکبیر و آلت برادکان
وضعی که شعارت بر حضرت جلالی و تعین اطلاق ذیر اکر برد و

درکن

و رکن مشتمل کشتر عینی باطنی و عینی ظاهری که بعد از استقامت
و رفع دست از جهت افتتاح بتکبیر باید ملاحظه نمودن
مرتبه جلال الهی و تعین حقیقی واقعی را و بالکلیه نفس خود را
از جمیع شواغل معرا و مبرا کردانیدن و قایل و متنطق
باین قول جلیل کردیدن و باید که معتقد عای توجه بجناب
اقدس متعالی الذات احدی الحقیقة من جمیع الجهات بعد از
تکبیرة الاحرام بتغیر بید در آورده از وجه خلوص و تذکار درو بر
معانی آن نمودن تا باعث قرب عالم قدس و فضای بارگاه
ملکوت کردد و دعا نیست وجهت وجهی للذی فطر السموات
والارض حنیفا مسلما و ما انا من المشرکین ان صلوتی و نسکی
و محیای و مماتی لله رب العالمین لا شریک له و بذلک امرت
و انا من المسلمین وجهت وجهی یعنی اقبال بوجه قلب نمودم
بجانب حضرت ربوبی و تولی و اعراض نمودم عما سواه للذی
فطر السموات والارض یعنی اختراع نمود و بقلب بقدرت کامله
خود اسما ها و زمین را حنیفا یعنی طاهرا من آفاق و دل الوزر
علی ملة ابراهیم مراد از ملت حنیفیه که اتیان نموده است باو

ابراهیم عشرة اشیاء است که منسوخ نگشته و نخواهد شد
الی یوم القیمة و وحی نمود بحضرت افضل و اکرم و خاتم نبیین را
باتباع او بمقتضای امر کریمه ثم اوحینا الیک ان اتبع ملة
ابراهیم حنیفا و از آن عشره مشتمل پنج امر متعلق بر راست
و پنج دیگر متعلق ببدن اما التی فی الراس فقطع الشعر واخذ
الشارب وعفی اللحا والسواک والخلال واما التی فی البدن
فحلق الشعر من البدن والختان وتقلیم الاظافیر والغسل من الجنابة
والاستنجاء بالماء ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی یعنی
انچه بفعل آورده ام از او در حیوة خود وما مور گشته ام باو بعد
از ممات خود لله رب العالمین واز وجه باید که اراده وقصد
نماید وجه بالمنیر تا توجه باو سبب استشراق واستضاءت نورانیت
تجلیات انوار شفا که گشته شاغل انهادات و تصاعدات
امور جسمانیه را مقهور و محو گرداند چه اشتداد انوار مثلا معم
واستیلای اشراقات اضواء متشادقه لا محاله موجب انقباض
قوت انفعالیه جسمانیه واحراق جوهر منفعل ظلمانی گردد و توجه
بجهت قبله حقیقی نیز ممکن است که بیت المعمور توجه آن است

وجنبات

وجنبات مختلفه وجهات شکسته از بارگاه صمدیت او سلوک
واقبال وجهی او من حیث الظاهر مرفوع است و وقت توجه بو(جه)
قلبی بجناب الله فاطر السموات والارض باید که قلب خود را
از جمیع شواغل وتعلقات جسمانیه فارغ ومتخلی ساخته توجه
بظل احدیت حق و واحدیت مطلق نماید و الا استدبار
از فاطر سموات نموده موجب انصراف از واجب و بعد از و(جه)
رحمت و اسعه کامله خواهد بود و در فی دعا و مناجات او
بمنصه اجابت مقرون خواهد گردید که از بارگاه جبروت (جلالی)
وعالم لاهوت عظم سلطانه صرف وجهی ننموده بالکلیه بجذ(ب)
بجذبات عالیه و شغل مشاغل نموده ترک وجه نور واجب الوجود
واهب الصور بنابر مشغله انست وانسان متحد من منفکو(ک)
بمثابه کبریت چون از عالم ظلمانی علائق همت گسسته و جرس
نگسسته هیولی و عالم اسطقسات صعود نموده پیوند اتصال
بعالم نور محکم کرده کبریت قوت قدسیه حدسش از مشعله نور
عقل فعال در گرفته مرتبه یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار
نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء فایز خواهد شد مقام

وتحصیل آنچه گوهر آنست که توجه و استقبال فوق التمام بدرگاه
جناب نور الانوار سبب انجذابات او گردیده زینت قوة عاقله
قدسیه و نفس مجرده او شغل و مستغنی از تماوی بر انوار
عالم غیبی نوری گردیده احتیاج باساس او نداده و ارکان
شاهراه تواصل استمرار و دی و ملاحظ و ارتباط دوامی بجناب
متعالی فتوحی نیل بعجز داشته باشد و در حین تلاوت و عبادت
خالص و قول صادق داشته باشد و غفلت و تسامح را در فکر
معانی و تدبر معانی بجوز نداشته لسان و جنان را در وقت
جریان قول حنیفا مسلما موافق هم ساخته پیش نهاد خاطر
خود نماید مسلم کسی است که مسلمانان از دست و زبان او
بسلامت بوده از بدی او و بمسلمانان نرسد بمضمون المسلم
من سلم المسلمون من یده و لسانه و عزم استقبالی بر ترک
منهیات داشته اعمال قبیحه ناصنیع را نادم و پشیمان بوده باعث
و در حین گفتن و ما انا من المشرکین شرک خفی و جلی را از خود
مسلوب و مرتفع ساخته تا عبادات او مقبول درگاه الوهیت
گشته لقای حضرت صمدیت متعالی مرزوق او گردد چنانچه آیه

کریم

کریمه فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لا یشرک بعبادة
ربه احدا مفصح و مشعر است برین یعنی کسی که رجا و امید دارد
لقای عزت ساحت کبریای معشوق حقیقی بوده وی را باید که
عمل او و عمل صالح را و احدی را شریک و سهیم عبادت پروردگار
نساخته او را مختص بعبادت خود گرداند چنانکه تقدیم ما هو
حقه التاخیر را در ایاک نعبد دال است برین و در حین گفتن ان
صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین بنظر دقیق
و تامل عمیق ملاحظه نماید مطلع این جوهری و لیست ذاتی خود
و هر ذره از ذرات عالم امکان را استهلاک لمی بسبب استناد افعال
و اعمال و مناسک و حیوة و موت او بمبدع حقایق و جاعل
ماهیات پس متصل باین ملاحظه باید که قطع امید از جمیع انیات
هالکه الجواهر و هویات باطله الذوات حتی از نفس خود نموده
امور خود را از عبادات و مناسک و حیوة و موت و سایر شئونات
منوط و مربوط بتوفیقات الهیه گردانیده رجوع بموجود حق
و حق مطلق نماید و منتظر الطاف از بارگاه سرمدیت او بوده بدو
وعود و سایر ما یکون فی البرازخ را بمحض عنایات او شمرده بنا برین

غضب و سانحه و رهبت بنده از موت و سایر افعال الهی
ملایم حال او نبوده از جاده صراط مستقیم نفس الامری مایل
و منحرف نخواهد بود چهارم قرائت و تلاوت کلام کامل قرآنی
و فاتحه سبع المثانی که قوت بشر از احصا و احاطت اوصاف
آن قاصر و از قوام اوردن معانی آن متقاصر است بجهت
اشتمال او بر اسالیب عجیبه و اسرار دقیقه و اوصاف عظیمه
و مقصود اصلی از قرائت آن بمجرد حرکت زبان کافی و شافی نیست
بلکه مراد استفاده معانی و تدبر معانی آنست تا مستفید آن
جناب کبریاء حق گشته از عتبه و اسوله او از استهدای صراط
مستقیم و استعلام رضای کریم باجابت مقرون گشته خایب و
خاسر نگردد از حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام منقولست
ینبغی لمن قرأ القرآن اذا مر بآیة من القرآن فیها مسئلة او
تخویف ان یسئل عند ذلک خیر ما یرجو و یسئله العافیة من النار
و من العذاب که مضمون بلاغت مشحونش شعور است بانکه
سزاوار است من قاری قرآن که قرائت او از روی تفکر و تدبر
قلب بوده در مواضع سؤال و تخاویف مسئلت نماید بهترین

مامول

بخوبی
و عاقبت از نار و عذاب و نکال الهی را و باید که چون متوجه
تلاوت قرآن و کلام حقیقی ربانی گردد افتتاح باعوذ بالله
من الشیطان الرجیم نماید یعنی پناه و التجا ببرم بخدا ابتغای
از اغوای شیطان رجیم بمقتضای آیه کریمه فاذا قرأت
القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم ابلیس مردود
معاند و اعدا عدو دیرینه کاه صومعه ساحت نشر و در
بتکاه فکر و مکر غوطه خورده مترصد صوف قلوب از بادکام
کبریاء عظم سلطانند است بحسب جبلت ذات که دماغ مغضوب
بر حیثین و طوق اعراضت بر گردن کرفته چون مکلف متوجه
بنیادگاه عز قدوسیت گردد و مناهب اسنان سلطانیت
شود و کوس مناجات و بند کبریای بر میان جان محکم کرداند و
تماشیر خدمت کاری را دعا ساز و احرام عبادت را بر کردن
افکند ابلیس لعین عنان توجه را بوی او منعطف کردانند را
و جوش مکاری را بفوت اب ساحت دا آورده ابصار
خوشگوار او ساز و رحمت از جناب ربوبی را بنظر او شوی
نماید بنا بر آن سزاوار چنانست که در حصن الهی داخل

کردیده وقلب خود را از غیر او مصروف کرده اند وعنان عزیمت
خود را بمنطوق باعوذ بالله من الشیطان الرجیم ساخته داخل حصن
حصین کرده وچون انسان بالحقیقه جوهر نفس مجرد است
که بحسب اصل فطرت از صقع قدس ووطن اصلیش عالم سماوی
بوده افتاده وچند روز در عالم غربت در قفس بدنش
داشته اند تا از جرم صباوت ابدی اندوزد وبنابراین داخل در
حصن الهی باید شد تا مکاید ابلیس از وی مرتفع گردد چنانچه سعی
با عقوبی درکمین گاه نشسته ودر بحر مکاید وعنادی غوطه
خورده باشد که کسی را مجرد وبی هنر ساخته بدایره هلاکت
منتقل کرده اند ودر حصن اگر تابع شهوات گشته که محل تسلط
وتخلل شیطان ومکاید دشمن است از جمله مردودین بارگاه
صمدیت خواهد بود پس باید که مصلی خود را از جمیع شوائب
از وساوس شیطان ودنیا وشرک جلی وخفی مبرا داشته بالکلیه
داخل حصن حصین وحدانیت ربوبی گردد تا از مکاید ابلیس
لعین مصون ومحفوظ بوده باشد وعنان انصراف او از
جاده حق کوتاه ماند چنانچه مضمون شریف حدیث سید بر

صلی الله علیه وآله وسلم دلالت مینماید بر اینکه آنحضرت از دیو
علی الاطلاق خبر داده لا اله الا الله حصنی والمتحصن بر من
لا معبود له سوی الله فاما من اتخذ الهه هواه فهو فی ید
الشیطان لانی حصن لشر. یعنی نفی معبود از غیر حق سبحانه
ونفی واثبات واجب الوجود نفی بمنزله حصن حق سبحانه وتعالی
است ومتحصن بآن کسی است که معبودی نیست او را سوای خدای
تعالی اما کسیکه اتخاذ نموده باشد هوا وهوس ودواعی نفس
خود را از وساوس شیطان بجای معبود خود پس او در ید
دست بود شیطان است نزد حصن حق سبحانه وتعالی پس باید
کرد حصین تلفظ باعوذ بالله قلب خود را از وساوس شیطان
فارغ ساخته عبادت خود را مخصوص بارگاه حضرت الهی کرده است
متدبر ومتفکر ومنتظر الطاف سبحانی بوده باشد بیت
هر لفظی که ان بزبان دلست. ترجمانش هم بیان دلست ٭ از
دقایق مکاید ابلیس است که هرگاه کسی مشغول بنماز گردید
ایشان امر ها مودی تا ابلیس او را با فکار دنیویه مشغول
ساختن افکار اخرویه وتدبر وتعقل خیرات را بنظر او جلوه داده

بانواع خشکوادی او را مستغرق از فهم تلاوت و تدبر معانی کرداند
مقصود اصلی از عبادت که خلوص و انکسار نیت عابدانست و توجه
او بجانب بارگاه الهی و عقلت و از جمیع افعال ظاهره و شرعیه
از وقوف سکو اند و باید که نظر عقل او را از شعاع جمال و عز
جلال او مقصود نداشته مو تفات و معجبات عالم عالم وجود
از حیثیت رشحات فیض و خزانات رحمت و غرایب صنع و بدایع قدرت
مطالعه میفرمود و ذات حق را شاهد هر ذره ای و وجود مطلق را
دلیل هر وجودی داند بمقتضای اولم یکف بربک انه علی
کل شیء شهید و غافل از فهم معانی تلاوت نکرده تا در
دائره محیط وساوس گرفتار گشته از جمله اهل ادبار بوده باشد
بجهة مجرد حرکت لسان و احداث الفاظ مصوته مقصود نیست
بلکه تدبر و تعمق در صفات جلال و جمال الهی نموده مستغرق
استشراقات و استبشارات عالم علوی گردد و مکلفین بر سه
نوع اند ایشان بقرائت و تلاوت میمانند یکی آنکه بحرکت زبانست
و تلفظ بالفاظ قرآن میمانند بی تدبر و تفکر قلبی این طایفه
از جمله خاسران و خائبان بوده شمول توبیخ عن بحده و ویل

نبی

نبی عظم سزه خواهند شد قوله تعالی افلا یتدبرون القرآن ام
علی قلوب اقفالها و قوله صلی الله علیه و سلم ویل لمن لاکها بین لحییه
ثم لا یتدبرها یعنی ویل و نکال الهی مر آن کسی را باد که حرکت
و جنبش دهد تا بین لحیه را و تدبر در معانی ننماید و طایفه
دیگر متلفظ بالفاظ قرآن گردیده قلب را تابع آن میسازند
و تدبر در معانی آن مینمایند اما بمتابعت و متابعت الفاظ
و این مرتبه اصحاب یمین است و بوحی لحق قلب ایشان سبقت
بمعانی نموده زبان را خادم و مترجم آن میکرداند و این مرتبه
مقربین درگاه ربوبی و خاصان حرم قیومی اند و فی الجملة
بیان آنکه لسان ترجمان قلب باشد و آنکه لسان و الفاظ معلم
و قلب تابع او باشد و بلاحظه دیگر از استنباط احوال قراء
تنوع او بانواع ثلثه ظاهر اینچه مذکور شد تحقق پذیرفته یکی آنکه
قرائت قرآن از ایشان برای اتخاذ بضاعت و سرمایه معیشت از جهت
خود سبب تسخیرات و استجلاب ملوک و سلاطین کرده اند با آنکه نکم
حفظ حروف و الفاظ او نموده تضییع حدود او از اوامر و نواهی
نماید ثالث آنکه با شتیاق تمام و تفکر فوق التمام قرائت قرآن

و تلاوت کلام ملک علام نموده امراض قلبیه را مداوا نموده و استشفا
می‌نماید چنانچه در خصوص تلاوت حضرت خامس اوصیاء طاهرین
صلوات الله و تسلیماته علی ارواحهم و اجسادهم سمت ورود
یافته قال قراء القرآن ثلثة رجل قرا القرآن فاتخذه بضاعة
واستجر به الملوک واستطال به علی الناس و رجل قرا القرآن
فحفظ حروفه و ضیع حدوده و رجل قرا القرآن فوضع دواء القرآن
علی داء قلبه واسهر به لیله واظمأ به نهاره و قام به فی مساجده
و تجافی به عن فراشه فباولئک یدفع الله عز و جل البلاء و باولئک
یدیل الله من الاعداء و باولئک ینزل الله الغیث من السماء و الله لهؤلاء
فی قراء القرآن اعز من الکبریت الاحمر که حضرت در حدیث شریف
تقسیم و تنویع او باقسام و انواع ثلثه نموده یعنی قراء کلام ملک
علام بر سه نوع آمده اند مردی قرائت قرآن نموده او را اتخاذ
بضاعت و سبب تسخیر ملوک می‌نماید و مردی قرائت قرآن کرده
حفظ حروف و الفاظ او نموده تضییع حدود او می‌نماید و مردی
دیگر قراءت قرآن نموده و قیدواء قرآن داء و امراض قلبی را از
خود دفع و مسلوب ساختن اسهاد باو می‌نماید لیل و اظماء باو

نهارا

نهارا و اقامت باو می‌نماید در مساجد و فرموده حضرت که بسبب
این جماعت دفع میکند خدای تعالی بلا را و بایشان دفع می‌نماید
شر اعدا را و بسبب ایشان انزال غیث میشود از سما و قسم یاد نموده
که امثال اخیر از قراء اعز و اقل است از کبریت احمر و بعد از غنوده
خوض در تلاوت فاتحه سبع المثانی نماید که مرکز اذهان
شهودیه و فواد و فواتح جمهوریه آنست که سوره فاتحه
الکتاب در بیان ذات و صفات حق مطلق و آثار و افعال
اوست و تنزیه و تمجید و تقدیس او از صفات حدیثه که بعد
جوهریت و عرضیت و جسمیت و سائر اوصاف و لوازم ممکنات
مالک الذوات واجب حی قیوم ذات متحقق و ... و تبرکا
لاسمه العزیز ابتداء ببسم الله الرحمن الرحیم نموده معانی او را
که شعار است بر ذات قیومی که جامع است تمام انوار قدسیه و صفات
حقیقیه و کمالات مطلقه بخاطر کند دانیده ملحوظ بلحاظ
عقل کرده اند و الرحمن مبنی است بر صفات حقیقیه ذوات
اضافات که لازم ذات و مراتب کمالات مطلقه است که تنبیه
بمبدئیت و فعالیت کند و الرحیم اشاره بصفت واحد الذات

بدانکه
چنانچه آیات فاتحه و سوره
سبع المثانی هفت آمده اعمال
محسوسه صلوتی هفت
که و بند قیام و رکوع و
انتصاب از آن که سجده
اولی و انتصاب از آن و
سجده ثانیه و قعود و این
اعمال بمثابه شخص شده
و فاتحه بمنزله روح او
کثرت و حصول کمال و
دفع اشکال نزد اتصال
روح بجسد آمده و بسم الله
الرحمن الرحیم

احدی الحقیقة که تعلق بعباد و عطایاء اخرویه و دادن
انصال بمثوبات و عفو از عقوبات بعد از آن شروع بحمد
و شکر واجب الوجود مستجمع جمیع صفات کمال نموده با معاذ
قلبی جاذبه کوه و اندر لسان ابر کرد بمر الحمد لله رب العالمین
کر بسم الله بدایت سورات و الحمد لله ختام امور است و
بسم الله ذکر آمده و الحمد لله شکر بسم الله مستحق رحمت
و اسعد رحمن الدنیا است و بالحمد لله رحمت کامله رحیم
اخرویست و حمد وصف است بجمیل اختیاری بر وجه تعظیم
و تکریم و رب بکسر صفت الله آمده که شامل وجوب وجود
ذاتیست که موجد جمیع عوالم امکان و اقالیم ماهیات ممکنه
و هو ثابت جا نیز آمده و محتوی بصفات عدیده حق
تعالی است مثل حی و مربی و سائر آن و بنا بر فتح مبتنی بر قراءت
زید بن علی ابن الحسین که منادا باشد و حرف ندا محذوف
و ترتیب عبادت از انصال الکاشی بکمال الجود علی سبیل التدریج
و شعر آمده بر مبادی جمیع صفات جمالیه و جلالیه الرحمن
الرحیم مشتق اند از رحمت که مبادیت از عطایا و مزایای منبوته

واعز واست

باذاء فیاس استقامی و اتصال صوری الفت شده که غایات ثنا بر بدایت ثنا مسبب تحقق و نهایات ثنا بر بدایت تنبیه بلیغ بر قنوت امور دیبال امور و بنا بر کل امور کرده و بتغییر کل امور دنبال امر ابتداء به ابتداء الله نمود ابتدا فیام مبتدا و اطلاع اعمال آمده و الحمد لله رب العالمین و تحقق باذاء وکوع العالمین با فتنه رب اکه حمد در مقام خلق تحقیق نظر توصیف و منعم

و اخرویست و بحث مبالغه تاکید موضوع آمده مالک یوم الدین
بالف عاصم و یعقوب و کسائی ملک خوانده اند و ملک بدون
الف غیر ایشان قرائت نموده اند اول شعرایست بتصرف و مالک
در دوات مملوکه کیف یشاء و ثانی شعرایست بتصرف در اوامر
و نواهی عباد و مامورین و اضافه ملک مالک بیوم نظر فیت است
با اضافه عامل بجاری مجرای مفعول به یعنی مالک کل الاشیاء و
یا مالک و متصرفات در روز جزا اگرچه مالکیت حق سبحانه و تعالی
مختص بطرفی دون طرفی نیست اما بواسطه حشر و نقض این شأن
اثبات مالکیت این شأن براى او کمال و مستحسن بیامده بلکه
سزاوار است اثبات مالکیت روز جزا براى فهوم حقیقی بعد از
تلبس بحمد و تدبر در معرفت وجوه ذاتی الهی و صفات نامتناهی
و تصدیق بحا معتبت احدیت حضرت و ثبوت مطلقه مبدا و معاد
و اول و آخر و جمیع کمالات عوالم تفرقه بر آثار وجوه تبرداکر او بنابر
طبیعی و اشتیاق لزومی و نظایر آن عنداو فی تحصیل لزوم مجموعی که عن خط
مستند بعنایت او داده جاعل احدی الذات اسناد او و حدانیة
و توصیف او جل شأنه با وصاف مذکوره محرکه عبد بتخاطب و اقبال

و نعمت کردیده بجهت انعکاس ثنای الهی از بسبب انعکاس نیکر ثنای بعد صادق است از اول و نسبت بعد بوقوع انجا رسیده انحالات و شوق افتی بواسطه بیاندار اعراض و تحول ایستاده صیانت و وجود کوع بواسطه اداء مبانی قیام و سجود و کود بیده و جرصینی ذکر نعمت کشیده و تغیب نقل ظهور که کرد بدل بجهت ربانی نقطه انکشاف شکل و منشاء و الی منتهی کثیری و الی مقصد یا کریم

بجناب عظیم بملاحظهٔ قاعده التفات ملتفت گردد بقوله ایاک
نعبد و ایاک نستعین یعنی خاص مر ترا عبادت میکنیم و از تو
کامل تر استعانت میجوئیم در همهٔ امور که یکی از آن امور مهم
بعبادت در درگاه الهی است و در ذکر ایاک نستعین بعد از ذکر
عبادت شعار است بر آنکه توفیق طاعت و عبادت نیز از جمله
عطایای جمیلهٔ اوست و میتر و متحصل نمیگردد مگر باعانت
واحد الذات عظم شانه و ایثار صیغهٔ متکلم مع الغیر با بودن
مصلی واحد اشاره میتواند بود بآنکه باید که صلوة و عبادت
باجمعیت قوای ظاهریه و باطنیه که بلسان ارباب معرفت و عرفان
اتحاد املکه جسمانی گویند بوده باشد و این ملاحظه مصلی
باجمیع قوای عبادت حق نموده استعانت میجوید نیز بواحدیت
یا بنا بر ادخال مصلی عبادت خود را بعبادت مؤمنین و اشتراک
او مر ایشان را تا موجب قبول در درگاه الهی گردد و مردود نگردد بواسطه
آنکه معنیش در نصوص چنین میشود که عبادت میکنیم من با
سایر مؤمنین و با ملائکه مقربین که عبادت خود را با عبادات ایشان
بمثابه صفقهٔ واحده عرض مینماید بحضرت کبریاء حق و بنا بر این

سئلت

و مراقبت تو و التماس
نام و مواقفت تو و تضرع و ابتهال و خضوع
واو در بصدد تضرع و ابتهال و خضوع
و استکانت در برآید لا بد بجناب
اقدس الوهیت زیاده نماید او را
انقضا بانجوی قول حضرت
خاتمی پناه تمرا اذا قال العبد
سمع اشتیاق جده نظر اليه
الیه بالحضور و مالک یوم
الدین مناسب سجده و اول
کرده بجهت کمال دلالت
تضرع و اول کیفیت ذکر
انهم و خضوع شدید و مجید
جمیع گردیده و مستلزم غایت
خضوع

سئلت فقهت حق سبحانه و تعالی اجل است از اینکه قبول صحیح نموده
رد معیب نماید پس باید که در جمیع نماید یا قبول جمیع لا بد بجناب
کبریائیت رد جمیع بواسطهٔ معیوب بودن بعضی البتّه پس باید که
قبول جمیع نماید هو المطلوب و سزاوار است که بلفظ عابد باین
آیه شریفه مشغول باشد بتدبر کامل و تدقیق بالغ در معرفت
ذات الهی و صفات نامتناهی و تصدیق بجامعیت احدیت حضرت
و ربوبیت مطلقه و احوال مبدا و معاد و اولیت و آخریت و
کاملیت صفات کمالیه و در عالم نفوس و دوائر وجود بار رها
چنانکه لاحد مراد ثبات طبیعی و اتفاق لزومی و تطابق اعتلاقی
و تحصیل نظام مجموعی و حدای شخصی که مستند بعنایت و اراده جاعل
احدی الذات و مشیت و شاهد خود کرده اند که امتزاجات
و نسب عوالم نوریه و امور هیولانیه از عوارض طبیعیه و خصوصیات
افراد و ابعاض و هیئات و کیفیات و اضافیات و نسب اثرات
و انعکاسات و ابتهاجات همه از ظل عنایت سرمدیت و فروع تجلیات
کمالیه اوست و بعد از تدبر و تفکر در آلاء و نعماء مذکوره و استغراق
در امور مشهودی و سر شهادت آن جناب که نشاء ایه شریفه اهدنا

و
نهایت خضوع
و ایاک نعبد و ایاک نستعین
کال تناسب بخصوص در اراده
ایاک بیان که سجده ببین نزدیکیم که ایاک
نعبد اخبار و انجمن است که
تقدیم یافته که دریک
و ایاک نستعین استعانت
از او جسته که اعطاء
توفیق سجده نامیه داده
و اهدنا الصراط المستقیم
سؤال اثنای اشیاء آمده که
لایق بسجده و تابیر باشد
که دلالت بر نهایت خشوع
و خضوعی در وجه خضوع
بوده

الصراط المستقیم را بیان جادهٔ ساختن شروع نمودند و تحقیق کرده اند
یعنی بعنایت از لیتر فتوحات سهدی و سر شده عاید مختص کردند
جاده مستبین و طریق مستقیم را و هدایت عبادت است از وی شیخ
فتوحات ربانی و قلع و قمع استاد عواشی ظلمانی و صراط المستقیم
معتبر شده از فیضان سبیل حق در هر موجودی و بعضی اطلاق
بدین اسلام کرده اند و بعضی بکلام الله الناطق نموده اند و بعضی
بنبی اجماع نموده اند و مختار نزد ما اولست و بنابرین شدت
وضعف و تفاوت مراتب اهتدا بصراط مستقیم ممکن است حمل
طلب و استهدا بر معنی حقیقی که طلب مهتدی بموجب هدایت
ضعیفه بصراط مستقیم مرتبه اهتدای شدید وقوی استلزم
استحصال و طلب حاصل نیست و قطع نظر و ملاحظه از وی
ممکنست تاویل او بثبتنا علی الصراط المستقیم یعنی ثابت و محکم
کردان ما را بجادهٔ مستقیم که انحراف از وی واقع نشده تا بشد لا
جادهٔ طریق الی الله بوده باشد مثل سالکان مسالک صدیقین
وراه نوردان شارع اهل یقین که بحبل المتین شرع مبین
طریق انحراف از جاده سنت سنیه سائرین را مسوغ و مجوز ندانسته

وصراط الذین انعمت
علیهم تا آخر سوره
مناسبت بقعود داود
دیو اکه عبد هر کاه اثنای
باقصا مراتب تواضع
نماید و قعود بین یدی
لله نموده بعرض تهجد
در آید چنانچه رسول
کریم فرموده فالصلوة
معراج المؤمنین و بکوی
انکه آیات فاتحة الکتاب
هفت آمده و اعمال
صلوة مخصوصه هفت
آمده و مراتب خلق انسان
هفت کشته بفحوای
ولقد خلقنا الانسان

ملازم

ملازم عرصات کبریای مطلق بوده قطع و قمع جمیع علایق تمهو
ووساوس شیطانی نموده ثابت و ملازم طریق مستقیم اندی
صراط الذین انعمت علیهم بدل است از الصراط المستقیم یعنی هدایت
کن بما سالک مستقیم و جادهٔ راه یقین و طریق مستبین ذاکر عبادت
او سالک تا نیست که انعام کرده با ایشان عطایای اوفر ایادی
ذهبو ترا و اخرویرا از نبیین و صدیقین و شهدا و صالحین
بمطابق منطوق آیه کریمه اولئک الذین انعم الله علیهم من النبیین
والصدیقین والشهداء والصالحین بفرینه ولهدینا هم
صراطا مستقیما که انعام بر ایشان را هدایت ایشان بصراط
مستقیم تاکید و تعیین نموده غیر المغضوب علیهم ولا الضالین
اشاده است باستبعاد و تنحی مستلی از طریق مغضوب علیهم
که تفسیر بجماعت یهود نموده شده والضالین که تفسیر بجماعت
نصاری نموده شده و نص و تحریر بود عابر نهج مذکور شعرا
بر انکه ساعیان طریق طلب باید کرد معرض استدعاء طلب
نور حقیقت هدایت از هادی مطلق نموده اعراض و اجتناب
و تنحی از طرایق با طله خاسران و خائبان نمایند و ظاهر

من سلالة من طین ثم
جعلناه نطفة فی قرار
مکین ثم خلقنا النطفة
علقة فخلقنا العلقة
مضغة فخلقنا المضغة
عظاما فکسونا العظام
لحما ثم انشاناه خلقا
آخر فتبارک الله احسن
الخالقین والسنادی
واستشفاعیت با آیات
سبع المثانی سادی
با عمال سبعه کردید
و نمود اعمال سبعه
باین مراتب سادی
نما آمده پس دو طلب
تحصیل یافته نزد ی

انست که تخصیص مغضوب علیهم بیهود و الضالین بنصاری
داده بمقتضای این دو کلام لمن الله التالحق اولئک شر مکانا و اضل
عن سواء السبیل کرده ذم یهود واقع شده و آیه بئس ما قدمت
لهم انفسهم ان سخط الله علیهم که در ذم نصاری واقع شده
از جهت آنکه تعمیم اشان بجیثیتی که شامل جمیع کفار و اهل
ضلال و سخط و نکال بوده باشد اگر چه نسبت بکفار نیز
ذم غضب و سخط و اضلال وارد شده چنانکه در آیه شریفه
ولکن من شرح بالکفر صدرا فعلیهم غضب من الله و در آیه
کریمه الذین کفروا و صدوا عن سبیل الله اضل اعمالهم و جهت
آنکه در آیات دیگر در سایر مواضع هم جا بازای
اثبات نعوت و اوصاف شریفه تقی متعلق بجماعت یهود
و نصاری گشته چنانکه در آیه کریمه کشجرة مبارکة زیتونة
لا شرقیة و لا غربیة که شرقیه عبادت از نصاری و غربیه اشارة
بیهود است و وجه تعبیر نصاری بشرقیه آنست که چون مغرب
مظهر صفات جلالی است که مقتضی تجلیات انوار و ظهور به
و تشتر آفات اضواء دبوبیه است بنابر این در عالم صورت

انرا

ملفوف ... نوری
بتغالی کمالات و هم
الوهیت از وفور و اکثار
بدان نموده
سلوک کرده و شب ...
در بوم نور ان در دوم اد
واضح و لامع کردیده و اما
در عالم ادراک ازتکمار
تا غیب بعداز آن او
غیب تا غیب الغیب
این بمنزله قاب توسین
لا صفتین آمده چنانچه
مخاطب بوده در
کریم فکان قاب قوسین

اتو تعبیر بشرقیه نموده که مطلع نور شمس و طلوع کواکب است چنانچه
در قرآن کریم واقع شده و اذکر فی الکتاب مریم اذ انتبذت من
اهلها مکانا شرقیا و قبله ایشان نیز مشرق آمده وجه موسی
مظهر صفات جلالی است که مقتضی غروب و انتفاء اغیار و انذار
است نسبت بمغرب صوری کرده شده چنانچه بحضرت خاتم النبیین
هم خطاب شده و ما کنت بجانب الغربی اذ قضینا الی موسی الامر
که قبله حضرت موسی عم بیت المقدس بوده و اول زمان اسلام نیز
حضرت اشرف انبیاء متوجه بقبله بیت المقدس میشد و اضو لیح کشت
و بجهت جامعیت آنحضرت مرتبتین از کمالات ذاتیه مظهر تجلیات
صفات جمالیه و صفات جلالیه آمده بنابر این از صفتین شرقیه
و غربیه بخصوص معرا گشته موصوف بوصف لا شرقیه و لا غربیه
شده و قبله آنحضرت نیز کعبه معظمه کرده عین اعتدال و وسط
حقیقی شرق و مغرب متعین کردیده و نسخ قبله یهود ان
شده و در کتاب سدره المنتهی تحقیق این مطالب بابسط اوفی
نموده ایم فمن اراد فلیرجع هناک و خبر داده حق تعالی برسول کریم
صلوات الله علیه و آله که قسمت الفاتحة بینی و بین عبدی

نوری ...
دیو ... مطلق کردیده
و بوجه آخر ... عبد منون
کردیده شروع با الحمد ... کشته
... بعضی ... شکر الهی
شروع آمده با کتفا ...
او با نجر بالفعل بوای او
حاصل کردیده و ...
و دفع شهوت او کردیده و
چون عارف برب العالمین
شود رذایل و قبایح ... کردیده
موصوف ... ادراک نموده
و بعلل او قبایح وجد و ...
عارف کردد که او ... بود
الی ... الی حی

نصفین فنصفها لی و نصفها لعبدی یقول العبد الحمد لله
رب العالمین فیقول الله حمدنی عبدی و اثنی علی یعنی قسمت نمودم
فاتحه را میان خود و میان عبدم بدو نصف نصفی که عبادت است
تحمید و تمجید و ثناء و توصیف است از برای خودم و نصف
دیگر که عبادت است اظهار تعبد و تخشع و استهدای بصراط
مستقیم است متعلق و مصروف بعبد است ثم میگوید عبد الحمد لله
رب العالمین پس میگوید خدا بتحقیق حمد نمود و ثنا کرد بر من عبد
و بنده من و این معنی قول مصلی است که سمع الله لمن حمده چنانکه
مرقوم خواهد شد انشاء الله العزیز و بعد از تلاوت فاتحه باید که
متوجه قرائت سوره گردد که خواندن سوره موجب و سبب از
دیاد کمال حقیقی و تضاعف درجات بجناب اقدس ربوبی خواهد
بود و سزاوار است که آنچه از سوره تلاوت نموده شود تدبر و تعمق
بمعانی آن نموده نظر عقل را بمدلولات آن اندازد و از توحید
ذات عز مجده و اوامر و نواهی و وعد و وعید و سائر آنچه سوره
مشتمل بر آن است از رجا بحق که مدلول وعد آمده و خوف از مخالفت
الهی که مواعید مبنی بر آن است که تدبر و تفکر او در همه آن مراصد

وکلات

الرحیم ای کسی که رحمت او
که غضب او و غضب او و جون
ذایل میکرد و ایاک نعبد و ایاک
نستعین بر ایاک نعبد و ایاک میکرد
شود نافع و ذایل میکرد
کبر او باول و عجب او بثانی
و هرگاه منزاکر کرده باهدنا
الصراط المستقیم مندفع
میکردد از و نا و س
شیاطین هوا و ایر و هر
گاه منطق کرده بصراط
الذین انعمت علیهم از و
کفر زایل میکردد و چون
متنطق کرده بغیر المغضوب
علیهم و لا الضالین
مندفع میکردد

وکلات مقاصدات و معدودات و مصححات اسباب نمایند و
نماز مفتاح قلوب درجات و انکشاف است اسرار کلمات و نیز
اکثر او کار و اینه تسبیحات در نماز متضمن پذیرفتن
مراعات تانی و تدبر و تامل و توسل در قرائت و تلاوت مبذول
داشته شود و عجالت را پیرامن آن نگردانند که از تامل ابعد است
و فصل و تبیین میان آیات الهی و حمد و تمجید و وعد و ایهای
و آمر و مواعید و تخاویف را مرعی داشته در اول کلمه مشتمل بر سلطانی
و ترحم و در ثانی قول مشتمل بر استعاذه و اجتناب بر زبان جاری
گردانند که مظان استجابت دعوات و فیصل مهمات و سئوالات
از امام بحق ناطق جعفر صادق صلوات الله علیه من قرأ القرآن
و لم یخضع لله و لم یرق قلبه و لم ینشئ حزنا و وجلا فی سره فقد استهان
بعظم شان الله تعالی و خسر خسرانا مبینا یعنی کسیکه در حین قرائت
قرآن خضوع و خشوع بر ربوبیت حق و حقیقت مطلقه ننماید
و رقت قلب حاصل نگرداند و حزن و خوف نشو ننماید در سر
ضمیرش پس بتحقیق که استخفاف و استهانت نموده است ببزرگی
و عظمت شان جل کبریائه و نقصان و زیان و خسران نموده

ای
امور مبدء
و موقع و قطع
و آل اخلاقی سنیه
ستة
من قطع میکرد
از وحشتی که
نماده و عامه انقطی
واصل و آشنای هر
خدا جی آمده
۲۲م

[illegible]

قرآن مبین پس باید کرقاری قرآن متصف باشد بتخشع
وتخضع قلبی وضمیر وسرش شمول حزن وخوف وفارغ از
شواغل تشویش بوده در موضع خالی از عباد دنیا ووساوس
شیطان مشغول بذکر کثیر عبودیت نماید وتخضع وتخشع را
نصب بالهی معطوف داشته وهمت خود را مصروف بتخضع و
خواری وانکسار کردانیده موجب مباعدت ومهاجرت
ومفارقت ابلیس لعین کردد هرکاه رفض تخیلات وخلع
تصورات نامنتشر وتصورات وتعقلات ممتنع وسودا هالکی
خام وآرزوهای بی سرانجام نماید تا هب قلبی بجهت قرائت
او را حاصل کردیده از عوارض ناتمر از جرایم اشعه انوار الهیه
مستخلص کشته فیوضات انوار قرآنی وفواید سبحانی را از با
رکاه فیاض علی الاطلاق استفاضه نموده اعتزال از خلق
نماید تا بهره وحظ استیناس عالم عزت وجبروت را ادراک
نموده از بساط روح بمجردات صرف ولمعات قدسیه وتوطن
سرادقات مجد ربوبی کرفته از اسرار نور الانوار مطلع
ومبتهج کردد واز حلاوت مخاطبات ومشاهدات

الهی

[illegible]

الهی نموده مقام اختصاص قبول کرامات وبدایع اشارات حاصل
او کردد وهرکاه کاس این شربت مذاق این مطعم دریابد حالات
دیکر را اختیار نموده رفض از عالم هیولی نماید واز شلخات
ظلمت سرای ناسوت پرواز نموده مستنیر بانوار تجلیات
عالم لاهوت کردیده نصو جلباب جسدانی نماید واز توابع
وتعلقات جسر شکسته ملتئم از اضداد عناصر مسرور بوده
بدون واسطه وحجاب بجناب اقدس ایزدی متکلم کردیده در
حین تلاوت قرآن مجید واقف ومستشعر وعد ووعید
الهی بوده تفکر در امثال آن نموده از مواعظ ومناهج او بهره
مند کردد ومرویست از حضرت فاتح الاوصیاء علی مرتضی
کرحق سبحانه وتعالی برسول الثقلین الفاخر بوده قال الله
تبارک وتعالی قسمت فاتحة الکتاب بینی وبین عبدی فنصفها
لی ونصفها لعبدی ولعبدی ما سال اذا قال العبد بسم الله
قال الله جل جلاله بدا عبدی باسمی وحق علی ان اتمم اموره
وابارک له فی احواله فاذا قال الحمد لله رب العالمین قال
الله جل جلاله حمدنی عبدی وعلم ان النعم التی له من عندی وان

[illegible]

البلايا التي دفعت عنه فبطولي اشهدكم اني اضيف له الى نعم
الدنيا نعم الآخرة وادفع عنه بلايا الآخرة كما دفعت عنه بلايا
الدنيا فاذا قال الرحمن الرحيم قال الله عز وجل اشهدكم اني اوفر
من رحمتي حظه و لاجزلن من عطائي نصيبه فاذا قال مالك
يوم الدين قال الله عز وجل اشهدكم كما اعترف باني مالك يوم
الدين لاسهلن يوم القيمة حسابه و لاتقبلن حسناته و لا
تجاوزن عن سيئاته فاذا قال اياك نعبد قال الله عز
وجل صدق عبدي اياي يعبد اشهدكم لاثيبنه على عبادته
ثوابا يغبطه كل من خالفه في عبادته لي فاذا قال اياك
نستعين قال الله عز وجل بي استعان والي التجا اشهدكم
لاعيننه على امره و لاعيننه في شدائده و لاخذن بيده
يوم نوائبه فاذا قال اهدنا الصراط المستقيم الى آخر السورة
قال الله عز وجل هذا لعبدي و لعبدي ما سال فقد استجبت
لعبدي و اعطيته ما امل و امنته مما منه وجل يعني كفت خداي
حق سبحانه و تعالى كه قسمت نمودم فاتحة الكتاب را ميان خود و
ميان عبدم پس نصف آن كه عبادت از تحميد و توصيف است

ازجهت

ازجهت نفس نفيس خود مقرر داشتم و مختص جناب اقدس
خود كردانيدم و نصف ديگر كه عبادت از سؤال و دعاست
متعلق كردانيدم بعباد خود و بايشان ارزاني داشتم و
بعد من نيز ادراك مامولات و مسؤلات از جناب كبريا
فيوضي ربوبي من نموده مستجيب ميكرده از انچه سوال نمايند
و هر كاه عبد ابتداء نموده متلفظ بكلمه بسم الله كرده حق سبحانه
و تعالى ميفرمايد ابتدا كرد بنده من باسم من و حقست بر
من كه استكمال نمايم امور او را و مبارك كردانم او را بر
احوال او و هر كاه بنده افتتاح بالحمد لله رب العالمين
نمايد حق سبحانه و تعالى ميفرمايد حمد و شكر و تبجيل و تعظيم
مرا بنده من و متعلق علم خود نموده كه نعم و عطايا ي شكر
شامل احوال او كشته از جناب اقدس كبرياء منست و
بلاها ي شكر دفع نموده شده از وي بتطول و جود و شفقت
و رحمت منست كواه ميكيرم شما را كه اضافه خواهم نمود
بجود و اسعه و كرم كامله خود نعم دنيوي او را و هم چنين
نعم اخروي او را معطوف بصوب او ساخته بهره مند كردانم و دفع

وقع تمام از وی بلیات تاخر وبیراحتیاط بخیر بلیات دنیویه وا از و
معروف کردانیده او را مصون و محفوظ داشته ام و هرگاه بنده
بگوید الرحمن الرحیم حق سبحانه و تعالی میفرماید که گواه میگیرم شما را که
هر اینه وافر و افزون کردانم از رحمت لی غایت خود حظ و بهره
او را و هر اینه جزیل و عظیم کردانم از عطیه خود نصیبش را و هر
گاه بنده بگوید مالک یوم الدین حق سبحانه و تعالی میفرماید گواه میگیرم
شما را هم چنانکه او اعتراف نموده که منم مالک روز جزا و حکومت
و دار القرار هر اینه سهل و آسان کردانم روز قیامت حساب
او را و تجاوز نمایم و درگذرم از سیئات او و هرگاه بگوید
ایاک نعبد حق سبحانه و تعالی میفرماید که بنده من از وجه خلوص
قلب و بصدق و اعتقاد ابتغاء لمرضاتی تعبد و تخضع نموده
معبود حقیقی خود را گواه میگیرم شما را که هر اینه شاب نمایم
او را بر عبادت و بندگی خودم ثواب کثیر و عظیم شمرند او را
از کل آنانکه مخالفت نموده از روی صدق و محض خلوص
بذل جهد و طاقت در عبادات و طاعات بوجهی که سلب
دنیا و دفع تناسخ نموده باشند و هرگاه بگوید ایاک نستعین

بگوید

میگوید حق سبحانه و تعالی از من استعانت جسته و بسوی من
التجا آورده گواه میگیرم شما را که هر اینه اعانت کنم او را بر
امورش و غم و تاوان کم گردانم او را در شدایدو محنتها او را هر
مخلص گردانم او را در روز نوایب و مهالک و هرگاه بگوید
اهدنا الصراط المستقیم تا آخر سوره میفرماید حق سبحانه و تعالی
این آیه شریفه برای عبد منست و عبد من ادراک مطالب و مآرب
نموده شمول عواطف عز جناب اقدس کبریای من خواهد کرد
بتحقیق که اجابت عبد خود نمودم و اعطا و قضا کردم ما مول
و مرجوات او را و ایمن گردانیدم او را از انچه بگر از و وجل
و خوفناک بوده **پنجم** در وظایف رکوع هرگاه
مصلی متصل و مرتبط برکوع شود مجدد نماید ذکر ذات خلاق
جلت عظمته را و ضمیر لا شیء نماند ما سوای او را و مرتفع نماید
بدین را و حین اتیان بالله اکبر که اشعار داشته باشد دفع
بدین پناه جستن بعفو ربوبی و عنایت رحمانی از عقوبات
الکتابی و استقامت قامت باتباع سنن نبوی صلی الله علیه و سلم و مهیا
ساختن جوارح و حواس بتخضع و تخشع رکوع و بدوان از دفع

ثم تفرض علیه الموازین
فقرا ابن [illegible] سبحان
[illegible] فی الدنیا والآخرة
و [illegible] رسول الله صلی [illegible]
لا یکسبان فی المیزان [illegible]
وسوء الخلق و البخیل
لا یدخل الجنة وان کان
زاهدا والسخی لا یدخل
النار وان کان فاسقا
[illegible] اکثر اهل الجنة
الفقراء [illegible] والنساء
النار الاغنیاء و
قال الامام علی بن
موسی الرضا [illegible]
[illegible]
[illegible]

وظیفه [illegible]
[illegible] قال رسول الله صلی
[illegible]
[illegible]
والنجیب فی النار [illegible]
فقال عمر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ومن اذی مؤمنا فقد اذانی
ومن اذانی فقد اذی الله
ومن اذی الله فهو ملعون
فی التوریة والانجیل والزبور
والفرقان قال النبی صلی
[illegible] موضع [illegible]
[illegible]

بدین وتماین متقابلین ومتطابق قوسین است و تعبداز آن ظهور
وطلوع نفس است از تنزل وتنقل تعینات واستعلاء وطیران
او در هوای فضای صنع وابداع و ملکات واستفاضه بفیوضات
سبحانی وانحنای رکوع اشاره آمده بتنزل وانخفاض نفس
بتعینات وتنوعات مراتب مکونات وتحاج استخفافات
تا هیئات مولدات ومتولدات بحسب استعدادها وقابلیتها
وارتسام وارتقام صور معلومات کونیه در کتاب نظام وجود و
کلمات متماثله ومتباینه واضداد در مرتبه بعد و دفع راس اشاره
بعروج واستقامت وارتفاع او است از حضائض امور و
سوافل شئون بسبب تفکر وتعمق در آلام ونعم الهی که در مرتبه
عود او را حاصل گشته و چون بوجه اول ظهر آن حکم ظهور طلوعی
یافت در نفس بسبب صورت دالی واضح وروشن وهویدا گشته
متلقی بتسبیح و تنزیه شد چنانچه بوجه آخر متعظم بعظمت وجلال
الهی ومتلطف بالطاف وعواطف نامتناهی گردیده صورت استفا
تحقق پذیر میگردد ولهذا از یکطرف از عالم مذکور صورت تحق
نتیجه بلند شد واز وجه دیگر دعوی انا خیر منه وهرا ینه شکل

کلامی

کلامی اظهار از ینجهت سبحان ربی العظیم آمده باید که در رکوع
نماید دل او تواضع او در رکوع و در توفیق طلب اجتهاد نماید و
خشوع وخضوع را تجدید کرد باید که متشعر ومستظهر استغاثت بر
تنزیه وتعظیم پروردگار بجا آورد بخلوص بالغ ونیت صادق
بخاطر کند را ند کرا و ستعاظم از هر اعظمیت که محبت جاعل و علت
بر سبیل استتباع عن قهرات و محبت مجعول و معلول بر سبیل
استتباع ذل وانقیاد و بجهت از دواج تنقل وتنزل انسب
باستان کبریای علی اعلاء او استعلاء واستیلای او از سافلات
طبقات نظام وجود متلفظ بقول سبحان ربی العظیم وبحمده
گردیده تکبیر واین ذکر بزبان وقلب نماید بجهت تو که تنکرات
وتفرد دو ذات بنده کان و بهر مرتبه بر فوق خضوع وخشوع رنج
نموده انهضام وانکسار نفس را الازم و متبع داند و این تسبیح
وتنزیه بر منع وقلع شرکت مبتنی گشته بوجهی که لازم جزئیات
وخصوصیات مراتب استحقاق وافتقار مطلوب است بکلی عالم
مثال وعالم اشباح مطلق وعالم برزخ واقلیم ثامن وارض حقیقت
که محیط بر سائر صور جزئیه است ودیگری عالم شهادت کردد ان

هیکل هیولانی تمامیت صورت یافته پذیرای احکام و عوارض طبیعیه گشته مبدئیت و مطلقیت احکام و آثار خاصه تخصیص سزاوار و توانند بود بنابراین تمانع و تزاحم وقوع یافته در مراتب فطرت سواد عالم امکان بحسب تقاسیم نورانیت و جوهریات و غسقانیت سنخ حقیقت و علیت و معلولیت و طلبیت و ذو ظلیت و اعتلاء و سافلیت و ذل لازم محبت و باس بتعالی و عز لازم قهریت لباقل آثره مخلوقیت از درج بهم رسانیده و عالم حس گشته و موطن استواء صورت شده باذ بو ظهور عرش و مستقر ربوبیت و حکومت گردیده لیکن حجیت وجود کون اعتدال خواهد بود که باستقامت قامت بجا سنخ صورت کلامی استطاف و استجابت بجا آورده سمع الله لمن حمده را بلسان با مقادت قلبی جاری گردانند یعنی سماع و استماع مینماید حق سبحانه و تعالی تحمید و تسبیح حامد و مسبح را در حالتی که خائف و آمرزنده باشد مر آن کبریا که حمد و ثنا نموده است او را در وقت ارتفاع و استقامت از رکوع اصناد این کلمات اشاده است بانکه تسبیح و ذاکر را بجی

وستظهر

وستظهر بوجهت بی غایت ربانی گشته ایشان بوجود مامول را در قلب و ضمیر که داشته و بقول سمع الله لمن حمده متلفظ گردیده یعنی اجاب الله لمن حمده و شکره و مرادف نماید کلمه را لشکر مقتضی مزید الطاف الحمد لله رب العالمین و وقتیکه مقتضی منهج مستقیم مذکور ایشان با درکان رکوع نماید حق سبحانه و تعالی شود و مزین گردانده او را بنور و بهای خویش که بنده هنگام تنفل و تنزل و تخشع تقبل آورده متوجه الاء و الطاف بود رکاد خود گردیده باید که او شمول عواطف الهی را مشاهده گردد چنانچه فحوی کلام امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام مفصح آنست براینکه لا یرکع عبد رکوعا علی الحقیقة الا زینه الله تعالی بنور بهائه و اظله فی ظلال کبریائه و کساه کسوة اصفیائه یعنی رکوع نمینماید عبد رکوع حقیقی مگر آنکه مزین گرداند خدا تعالی او را بنور بهای خود و اظلال نماید او را بظلها و سایهای کبریا و بپوشاند او را کسوه اصفیاء و اولیاء خود و چون وقوع رکوع قبل از سجود و تحصیل یقین بوقت مشعر بآنست که رکوع و اسطه گشته در ایشان و بجا آوردن سجود که در سجود صورت تخشع و خضوع

بکمال تحقق پذیرفته واد بوالفا بر وجه احسن وانم مرعی نداود و توبیت
بجناب کبریا حق تحصیل پذیر نخواهد کرد پس ششم سجود که اعظم
مراتب تعظیم خضوع و احسن درجات خشوع و اعلام اسباب تمسک
و احق اسباب استجاب توبت بذل تعمیر و تکمیل سطوت قهر کبر
در حقیقت تحبیب ابد ناج کوفته لسد و سپر واجب علی الاطلاق
که باعث تلقی انوار ربوبی و مشاطفات الهی است چنانچه حدیث
شریف نبوی که مضمون او مذکور خواهد شد ان شاء الله العزیز
مشعر است بر آن که حضرت سید المرسلین صلعم ببیان اعلی فرمودند
که هرگاه اراده نمائی تو سجود را باید که استحضار و استخطار
نمائی عظمت خدا تعالی را زیاده بر آن که در حالت رکوع مستحضر
بوده و تکبیر کن او را در حالتی که تقع کرد اینده باشی و مستهانی
خود را در حالتی که قایم و مستقیم بوده باشی و بعد از تکبیر هوا نما
و فرو دار راس خود را بسجود و متمکن گردان اعضای خود را
که آن وجه است بادل اشیا که تراب است پس اگر ممکن باشد تو را
که نکو داری پیشانی و جبهه را بر تراب حایلی و سجده نمائی بر او فافعل
یعنی هم چنان کن بدرستیکه جبهه را ملاصق تراب کردانیدن اجلب

و انفع

و صلیبنا الحیم ابواب و ملقت ابوابه عنهم ... بواقع ... اصعادهم لیلت و نهار ... فصلح و طلبت و اعنیتهم ... فقلت ... زی منهم الفرض ... الذی یفرض الله ... حسنا فیضا ... ثم خلقت ... و خلت لهم ... اعدوی و عدوکم ... و اطیعون ... و اطیعوه ... عبدوی ...

و انفع است خشوع را و اولیست بر ذل و خضوع و بنابر منطوق
این حدیث شریف متوقع نیست تحنا و در اسجود بر ملبوسات و غیرها
زیرا که از اشعر و اشر بر در نیو بر آمده سجده بر آن ذل و سکنت را
مشعر نیست و چون وضع نماید نفس را در موضع ذل و تذلل
که از خاک منبعث گشته و بسوی او راجع خواهد شد در حین
تکرر سجود که اشاره بنکرر رجعت بعالم از خاک مدّه چنانچه
در کریمه منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم
تارة اخری وارد است و در حین عظمت و علو الهی را مستحضر بوده بقول
سبحان ربی الاعلی سجده کو یا کو در تکرار آن ذاکر عبادت را
که مرتبه واحده در قلب ضعیف الاثر میباشد و چون رقت قلبی
در سجود بمنصه ظهور جلوه کر نماید منتظر و مترصد رحمت بالغه
کامله الهی بوده باشد زیرا که متساد است رحمت او بر طالب این
مائده لذا پذیر حضایق و در حین معاودت سؤال بذل و ضعف
تکبر و بطر و در وقت رفع راس از سجده اولی انبساط لسان
نماید بتکبیر و سؤال الحاجت و استغفار ذنوب و تبرید سوء
اول سجده ثانیه را مستحق دارد که حسن ادب و تأکد تکرر موجب

کو ...

قال علیه السلم ... العلم ... و العبد ... علی ... العلم ... من ... عمرن فی الدین و الآخرة ... لا تشموا ... الیهود و النصاری و لا ... علی صاحب ... النحت و لا علی ... و لا علی ... المتصف ...

وهو قرب بجناب اقدس ربوبی ومظهر لوامع غیبی است و سجود
از مقاطع سیر معبر گشته موسوم بسمت استغراق در تجلی و خفای
وجه جمعی و سایر مصادر وجودی از قرب بمرکز اصلی و سجده در
ارضی و استعدادات و تاهبات بجناب کبریای حق و فرود و سجود
یافتن از عالم محسوسات بعالم عقلیات مرتبه لزوم و تحقق یافته
که نهایت مرتبه تخضع و تخشع است و سبحان ربی الاعلی صورت
ظهوری و استشعاری او آمده و مخفی و پوشیده نماند
که عالم شهادت بچندین مرتبه صدور یافته کمال اجرام نیره و اجسام
ظلمانیه خبیر که بدان مخفوف گشته مرکزی پس سجده
اولی شعر بر آنست چنانچه غایت حرکت وجودیت بعدم مطلق
که آن وجه مبدئیت است از انکه بوجه نهایت ظهوری بدین
مرتبه محصل اجرام و اجسام میگردد و اتصال بکمال ظهوری
یابد دیگر از مرکز متحرک میگردد که منبع تاهب و جمیع
اجسام است و فرود از وجه محدد حرکتی دیگر محصل گشته
و متوجه الیه درجات که محل توالی و تصاعد اوت اظهار الوان
بوقوع میسر گردیده تا دخول بر آن حرکت در وجه ظهور مذکور

برتبه

بمرتبه شعوری او جمع و منع گشته پس تاهب الهاد کالحاصل آمده
در رکوع جلوسی میانه سجدتین که معبر باستواء وجه گشته بر مستوی
اطلاق سخن خودش متمکن گردیده در طلب غفران و رحم در اینجا ب
جاری کرده اند و مرتبه ثانیه تاهب و استعداد و مغفرت الهی
بتخشع و تخضع اشتغال بسجده ثانیه نموده تفکر و تعمق الا
و نعما مستفیض از فیوضات و رشحات عالم غیبی بوده بار شد

نظم به بیشگاه بزرگان کوت رها نکنند ❀ فقیر باش و ترک منی
بوس استان دربار ❀ که آمدن تحقیقت سجود کما ینبغی موجب
فلاح و رستگاری و نجات ساجدات چنانچه مضمون کلام
امام بحق ابو جعفر صادق ع دالست بر انکه فرمود هر که روز یان
کار منیت کسی که آمده باشد بحقیقت سجود اگرچه در عمر خود یکبار
ادو بمنصب ظهور انجامیده باشد و رستگاری و فلاح نیست
کسیکه در این حال مشغول بوده باشد با مور باطله و غافل بوده
باشد از جناب حق و از انچه برکرم مهیا نموده است خدا تعالی
برای ساجدان و ایضا فرمود که بعید نیست از حق تعالی هیچوقت
کسیکه نیکو گردانیده باشد تقرب و انقیاد خود را در سجود و ترک

وجوب حاصل نمیشود بسوی جناب کبریای حق کبیرا گرسوء ادب
نماید بدرگاه حق و تضییع حرمت بوده و کار بیهوده مشغول گردد
قلب خود را بسوی او در حال سجود که فی الحقیقه مستلزم آنست که سجد
آن امور میشود که از دائره توحید خارج گشته شرک گردد و شرک را
راهی بتقرب بجناب رفیع الوهیت بدانکه حق تعالی عز مجده عبادت
از ثواب جعل نموده و حجر را تا انسان اتخاذ او نظمه شده سکون
کرداند او را از لیست ظرف و سجود را کرداند سبب قرب
بجناب متعالی خود و چون متقرب شود بنده ذلیل بسوی سید
جلیل سجود بعید از اعتبار او گردید محجب میگردد از عین
وانچه شاهد او بوده و امر باطنی بتوان حکم داد که باید کرد
حین سجود ظاهری اغماض عین طلب از کل ماسوای حق نموده محبوب
حقیقی و مطلوب یقینی را شاهد قلب خود ببیند پس چون قلب
عبد در نماز مشغول بامری گردد سوای جناب قدوسی قرب با
شی تحقق پذیرفته از جناب عز حق سبحانه بعید خواهد گردید
که ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه یعنی نگردانید خدای تعالی
برای رجل دو قلب در جوف او که باحدهما مشغول بامری گردد

دیگر

وبآخری بجناب کبریای حق و شغل بچیزی مانع از توجه بجناب
کبریائی نبوده باشد بلکه موزع گردید در جوف او قلب واحد
بهر چیزی که مشغول گرداند او را از آن دیگر محروم خواهد بود
و مرویست از حضرت کونین صلعم که فرموده که گفت حضرت حق سبحانه
و تم مطلع نگشتم بر قلب عبدی که در وی حب اخلاص طاعت من
بوده بمحض خلوص قلبی لوجهی و ابتغاء مرضاتی مگر آنکه متولی
شوم من تقویم و اصلاح او را و هر کسی که مشغول گردد بغیر من
پس او از جمله استهزاء کنندگان نفس خود شده است و نوشته
شده اسم او در دیوان خاسرین هفتم شهادت هرگاه بعد
از افعال مرتبه و اسرار عمیقه و بدایع دقیقه مشتمله بر احتیاط جسیمه
و اهوال عظیمه عزم جلوس نماید تا مشغول شهادت وحدانیت
واجب حقیقی گردد استعداد نماید خوف تام و رهبت و حیا
و وجل را بنوعی که جمیع ما سلف علی وجه بوقوع انجامیده را بیان
بوظایف و شروط مقرره نماید تا در دیوان سرادقات ربوبی
از زمره مقبولین گردیده منصب انجابت و جزا ثبات جلوه
گر گردد که عبادت ملکوتات زبیر و طاعت محصولات خیبر لابی

پادشاه مجد و ملکوت اعلی کی میتواند بود بی وسیلهٔ خوف و واسطهٔ
رجا ملک رحمت بالغه و عنایت کامله افاضه و منح فیوضات خود
بر ساقطات نموده اعمال ناقصهٔ بنده را بفضل و عنایت بی غایت
خود منصور مقبول و جلوه کر ساکردانید پس ختمت بکلمهٔ توحید
کشته بخصص حدائق کرومن دخله کان امنا داخل کردید
و بشهادتین منطق کشته بوحدانیت قیوم حکیم و شهادت
و صلوة بر رسول کریم عظیم و دل را مصدق زبان ساختیم
بجهت تاسیس مراتب سعادات که اول وسائل و اساس فواضل
و جامع امر فضائل مترتب باجابات و چون شهادتین …
بر قواعد ایمان و ارکان اسلامست شهادت اولی مشعری
بتصدیق آمده و ثانیه مشعر بر ایمان کشته غایت بر حرکت اضطراری
عبر از نجات عباد از درکات شقاوت و فیروزی باقصی
درجات سعادات نخواهد بود چه را من عز باد هیبت نزد
حق و علو کبریای جاعل مطلق از کو را لا اثر عبادت مجبولات کوانی
و امیزش اطلقات انسانی مستغنی است پس باید که بحضرت
و استکشاف و استرعام ارکان مذکوره را بجا آورده متوجه شهادت

بوحدانیت

بوحدانیت حق قیوم کرد و زبان از وجوب موافقت قلبی کرند بر
وحدانیت حقیقی ضوی اجلیا عمال و انفع افعال آمده بود که
واحد مطلق که جمیع افعال و اعمال مسبوق بمعرفت وحدانیت و
وابوال وحدانیت منوط و مخصوص بتعقل قلبی است که حواس و اوهام
جز ماتی را راهی بعالم احدیت مطلق نیست و او منزه است از
وصدق که بجاست از حواس و وهمی از اوهام درک او تواند نمود
خاک را با خدای پاک چکار ⁂ دیش را با مالنیم مشک چراغ نیست ⁂
منقولست از سادس ائمه اطهار علیهم افضل الصلوات و اکمل التحیات
که التشهد ثناء علی الله فکن عبدا له فی السر خاضعا له فی الفعل
کما انک عبد له بالقول والدعوی فصل صدق لسانک بصفاء
صدق سرک فانه خلقک عبدا و امرک ان تعبده بقلبک
و لسانک و جوارحک وان تحقق عبودیتک لربوبیته لک
و تعلم ان نواصی الخلق بیده فلیس لهم نفس و لا لحظ الا بقدرته
و مشیته و هم عاجزون عن اتیان اقل شیء فی مملکته الا باذنه
و ارادته قال الله عز و جل و ربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم
الخیرة من امرهم سبحان الله عما یشرکون که مضمون بلاغت مشحون

شعوات بوانکه تشهد شابیت بدد کاه حق سبحانه تم پس باید
که عبودیت نمائی ولیجی حق قیومی او در سر وخضوع وخشوع نمائی
در فعل هم چنانکه اظهار عبادت مینمائی بقول ودعوی وبقاون
و متصل کردان صدق لسان خود را بصفای صدق لسان سر خود
بجهت انکه بادی تم خلق نموده واز کتم عدم بفضای وجود وتنا حت
ایجاد رسانیده تو از جهت عبادت وبندگی که کوعبودیت داده
سیان جان بستر و عبادت و طاعت را پیش نهاد خاطر نموده بجای
اغذیهٔ صالحهٔ اعمال حسنه را شیمهٔ خود ساخته والم نموده برانکه عبادت
او نمائی بقلب ولسان وجوارح خود و محقق کردانی عبودیت خود را
بازای ربوبیت او یعنی هم چنانکه او در پرورد کاری ودر ربوبیت
در مدارج اقصی مراتب او فی است باید که بنده نیز در عبودیت
وبندگی و نهایت تخشع وتخضع وغایت ملاحظهٔ سر وقلب را مرعی
داشته وقیقه از دقایق را فوت وفرو کذاشت ننماید و معلوم خود
کرداند که نواصی و مالم براسود الخلق همه بید قدرت اوست ونفعی
از نفعها و لحظ از لحظات حاصل نمیکردد واز برای انسان
ومخلوقات مکو بقدرت ومشیت وقضای او وایشان فی نفس غاص

الاتیان

از ایشان اقل اشیاء در مملکت او مکر انکه از نزد او ارادهٔ او
تعلق کرفته باشد بتحقیق او وقال الله عز وجل وربک یخلق
ما یشاء ویختار ما کان لهم الخیرة من امرهم سبحان الله عما یشرکون
یعنی پرورد کار تو خلق واحداث مینماید انچه میخواهد
واختیار مینماید انچه میخواهد که عبادت واخیر هیچ واختیاری
هست در وا امور ایشان و پاک و منزه است حق سبحانه
وتم از انچه ایشان شرک مینمایند باو میدهند پس سزا
وار است که بنده شاکر و ذاکر بوده باشد در قول وفعل و
متصل نماید صدق لسان را بصفای سر که از جاعل جعل یافته
واستعمال عبودیت نماید برضای حکمت بالغهٔ او وایشان بامر
ماموری بعبادت و طاعت معبود حقیقی و ملحق کرداند نماز را بصلوات
بر نبی و آل او وشم که اختیار امور عبادات الهی وقبول کردیدن
افعال واعمال بی وسیلهٔ صلوات وتحیات بر رسول و بر آل
او صورت پذیر نمیکردد هشتم تسلیم است هر کاه مصلی
از تشهد فارغ کردد که احضار نفس وقلب نماید بجناب حضرت
سید المرسلین و ملائکه مقربین وتعریض بالسلام علیک ایها

النبی و رحمة الله و برکاته نموده که انتهای عبادت را بتسلیم و تحیات
نبی صلوات الله علیه و آله و بشیر انبیاء و ائمه طاهرین علیهم
و ملائکه مقربین صورت اختتام داده که بزبان جاری نماید قول
السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و بازنا بصیغه خطاب
تا از دیدن حضور مخاطب در ذهن و هرگاه با جماعت
نماز کند او در قصد ماموین نماید و نیز ماموین قصد امام نمایند
و چون توجه خود را مصروف این امر ساخته تادیه وظیفه سلام
نموده باشد بمزید اکرام ربانی و خصوصیات بجانبی را از جناب ربوبی
الهی مستحق گردیده صاعد مدارج اهل یقین و معارج دین مبین
خواهد گردید و اصل سلام مشترکست میانه تحیت خاص
و میانه اسماء الله مقدسه و باول اهل ظاهر محمولست و بر ثانی
ستعادی در خلق باذن الله تعالی هرگاه بسبب امتثال بسلام
و امان از عذاب الله تعالی هرگاه اقامت بحدود و اوامر کما ینبغی
نموده باشد و مرویست از امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام که معنی
السلام من دبر کل صلوة الامان یعنی معنی سلام بعد از تمام
صلوة و تادیه امر الهی و سنت حضرت رسالت پناهی صلعم امان

است از بلاهای دنیا و جاءت از عذاب آخرت و سلام اسمی
از اسماء مقدسه ربوبیست که حکیم شاهست کما لشی ام القری
و اصل المعادن کمالات و شایع اسماء مقدسه الهیه است
و امر باو اشاره است بانکه چنانچه بسلامت نفس داخل نماز
شده نیز در خاتمه سالم ماند از وساوس نفسانیه و شاغل
شیطانیه و خاتمه مراتب ظهوری و نهایت مراتب وجودی اظهارا
دلیلست که زینت معانی و حقایقیست و نهایت آن هویدا
گشتن است که خاتمة الولایه مظهر آن شده و سلام بدان اشا
کند و غایت مراتب سعادت بان اتمام یافته غامض فهم
چون نماز ذکر حق یابد و سلطان نفس ناطقه بجانب او داد
و التفات آن متوجه شود باعمالات مراتب حذوف و تجرید
اخذ و انواع و ترکیب و تفصیل و استعمالات و استخدامات
قوه متخیله و متفکره مدرکات و مرتسمات را از حضیض محسوسات
بذروه معقولیة آورده و سیر نزول را بحسب عالیه نماز عروج
ساز دو از فیض عالم عقل استفاده نماید باستعمال و استخدام
مدارک باطنه و قوای خادمه بحد ثبوت بعد از سقوط نمود

اقلیم ظاهر وصلوح بروز وتجلی در مجالی ومظاهر رسانند بمساعی
جمیلهٔ مبادی ادراکات وتحریکات مرتبه را بنا کرد شوق ابطال
داده وعضلات ست غضاریف ثلثه حنجره را که غضروف
عدیم الاسم وغضروف درقی وغضروف طرجهالی است
با عضلات لسانیه وشفهیه باهتزاز درآورده جوهر هوای
نفس را موضوع حرکت موجی وکیفیت صوتی وعروض هیئت
جهریه واخفائی وتقطیعات حروفی ساخته بحسب ابواب و
مقادیر حبس واطلاق نفس وکیفیات حدت وثقل صوتی
حروف بسیط ومشکلانه کرده تنازل مراتب بکار برده و
اهتمام به نماز بخشوع وخضوع وخوف در اطوار مختلفه متلو
داشته انقلاب حسب حرمان را باستغفار وشکر الهی بر توفیق تمام
واستتمام منضبط کردانیده وباضواء والوان عالم متلبس گشته
از وحشت دوری باسرع مسالک قدسیین را پیش نهاد خاطر
خود ساخته مرهم آن نماید که این نماز وعبادات همه لها ثبت
از جانب خدا ابقا وودیعه وامانتی است که حق سبحانه وتعالی امر
نموده بحفظ وضبط وصیانت آن چنانچه از مطاوی اسرار رسول

کریم

کریم مشهور است که درکتب صل صلوة مودع ثم استشعر قلبك الحياء من
التقصير في الصلوة والخوف من ان تلف وتضرب بها وجهك فإن
فعلت ذلك رجوت ان تكون من الخاشعين الذين هم على صلاتهم
دائمون یعنی ادا نما وبجا آور نماز را مثل ادا نموده ودیعه
امانت نموده شده وشعر قلب خود کردان حیا وا ذم را از
تقصیر در صلوة ومتخوف ومترهب باشد که مبادا العیاذ بالله تعالی
مردود کشته ضرب نموده شود بروی تو پس هر کاه بجا آوری صلوة
باین نحو مرجو است که بوده باشی از جمله طبقه خاشعین که وصف
نموده حق سبحانه وتعالی ایشان را بمحافظت ومداومت بر صلوة که
بعد از حفظ وصیانت بنده صلوة را وقبول شدن او بعزت ساحت
جناب کبریائی امور سیئه ومساوی اعمال ومقابح افعال در دیر
بفضل وکرم حق سبحانه وتعالی معفو گشته متعهد بغفران غافر الذنوب
خواهد شد چنانچه از مضمون کلام بلاغت نظام امام بحق ناطق
جعفر صادق علیه السلام استفصاح واستشعار میتوان نمود یؤتی بشیخ
یوم القيمة فيدفع اليه كتابه ظاهره مما يلي الناس لا يرى الا
المساوي فيطول ذلك عليه فيقول يا رب اتامرني الى النار فيقول

الجبار جل جلاله یا شیخ انی استحیی ان اعذبک وقد کنت تصلی
لی فی دار الدنیا اذهبوا بعبدی الی الجنة که مضمون این حدیث
شریف مفصح و مشعر است بانکه اتیان نموده میشود بشیخی در روز
جزا و دفع نموده میشود بسوی او کتاب اعمال او که ظاهر آن مما
یلی الناس است و باطنش بجانب او و مر آن شیخ منکر شود در آن
نامه مکروه مساوی و قبایح اعمال و این بمحض عنایت بی غایت
حضرت باری عظم شانه و لطفها انه است که مردمرا الاملائکه
بمساوی قبایح او حاصل نکردیده خجالتی که از اشاعه و
اذاعه مساوی بنظر ناس متوجه او میشود از و مرتفع کردد
و بعد از ملاحظه طولی شیخ استغفار نموده میکوید که ای
پروردکار من آیا امر شنیع مساوی مرا بجانب نار و سخط و نکال
حق سبحانه و تعالی میکوید بمحض عنایت واسعه و مرحمت کامله
خود یا شیخ لا بل بجناب کبریای خود نمی بینم این را که معذب نمایم
ترا و حال آنکه محافظت صلوة من نموده باشی در دار دنیا با
خلوص قلبی و تفکر و تعمق در معانی که خلوص قلب سبب استخلاص
او کشته منجذب بجذبات الهی کردیده مشمول عواطف نامتناهی

شده

شده امر میشاید بذهاب و دخال او بسوی جنت پس باید که
مکلفین محافظت و مواظبت بارکان صلوة نموده دقیقه از
دقایق او فوت نکرداند و استغفال و ابحوث و ستوغ ندادند
که غفلت از نماز سبب مرغبیت شدن او است ابلیس لعین را
او و مسئلت از جناب اقدس ایزدی نماید در نظان استجابت
دعوات که رحمت واسعه معمم نماید بیت قلب او و از مغفرت
خود تخصص و تعهد نماید مساوی و قبایح با عمال او و از وسیله
ص استغفار و استرحام منحصر است باعتراف بعجز و مبالغه در الحاح
بجناب مقدس و انقطاع و ابتهال از غیر او با دفع اصوات
در صوامع عبادات بخلوص نیات که ادویه امراض روحانی
و وساوس نفسانی آمده پس باید که معالج الکتاب بادویه
از قانون شریعت مصطفویه و منهاج طریقت اثنی عشریه نموده
و متثبت و متمسک باذیال الطاف الهی و کرایم وجسایم افضال
ناشناهی کردیده تلقی یاد عیه و خلاصه و وظایف عقیبیه نماز
نماید اما در داد عیه باید که نهایت احتیاط و حفظ آداب نموده
مراعات اقصی مراتب انکسار و عجز نماید چنانچه حضرت سادس

انوار العلم والحلم واصحاب التطهير والعصمة سيدنا ومولانا
فرموده احفظ ادب الدعاء وانظر من تدعو وكيف تدعو ولما
تدعو وحقق عظمة الله تعالى وكبرياءه وعاين بقلبك علمه
بما في ضميرك واطلاعه على سرك وما يكن فيه من الحق والباطل
واعرف طريق نجاتك وهلاكك كيلا تدعوا الله بشيء فيه هلاكك
وانت تظن ان فيه نجاتك قال الله عز وجل ويدعو الانسان با
لشر دعاءه بالخير وكان الانسان عجولا وتفكر ماذا تسأل و
لماذا تسأل والدعاء استجابة الكل منك للحق وتذويب المهجة
في مشاهدة الرب وترك الاختيار جميعا وتسليم الامور كلها
ظاهرها وباطنها الى الله فان لم تات بشرط الدعاء فلا تنتظر
الاجابة فانه يعلم السر واخفى فلعلك تدعوه بشيء قد علم من نيتك
بخلاف ذلك يعني در وقت دعا ميبايد كه محافظت و رعايت
نمائی ادب و طريقه دعا را و منظور نظر خود گردانی مدعو خود را
و كيفيت و لميت دعا را محقق گردانی در قلب عظمت و جلال
كبريای قيوم مطلق را و معاين قلب خود گردانی علم او را با هرچه بكنه
در ضمير تو است و اطلاع او را بر سرائر احوال خود و آنچه بكند

متمكن

متمکن
و مستقر گردیده است در او از حق و باطل و بشناس و متمایز گردان
آن طریقت نجات و هلاک خود را تا آنکه طلب ننمائی از خدای
تعالی را چیزی که در او هلاک تو باشد و تو گمان داشتی که در او نجات
تو است. قال الله عز وجل ویدعو الانسان بالشر دعاءه بالخیر
وکان الانسان عجولا یعنی دعا مینماید انسان بشر در وقت
استدعای او خیر را و انسان بسیار تعجیل نماینده است
در امور و الخیر فی الصبر والطمانینة و بعد از آن فرموده باید
که فکر و تدبر نمائی از چه سوال مینمائی و از جهت چه مسئلت میکنی
قیومی میکنی و دعا طلب اجابت کل امور است از نزد حق مطلق
و ذوبان و گداختن مهجت یعنی خلاصه سر آنچه تعلق به الحیوة است
در مشاهده صانع معبود و ترک نمودن اختیار
و تسلیم امور کلها ظاهرها و باطنها بسوی جناب اقدس الهی
پس اگر اتیان ننمائی بشرط و آداب دعا منتظر و متوقع مباش
اقتضا و اجابت را بعد زیرا که حق سبحانه و تعالی عالم است سر را
و مخفیات و مکنونات اسرار را پیشتر آنکه بوده کرده دعا و طلب
نمائی او را چیزی که در واقع نیت تو بخلاف او بوده باشد و آن

نحوی بلاغت افزای کلام شریف مستفاد استنباط واستفصاح

میتوان نمود که دعا عبادت از توکل وباز گذاشتن امور خود

است بعباد در مطلق وتحمید وتعظیم کبریای حق وتفریغ قلب

از کل ما سوای جناب مقدس چنانکه حضرت رسول الثقلین صلعم

در جواب سؤال از اسم الله الاعظم فرموده که کل اسم من اسماء

الله اعظم وفرغ قلبک عما سواه وادعه بای اسم شئت فلیس

لله فی الحقیقة اسم دون اسم بل الله هو الواحد القهار

که مضمون بلاغت مشحون این کلام فصاحت فرجام مشعر

است بر آنکه بعد از تفریغ وتخلیص قلب از ما سوی جناب

اقدس کبریای حق دعا وطلب از درگاه او جل اسمه که متعلق

مشیت او بوده باشد مستجاب گردد بخصوصیت اسمی دون

اسمی ندارد غامض دوام حضور قلب وترک حدیث نفس چنانکه

از فحوای آیه شریفه یا یحیی خذ الکتاب بقوة مستفاد میشود

که با بجد واجتهاد واخذ نمودن کتاب بجامع با حضور قلبی

وحذف جمیع مشاغل وهموم کردن وحواس را در صدد یکجا

دل فراهم آوردن وحقیقت قدسی شعار را در ذات خود از آن

ارجاس

ارجاس وانجاس هیولانی مبترا ومحفوظ داشتن ودیوان صدور

افعال را بیرو انجر او مقصور گردانیدن سموات اراده وبجا

ثلثه صوری وکتابی وخیالی منزل ساختن وبر سمع وبصر وقلب

ظاهر نمودن وعقل صالح را از اکاذیب واوهام باز داشتن

وفطانت قولح را از تکاذیب توهمات امساک نمودن بیت

دور شو از راه زبان حواس ❁ راه تو دل دان وتو دل را شناس

انکه عنان از دو جهان تافته ❁ تربت دولت بود ذل یافته

وجمع خیر کردن با مقاصد خصال ثلثه بمضمون کلام بلاغت نظام

امیر المؤمنین ویعسوب الدین علی ابن ابی طالب ع جمع الخیر کله

فی ثلث خصال النظر والسکوت والکلام فکل نظر لیس فیه اعتبار

فهو سهو وکل سکوت لیس فیه فکرة فهو غفلة وکل کلام لیس فیه

ذکر فهو لغو فطوبی لمن کان نظره عبرة وسکوته فکرة وکلامه ذکرا

وبکی علی خطیئته وامن الناس شره یعنی جمع نموده شد خیر در خصال

ثلثه که نظر وسکوت وکلام است تا بشرط آفات ایشان بمواقع

ومواضع نفس الامریه ایشان که حضرت فاتح واولی ائمه طاهرین

بیان آن مواقع نموده که نظر مخلوق ومجعول گشته از جهت عبرت

از بدایع و صنایع و وقایع عالم محسوس است پس هر نظری که در و تحصیل
اعتبار و عبرتی نبوده باشد سهو و خطا است و سکوتی متعین
که نه برای فکرت در معارف اسماء و صفات ربوبی و آلاء و نعما
فیوضی مضمون سطور فرو بکر تفکر ساعة خیر من عبادة ستین
سنة پس هر سکوتی که در و فکرت در آلاء و نعماء و اسماء
و صفات الهی نبوده باشد غفلت است و کلام مرتب و محقق
که نه برای ذکر و شکر و ثناء پس هر کلامی که در وی ذکر باری جل
و علا نبوده باشد لغو است پس نزهت و طیبت نفس و استظلال
بشجره طیبه طوبی بادان کسی را که نظر او عبرت باشد و سکوت
او فکرت و کلام او ذکر و بکاء و زاری نماید بر خطاهای خود
و ایمن باشند مردم از شر دو ایذای او سبب او و سکوت
و تفکر و تدبر قلبی در عبادات و تلاوت قرآن و غیر هما بحکم
و افتی آمده شیوه و شیم خود ساخته سلوک و منفعو
سلخ نکرده اند همیشه ملازم اشیاء مذکوره بوده عنان
عزیمت خود را معطوف و مصروف بامور مرقومه کرده اند
در میان جان مستحکم و محکم نموده انفکاک را از خود مجوز

نمانند

نمانند چنانچه مشعر است باین قول سید البشر صلعم و آله لا خیر
فی عبادة لا فقه فیها و لا خیر فی قراءة لا تدبر فیها یعنی خیر
و نفعی نیست در عبادتی که متعارف تفهم معانی نبوده باشد و هم
چنین خیر و نفعی نیست در قراءت و تلاوتی که مشفوع بتدبر در
معانی و تفکر در معانی او نباشد بدانکه قرآن مشتمل بود ذکر
صفات الهی و افعال نامتناهی و احوال انبیاء و مکذبین ایشان
و احوال ملائکه و ذکر اوامر و مناهی و ذکر واجر و ذکر جنت و نار
و وعد و وعید باید که در وقت قراءت تدبر در معانی نموده
شمول نموده غور و تعمق تمام در امور مذکوره نماید تا موجب
انکشاف اسرار و افتتاح دقایق و کنوز حقایق که دیده در باطن
او انوار دقایق و اشراقات عقلانی حاصل گردد ابن مسعود میگوید
من اراد ان یعلم علم الاولین و الآخرین فعلیه بالقرآن و او بجز
فصل تلاوت الفاظ قرآن علم حاصل نخواهد شد بلکه بمزاوجت و مواظبت
تدبر و ریاضات ممکن تا استنباط علوم از قرآن و تلاوت
و سماع قرآن بی تفهم و تدبر در معانی از جمله اشیاء واجب الاحتراز
و الاجتناب آمده چنانچه کلام حضرت فاتح الاوصیاء علی مرتضی

علیه السلام دالست بر آن لو شئت لاوقرت سبعين بعيرا من تفسير
فاتحة الكتاب يعنی لم يتفهم معانی القرآن فی تلاوته وسمعه
ولو فی ادنی المراتب دخل فی قوله تعالى اولئك الذين طبع الله على
قلوبهم يعنی اگر مشيت من تعلق كيرد بتفسير فاتحة الكتاب هر آينه
وقر و بار ميتوانم كرد هفتاد شتر را از تفسير فاتحة الكتاب
و كسيكه تفهم و تفكر معانی قرآن در حين تلاوت و سماع
او ننمايد اگرچه ادنی مراتب تفهم و تفكر باشد داخل خواهد
بود در طبقه انانی كه حق سبحانه و تعالى ذم ايشان نموده كه ان
جماعه انانيند كه طبع و ختم نموده حق سبحانه و تعالى بر قلوب ايشان
و نيز محوی آيه كريمه افلا يتدبرون القرآن ام على قلوب اقفالها
مفصحست بر مطلوبيت تدبر و تعمق در اسرار آيات قرآنی
و غوامض و اذ بر و بينات سبحانی و جد و جهد نمودن در
تفكر معانی زياده از اجتهاد در تحقيق حروف و اخراج ايشان
از مخارج و توجه و اعتنا بشان الفاظ را مانع از ملاحظه و
تدبر معانی ننمايد چنانچه حضرت سيد كونين صلعم فرموده كه
از جمله مجيب تفرا اشتغال بتحقيق حروف و اخراج ايشان از
مخارج

مخارج و مشرف شدن بالفاظ و حروفست بی ملاحظه معنی
ايشان و نبايد كه قبل از شروع زبان كويائی را باستعاذه از
ابليس كه منبع هر بدی و پراكندگيست كشوده و بصيرت را
از سر خضوع و خشوع بر تنزلات و فروتنی و استقلبت و فنا
نكران ساخته بمقتضای امر كريمه فتمنوا الموت ان كنتم
صادقين. متاهب بتأهبات و استعدادات موت كه فی
الحقيقه حيوة روشن دلان و عاقلان و غواصان بحور معانی
و جائزان كنوز سبحانی بوده مجتنب از محارم و مشتمل بر مكارم
كثرة استغفال و استكثال را دور اسود مجوز و متوغ نداند
بمضمون حديث شريف امير المؤمنين و امام المتقين و يعسوب
المسلمين. كم من غافل ينسج ثوبا ليلبسه وانما هو كفنه و يبنی
بيتا ليسكنه وانما هو موضع قبره وقيل لامير المؤمنين عليه
ما الاستعداد للموت قال اداء الفرائض واجتناب المحارم والا
شتمال على المكارم لا يبالی اوقع على الموت او وقع الموت عليه و قال
امير المؤمنين عم السلام فی بعض خطبه ايها الناس انما الدنيا
دار فناء والآخرة دار بقاء فخذوا من ممركم الى مقركم ولا تهتكوا

بکم
استادکم عند من لا یخفی علیه اسرارکم واخرجوا من الدنیا قلوبکم
من قبل ان تخرج منها ابدانکم ففی الدنیا حییتم وللآخرة خلقتم
وانما الدنیا کالسم یاکله من لا یعرفه ان العبد اذا مات قالت
الملائکة ما قدم وقال الناس ما اخر فقدموا فضلا یکن لکم ولا
تؤخروا کلا یکن علیکم فان المحروم من حرم خیر ماله والمغبوط
من ثقل بالصدقات والخیرات موازینه واحسن فی الجنة بها مهاده
وطیب علی الصراط مسلکه که محتوی بلاغت افزای این کلام بلاغت
نظام آنست بر آنکه غفلت از موت وعدم استعداد وتاهب
او سبب خسران عظیم بوده خلاف ما مولات ومرجوات او بسمت
تحقق خواهد پذیرفت یعنی بنا غافلی باشد که نتیجه توبه نماید
از جهت تلبس و دوافع کفن او کرده خلاف ما مولش متحصل
کرده وهم چنین بنا نماید بینی تا سکنی نماید و در وو در واقع
موضع قبر او کشته خائب وخاسر بماند و بعد از سؤال از آخرت
کرچیت استعداد موت حضرت فرموده اند او آنمودن فرایض و
اجتناب از محارم واشتمال بر مکارم اخلاق وعدم مبالاة
وتنهی او بر وقوع موت وسواسی بودن و دریزد او اقبال بر موت

با اقبال

با اقبال موت بر و وایم در نقض و ترک داد دنیا فرموده که وا از فنا
و زوال است واخرت دار بقا زیرا که ظهور و طلوع سلامت فطرت
جبلیت از ازالت جسمانیت و عیوب هیولانیت تحقق پذیر است
که نفس در بهجت ولذت بلذات روحانیه مشتاق و منتظر بدن
نیست بخلاف لذات جسدانیه که آن محتاج ببدنست و مضمون
کلام فصیح بیان دالست بر آنکه نفس بعد از ازاله ورفع زوال
ابدان اشعر لذات عقلیه با ارواح وجسمانیه با اشباح مثالیه
برزخیه صاحب حیوة و باقی اند و نفس عارف کامل النصاب از
جسمانیت وکثافت ماده و کیفیات متخالفه و مدارج مختلفه
ومراتب متفاوته از وکو بدن ظلمانی واشباح حسن جسمانی طیران
نموده بفضای قدس وسعت هوای ملکوت بمشهد حضور لاهوت شتافته
قبات واتصال وارتباط با انوار قادسه وعقول مقدسه یافته و منعا
افق تجدد و تعاقب از دو عالم دهر که وعای ثابتات مشاهده
ومطالعه نموده و ادراکات نفسانیه او بعلوم واسعه عقلانیه
و غذای صالحه روحانیه مستبدل کشته بفحوای یوم تجد کل نفس
ما عملت من خیر محضرا وما عملت من سوء تود لو ان بینها وبینه امدا

بعیدا و بمقتضای آیه کریمه و ما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه
عند الله و بمضمون آیه الی ربک یومئذ المستقر ینبؤ الانسان
یومئذ بما قدم و اخر بنا بر این رجوع از صقع عالم عقل بسده
سنیه مرضیه حریم صمدیت و سلطنت ربوبیت نموده و استان
وحدت مطهر و در موجب حقرا از مطالع تا مقاطع معرض شاهد
و تلاحم در آورده چنانچه سابقا استیفای آن مقدم رشده
پس لهذه و تحصیل اسباب و از وار نموده از دار الفراد بجانب
دار القرار شتافتن هتک ستار و عیوب نماید عند من لا یخفی
علیه السرائر و قوله علیه السلام و اخرجوا من الدنیا قلوبکم . تا آخر
حدیث یعنی مخلص کردانید از و . تا قلوب را قبل از استخلاص و
استخراج ابدان و معلق و احیا شما بجهت دار القرار و اخرت نزد آن
سنغر و هما الکر الذوات دنیا و عالم السلطنات و دنیا بمنزله آئیم
قالمع آمده اکل بنماید از و و ستهلاک و منهمک میکرد دو
کیکر نشناسد او را و بعد از موت عباد ملتکر ذکر و ملاحظه
بنماید او را متقدم و تفضل آورده اثبات را و مرهونات
مذکور نیابد ندا او را اکر در قوه اثبات بوده باشد که تفضل

اوند

اوند پس تقدم بعمل آورند با فضال و فضائل را و متصف
کردید بجسام و عظام اوصاف تا آنکه بوده باشد نافع برای
شما و تو خو مکردانید که تا ضیر خیرات و حسنات ضاد و مفرات
شما را که محروم کیست که محروم مانده فاجزا باده را لیو نیل سعادت
خیرات و صدقات مال خود نکشته انفکال لیو و فضل استعداد آن
حسنه ملکه سخا و جود نموده از شاه راه امور مرضیه طریق
انحراف و میل ورزیده و مغبوط و سرح کسی است که متقل
و سنکین نموده باشد صدقات و خیرات میزان خود را و
نیکو و مستحسن کردانیده باشد در جنت بسبب لینها نهاد و
متکاء خود را و مطیب و مستطاب نموده باشد برصراط مسالک
خود را غامض باین دهم در توجه طلب و عقل است بقبله
حقیقیه و استماع کلام الهی نمودن و تبرا جستن از حول و قوت
کرا ازعم جناب قدوسیت او شد و عدم التفات بعین مقتضیات
و مشتهیات نفس نمودن و تذکیه و تصفیه نفس را انشاء
طبع کردانیدن و مرآت باطن و آیینه ضالوا از الایش امور
جرمانی و وساوس نفسانی متصقل نمودن و جوهر مجرده بغیر

بآیات وعد و مدح صالحین مستبشر و بشاش گردانیدن و بآیات
وعید و بتخاویف الهی متخشع و متخضع نمودن تا معتدل و متوسط
گرداند او را بین الخوف والرجاء و در وقت تلاوت هرگاه به آیه
ذم مقصرین رسد تقصیر و تحزن با نفس خود داده او را از جمله مقصرین
و خاسرین گرداند چنانچه در حدیث شریف امیر المؤمنین و سید
الوصیین اشاره بآن شده اذا مرّوا بآیة فیها تخویف اصغوا
الیها مسامع قلوبهم و ظنوا ان زفیر جهنم فی آذانهم. یعنی وقت گذر
و عبور بآیه کرده و تخویف و ترهیب باشد باید که اصغاء آذان
و مسامع قلوب نمایند بجناب آن و چنین ملاحظه کنان نمایند
که زفیر جهنم در آذان و مسامع ایشان است که نفس را بصورت
تقصیر در تلاوت منظور دارد و درین موجب وفور وثوب و صعود
مراتب او باوج درجات و ذروه حقایق خواهد بود که مطالع حقایق
و مشارق دقایق را بدانچه بقوت قدسی و مشام فکرت حدسی ادراک
کرده مشاهده تطابقات عوالم و توافقات بسبب تماشا
نموده کلمات را از شبکه راه سماع و جاده صماخ بمستبادی
هوی را که محسوس در تجاویف صماخ داخل در دراده سمع ساخته

و بتوسط بدرقه روح مصبوب در عصب مفروش سطح باطن
صماخ واصل و مدرک نفس گردانیده ملاحظات و تدبرات
معانی نمایند که نفس انسان بمنزله ارض شجره صور و اسماء
حقایق و هویات موجودات اند و صور علمیه حقایق ایشان
و چنانچه در بطون غیبی جلالیت عوارض او در فضای ظهور
بنفس ناطقه انسانی قایم و بجوهر ذاتش منتقش میباشد هم
چنین در ظهور شهادی بلباس اسماء و الفاظ در آمده بنفس
هوائی انشاء کلمات و معانی حروف و قوایم مبانی نموده استنشاق
و استنشاق انبا و روایح طیبات مینموده باشند مصراع
کیمیا در حلقه غیب است در باد ذات نفث * پس انسان عجب
جوهر نفس ناطقه ارض حقایق آمده از حیثیت صور علمیه
و بحسب هویت نفس هوائی شجره موجودات من حیث اسمائها
اللفظیه چنانچه عنصر هوا باعتبار لطافت و شعوفیت و بخارات
با روح حیوانی متعلق سده نبت و مستوی و مستقر نفس ناطقه گشته
منشأ انواع مناسبات و تناسبات میگردد پس بنابراین باید
که عالم السطقسات را مطمح نظر ساخته در فضای شواغل و موانع این

عالم دار المحط و ادی محلت نظر نموده بعالم اصلی نکران کوداند
تا موجب معاودت و مراجعت بصقع ربوبی قدوسی کردیده
از جمله مطرودین درکاه سبحانی نکرده **نظم** انا افصح کحدیث
تو دو افواه انداخت ❊ قصه یوسف مصری همه در دهاء انداخت
غامض و انده همه در ریا و عجب است بدانکه وعید و تهدید
اهل ریا و عجب در کتاب و سنت مذکور و وارد است چنانچه
در کریمه شریفه ویل للمصلین الذین هم عن صلوتهم ساهون
کر تفسیر ... نموده شده و از بن مقصود با ایشان انصراف
یافته و قول سید المرسلین صلعم ان النار واهلها یعجون من
اهل الریاء قیل یا رسول الله وکیف تعج النار قال من حر النار
التی یعذبون بها کر مضمون بلاغت مشحون این حدیث شریف
شعر کثیر بونالیم و تعذیب اهل ریا بحیثیتیکه نار و اهل نار
از عذاب اهل ریا شاکی و متاثر کردیده شکوی و ناله ده میلیند
و بین منقولدر ان حضرت کرم المرائی یوم القیمة ینادی باربع
اسماء یا کافر یا فاجر یا غادر یا خاسر ضل سعیك وبطل
اجرك لا خلاق لك التمس الاجر ممن کنت تعمل له یا مخادع یعنی

مرائی

مرائی دوزخدن قیامت مدعو و ندا نموده میشود باربعه اسماء کر
یا کافر یا فاجر یا غادر یا خاسر یا باطل و مضمحل کوردیدی سعی و طلب
تو و نصیبی نیست مر ترا از مثوبات و الطاف الهی التماس و استدعا
اجر نما از انکس کر عمل میموده برای او ای مخادع وایضا مرویست
از افضل انبیاء و اکرم مرسلین علیه السلام ان الجنة تکلمت وقالت
انی حرام علی کل بخیل ومراء یعنی جنت متکلم بکلام حالی کردیده
میکوید بتحقیق کر من حرام و ... بر هر بخیل و ریاکار
وایضا منقولست از سید کونین صلعم ان اول من یدعی یوم
القیمة رجل جمع القرآن ورجل قتل فی سبیل الله ورجل کثیر
المال فیقول الله عز وجل للقاری الم اعلمك ما انزلت علی
رسولی فیقول بلی یا رب قمت فی اناء اللیل واطراف النهار
فیقول الله کذبت ویقول الله سبحانه وتعالی انما اردت ان
یقال فلان قاری فقد قیل ذلك ویؤتی بصاحب المال فیقول
الله تعالی الم اوسع علیك لم ادعك تحتاج الی احد فیقول بلی
یا رب فیقول فما عملت فیما اتیتك قال کنت اصل الرحم واتصدق
فیقول الله سبحانه بل اردت ان یقال فلان جواد وقد قیل ذلك

ویوتی بالذی قتل فی سبیل الله فیقول الله له فیم قتلت فیقول
امرت بالجهاد فی سبیلک فقاتلت حتی قتلت فیقول الله کذبت
وتقول الملئکة کذبت بل اردت ان یقال فلان شجاع جری فقد
قیل ذلک یعنی اول کسیکه طلبیده میشود در روز قیامت برای
خواهد بود که جمع نموده باشد قرآنرا و مردیکه مقتول شده
باشد فی سبیل الله و مرد کثیر المال پس حق سبحانه و تعالی میفرماید
قاری را ایا تعلیم ننمودم بتو انچیزیکه تبلیغ نمودم برسول خود
میگوید قاری بلی یا رب اقامت نمودم با او در اناء لیل و اطراف نهار
پس میگوید حق سبحانه و تعالی و ملائکه ایشان تکذیب نمودی
بلکه اراده و مشیت تو تعلق گرفته بود باین قرائت بجهة انکه گفته
شود فلانی قاریست بحقیقتیکه این مقصود بالذات تو با نجاح
مقرون گشته گفته شده که فلانی قاری قرآنست و اتیان نموده
میشود بصاحب مال پس حق سبحانه و تعالی میفرماید ایا تو وسعت ارزانی
ننمودم بتو و مفتقر و محتاج نگردانیدم ترا باحدی میگوید بلی یا رب
میفرماید حق سبحانه و تعالی چه عمل نموده در انچیزیکه اعطا نمودم
ترا میگوید صله رحم نموده تصدقات و خیرات نمودم پس حق سبحا

و تع

و تعالی تکذیب او نموده میفرماید بلکه اراده و مشیت تو تعلق گرفته باین
تصدق و بخشش محض انکه گفته شود فلانی نیکو جواد و صاحب سخا
بتحقیق که این مطلب اقصی و مرام اولی تو حصول گردیده گفته شده
که فلانی شخص باذل و جواد آمده و اتیان نموده میشود بانشخص
که مقتول گشته فی سبیل الله میفرماید حق سبحانه و تعالی چه افعال را عمل
نموده میگوید که مامور گشته بودم بجهاد در جاده و طریق تو
قیام بمقاتله نمودم تا که مقتول گشتم میفرماید حق تعالی و ملئکه
دروغ و کذب گفتی بلکه اراده نمودی باین مجاهده و مقاتله
و محاربه محض و مجرد انکه گفته شود فلانکس شجاع و دلیر و جرأت
داده است بتحقیق که مامول تو بفعل آمده گفته شده که فلانی
شجاع است پس باید که در نیات نهایت احتیاط و اخلاص مرعی
داشته قصد خود را منوط و مربوط بقربت نماید که حق سبحانه و تعالی
عالم السر و الخفیات است بدانکه ریا بدو نوع منقسم میشود یک قسم
ریای محض و ریای مخلوط ریای محض انست که اراده و مشیت
بمحض ریا تعلق گرفته باشد اعم از انکه بجهة عبادت و مباح باشد
لهو و نوا هم آمده باشد یا انکه نظر بعین نقص و حرمان افکند

اوضاع شرعیه را بر وفق اغراض نبوی و دواعی نفسانی بسمت
تحقق نرسانده مجلوه در آورده و قبول انرا از طالبان و محتاجان
امید دارد و بمخلوط آنست که بان اکتفا ننموده بلکه مطلب حرکت اکر
ان رجعت نفس بمبادی حقیقی و قرب بجناب ربوبیت مضمن
کرداینده مقاصد متباینه را جمع کردانیده بجنبها و خاطرها اید
این نوع نیز موجب فساد عمل و مباعدت از مبدا حقیقی خواهد بود
و کثافت نفس تحصل و تکون مینماید که باعث تموج مد هوائی و و
ساوس شیطانی کرده و عمل یا محض ساقط از درجه بحث و هابط از
مرتبه اعتبار و سخط از مطمح نظر و اعتبار کردیده شدید التعد
از جاده حق آمده و دوم در احرام سقاوت بسبب انضمام تغایرات
و تلاحق امور و تعلقات و بعلت و خال امول و انحراف از دجاده
عبادات و سالک طاعات مستلزم تراخی کردیده و اجب و محتم
آمده عابد متخشع و جاهد و زاهد متختم را تنحی و تبعد از انکه مقصو
اصلی عابد و نیت نفس الامر سالک باید که مجرد از مقاصد نیویه
و اخرویه بوده عبادت و سلوک خود را خالصا مخلصا لوجه الله تعالی
و ابتغاء لمرضاته واقع کرداند کرامورد نیویه و اخرویه مطمح عارض

ویسرها

ویتوا مان قلوب عارضین نمیکرد دانانچون انسان ایشان بعبادت
از وجه خلوص محض نمیاید امور سانفیه را چون متوصل بجناب احدیت
مخصه کرده مبادا استغراق در عبادات او را حاصل کردد پس در تحصیل
ابلیس لعین حیل و مکر خود را متوجه و معروف و ساخته بوسوسه
انکه چه نیکو ایشان با مور بر نموده در فقیر از دوفاین دلفوت و فرو
کذاشت نموده و تعیین وفاد و صلاح و خشوع جوارح و سکون اطراف
بوقوع رسانید و باین وسوسه اضلال او نموده منافی اخلاص
و نیت خالص در قلب او و منع سحینی است و در واقع قبیح بوده
سعد او جناب صمدیت کرده ملکه باید که اول اعمال و افعال از غیر دا
بنهج طریق مستقیم از منبع و مشرع دین مبین اخذ نموده مواظبت
و مداومت نماید که حق سبحانه و تعالی در طبقه اول نموده قل هل
ننبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا وهم
یحسبون انهم یحسنون صنعا روایت که شخصی کفت بحضرت رسول
صم صمت الدهر یا رسول الله فقال رسول الله صم ما صمت و لا
افطرت که حضرت رسول صم در جواب آن شخص که ادعا نموده که
صایم الدهر است فرمود ند صایم نبوده که صیام را بنهج مستقیم

شرح مبین ودین قویم بعمل آورده باشی ومفطر نیز بوده واز
ماکولات ومشروبات که مضمون بلاغت مشحون دلالت مینماید که
تا افعال واعمال که از عباد صادر گردد ونظر ووهم ایشان
تعلق گرفته باشد که مقبول درگاه الهی گشته ودر واقع خلاف نظر
او بمنصهٔ ظهور غیبی جلوه گر گردد ونیز منقولست از ابن مسعود
که شنیدم از رجلی که میگفت قراءت نمودم بارحه سورهٔ البقره را
ابن مسعود گفت این شاعر واز عمر حظ وبهره او بوده که اگر باقی
میماند فادی بر اخلاص خود واظهار نمینمود انفع واجلب بود
در تحصیل مثوبات والحال که اظهار نمود نقصان پذیرفت آن
عمل او نزد وتنزجره ومؤید ومقوی مضمون مذکور آمده قول
ائمه اطهار علی ما روی عنهم علیهم السلم ان فضل عمل السر علی عمل الجهر
سبعون ضعفا. ومرویست از حضرت سادس ائمه اطهار علیهم السلم
من عمل حسنة سرا کتبت له سرا فاذا اقر بها محیت وکتبت
جهرا فاذا اقر بها ثانیة محیت وکتبت ریاء الی آخره که فحوی
بلاغت احتوای این حدیث شریف مبنی ومشعرست بانکه اظهار
اعمال وافعال سبب ریا وشرک گشته از عرصهٔ ساحت قبول درگاه

الهی

الهی ساقط خواهد بود اما اگر چنانچه افضل واظهار اعمال متضمن
غرض صحیح مثل تنشیط سامع وترغیب در فعل خیرات باو وثوق آن
نفس جامح ومضرت خلوص قربت نخواهد بود چنانچه مرویست
از خامس ائمه اطهار علیهم السلم. قال لا باس ان تحدث اخاک
اذا رجوت ان تنفعه وتحثه واذا سألک هل قمت الليلة او صمت
فحدث بذلک ان کنت فعلته فقل قد رزق الله ذلک ولا تقل
لا فان ذلک کذب که این کلام فصاحت نظام مشعرست بانکه
اظهار واشاعه عبادات وطاعات در وقت تضمن وانضمام
او غرض صحیح را مفسد ومضر نبوده ممدوحست پس سزاوار آنست
عابد را که ثابت ومتمسک باذیال الطاف الهی گشته توفیق
اجتناب نموده موجبات ریا وشرک خفی را از واهب العطایا مسئلت
نماید تا بیمن توفیقات نامتناهی ایشان باعمال صالحه کما ینبغی
تحقق پذیرفته از شوائب وکدورات ریا ودواعی وشهوات
مراء مستخلص ومصفی گردد **نظم** دست ما چه بر آید زده بخویشتن
که چشم سعی ضعیفست بی چراغ هدایت **تبصرة وعظیه** بود رای
عالم آرای جوانان گردد معانی وجامعان صنوف معانی وناظران

ناظره اعلام و با هشان مباحث فوق حکمت اقصی د. انکه بصیرت ایشان
بشروق و طلوع آفتاب مطالع اعیان ثابته و نظر حقیقت نفس
مجرده ایشان باشراقات و لمعات برق و دق مطالع اکوان
مستنیر و مستفیض گشته بجذبات جذبات شوقیه الهیه و منبعث
بانبعاثات بهیه دو جانبه بوده ملاحظه و مطالعه انوار دلنشسته
شعاع دایمی بهاد خاطر نموده ثبات خود دا شفوع با غراض صحیح
کرده باشند مقبرا اعمال و افعال لذا از در بقیه ثواب و مهالک و
مراتع و با مستخلص باخشی خالصا مخلصا لوجه الله تعالی اتباع و
استماع آثار سنیه و اخبار نبویه مواعظ و نواصح ایشان
و ابرار ائمه اثنی عشر تیره الاذیم و منجم دانسته واضح و لایح آمده
که فلاح و نجات از مخابط اعمال و مهالک معاصی و مراتع آنوف
و نواهی بدون اتعاظ از مواعظ نبوی و انتصاح از نصایح ایشان
متحصل نمیگردد بنا بر این باید که کافه عباد و عامه سالکین
بالطریق الرشاد مشاهده و ملاحظه مواعظ منبوه مذکوره نموده
بمضامین و فحاوی ایشان بوده باشد چنانچه آیه کریمه و ذکر
فان الذکری تنفع المؤمنین مفصح و مشعر آمده بان قال رسول الله

صلم

صلم یکفیکم من الموعظة ذکر الموت و یکفیکم من التفکر ذکر الآخرة
و یکفیکم من العبادة الورع و یکفیکم من الدعاء النصیحة فمن
کان فیه من هذه الخصال واحدة دخل الجنة مع اول زمرة
من الانبیاء یعنی کافی آمده جهة توعظ و پند و عبرت
گرفتن مذکر کشتن و بخاطر آوردن موت و جهت تفکر
و تدبر ذکر و ملاحظه نمودن آخرت و کافی آمده از طاعت و
عبادت ورع و تقوی و پرهیزکاری و از دعا نصیحت
و منتصح کردیدن و حضرت خیر البشر در ذیل حدیث فرموده اند
که هرکه در وی یکی از این خصال بوده باشد داخل خواهد شد
در جنت الفردوس با اول زمره و گروه انبیاء و روی عن الحسین
بن علی ع انه جاء رجل و قال انا رجل عاص و لا اصبر علی المعصیة
فعظنی بموعظة فقال علیه السلام افعل خمسة اشیاء و اذنب
ما شئت فالاول لا تاکل رزق الله و اذنب ما شئت والثانی
اخرج من ولایة الله و اذنب ما شئت والثالث اطلب موضعا
لا یراک الله فیه و اذنب ما شئت والرابع اذا جاء ملک الموت
لیقبض روحک فادفعه عن نفسک و اذنب ما شئت والخامس

اذا جاء ادخلك مالك فی النار فلا تدخل وان ذنب ما شئت یعنی
آمده جلی بخدمت حضرت سید الشهداء وفرموده کرمن صاحب
عصیان وجرمم وصبر نمیتوانم نمود بر معاصی پس وعظ وپند
ده بو عظی که سبب کف من آن معاصی گشته فلاح ورستگاری
حاصل کرده حضرت فرموده که بطریق عرض وکنایه که عمل را بیان
بپنج چیز نما ومذنب شو وباک مدار از ذنب از هر چیز یکی
عمل را بیان او را اراده و خواهش نمای اول انکه روزی
ورزق خدا مخواه واکل از رزاقی بادی نعم منما وگناه ومعصیت
کن انچه خواهی واراده نمای ثانی انکه بیرون رو وخارج
شو از ولایت خدا تعالی واثم وگناه کار شو از انچه اراده
نمای ثالث انکه طلب کن موضعی اگر نبیند ترا احد تعالی ومذنب
شو از هر چه خواهی رابع انکه هرگاه ملک الموت اراده نماید قبض
روح ترا دفع کن او را وگناه ومعصیت کن هر چه خواهی خامس
هرگاه اراده نماید مالک دوزخ ادخال ترا بنار داخل شو
ودرو گناه کن هر چه خواهی که حضرت سید الشهدا بهذا کلام
بلاغت نظام حصول ذنب را منوط ومربوط نموده بر پنج امر محال

وتمتنع

وتمتنع والغا نموده کنایه که عاقل امر را اگر موقوف بوده باشد
بوقوع محالات متوجه نکرده بلکه اجتناب وتنحی ازو دارد الاذم
وتحتم میشمرد وقال رسول الله صلعم الغفلة فی ثلثة الغفلة عن
ذکر الله والغفلة ما بین صلوة الغداة الی طلوع الشمس والغفلة
عن نفسه فی دینه حتی یموت یعنی حقیقت غفلت ظهور دارد
در ضمن سه چیز اول غفلت از ذکر خالق ومبدا وموجد خود
دوم غفلت ما بین صلوة صبح تا طلوع شمس سیم غفلت از نفس
خود در تفکر در دین خود تا انکه موت حاصل اید که غفلت
درایام مذکوره مستلزم نهایت انهماک واضمحلال غافل
آمده در امور دینیه سعیده از جناب کبریاء حق عم مجده ق
قال امیر المؤمنین عم عجبت للبخیل یستعجل الفقر الذی منه
هرب ویفوته الغنی الذی ایاه طلب فیعیش فی الدنیا عیش
الفقراء ویحاسب فی الاخرة حساب الاغنیاء وعجبت للمتکبر
الذی کان بالامس نطفة ویکون غدا جیفة وعجبت لمن شک
فی الله وهو یری خلق الله وعجبت لمن نسی الموت وهو یری
من یموت وعجبت لمن انکر النشاة الاخری وهو یری النشاة

الاولی

وعجبت لعامر دار الفناء وتارك دار البقاء وعجبت لمن
یحتمی من الطعام مخافة الداء ولا یحتمی من الذنوب مخافة
النار. که حضرت فاتح الاوصیاء علی مرتضی صلوات الله وسلامه
علیه وعلیهم اجمعین در این حدیث بلیغ متعلق تعجب خود
گردانیده امور چند را که عدم ارتکاب و اقدام بآنها از جمله
مستحسنات و ضروریات آمده یعنی عجب میدارم بحال بخیلی که تعجیل
مینماید بخاصیت صفت ذمیمه را و استعجال در تیر فقر و احتیاج را
که آن بخیل بسبب بخل خود باعتقاده از وی هارب و مجتنب
آمده پس معیشت کشنده در دنیا بمعیشت فقرا و محاسبه نموده
میشود در آخرت بحساب اغنیاء و تعجب مینمایم از تکبر
متکبری که در اول و مطلع و بدو وجود نطفه متعفنه بوده
و بعد از موت جیفه خواهد شد و تعجب مینمایم از حال کسیکه
شك نماید در وجود خالق و جاعل و حال آنکه می بیند مخلوقات
و مجعولات و مصنوعات او را و تعجب دارم از حال کسیکه
نسیان نماید موت را و حال آنکه می بیند من یموت را و تعجب
مینمایم از حال کسیکه منکر بوده باشد وجود نشأه اخری را

وحال

وحال آنکه می بیند نشأه اولی را و تعجب مینمایم از حال عامر
دار فنا که عبارت از دار دنیا آمده و تارك دار بقا که عبارت
ترجیح مرجوح و مفضول نموده متشعف بکوی دار غیر مرضیه
خود بوده و تعجب مینمایم از حال کسیکه تحمی مینماید از طعام
از خوف حصول امراض و اوجاع جسدانیه و احتما و تحمی نمینماید
از ذنوب از خوف نار و عذاب و سخط الهی و منقولست از امام
بحق ناطق جعفر صادق عم در حالیکه اتیان نموده بود بخدمت
او مردی و معروض داشت بابی انت و امی عظنی موعظة فقال
ان کان الله تبارك و تعالی قد تکفل بالرزق فاهتمامك لماذا
وان کان الحساب حقا فالجمع لماذا وان کان الخلف من الله
عز وجل حقا فالبخل لماذا وان کان العقوبة من الله
عز وجل فی النار حقا فالمعصیة لماذا وان کان الموت حقا
فالفرح لماذا وان کان العرض علی الله عز وجل حقا فالمکر
لماذا وان کان الشیطان عدوا فالغفلة لماذا وان کان الممر
علی الصراط حقا فالعجب لماذا وان کان کل شیء بقضاء الله
وقدره فالحزن لماذا وان کانت الدنیا فانیة فالطمأنینة

الهما للنا ذا یعنی اگر حق سبحانه و تعالی را متکفل ارزاق مخلوقات
و مجعولات خود دانسته اورا در حقیقت این صفات پس اهتمام
نورد معاش و مکاسب و تحصیل اوقات و ارزاق از برای
چه تحقیق کشته و اگر ارزاق و اوقات مقسوم کردیده بین الوری
ذوی پس حرص داشتن و اضطراب از جهت تحصیل ارزاق
چرا است و اگر حساب حق متفضل بذیر خواهد کردید پس
جمع نمودن اموال از برای چیست و اگر عوض و خلف و تدارک
بر حق سبحانه و تعالی حق و صدق آمده پس بخل و امساک
و حفظ و صیانت در مال چرا است و اگر عقوبت الهی در نار
حق است پس معصیت از بهر چیست و اگر موت حق است
پس فرح از بهر چیست و اگر عرض امور و افعال و نیات
بر حضرت عالم السر و الخفیات حق و صدق آمده پس مکر
و حیل از بهر چیست و اگر شیطان اعدا عدو بنی آدم آمده پس
چرا غفلت را مجوز و مسوغ داشته و اگر مرور کذشتن و عبور
بر صراط حق خواهد بود پس عجب از بهر چه متحصل پذیرفته
و اگر حصول هر واقعه از وقایع بقضا و قدر باری تعالی

عظم

عظم شانه است پس حزن و اندوه بوقوع بعضی از وقایع
از بهر چیست و اگر دنیا فانی و متغیر آمده پس طمانینت و آرام
با او چرا است که حضرت صادق الائمة علیهم السلم ببیان بلاغت
فرجام ناد بر این معانی حقه بطریق شرطیه نموده از جهت رد ؛
و اکملیت این نوع و اسلوب در ایقاظ و عدم فوات اثبات و
بدیهی بودن مقدمات شرطیه و صلوحیت علیت این شروط
بعدم وقوع توالی ایشان که مطلوب تمام الهی و کف عباد از الها
آمده قال تعالی ذم عجب بفحوای و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم
کرد که این در معرض انکار در آمده و نیز آیه و هم یحسبون
انهم یحسنون صنعا بعجب راجع کشته سبب احباط مساعی ایشان کردیده
و مرویست از حضرت ابی الحسن علیه السلم بعد از سؤال از عجبی که
عمل فرموده که للعجب درجات منها ان یزین للعبد سوء
عمله فیراه حسنا فیعجبه و یحسب انه یحسن صنعا و منها ان یؤمن
العبد بربه فیمن علی الله عز و جل و لله علیه فیه المن. یعنی عجب
بچند درجه تحقق پذیرفته اول آنکه مزین و مستحسن نموده
نموده عبد را سوء عملش و اعتقاد بهرسد او را که این عمل

حسن و نیکوست پس این سبب عجب او گردیده که آن بیچاره
که عمل مرضی و صنع نیکو نموده است و دیگر آنکه ایمان آورده عبد
بری بوده کار خود و صنع ست نماید بر خدا ایضاً و حال آنکه خدای
تعالی داده توفیق و الطاف او با ایمان بوده من و احسان و نیز
منقول گشته از ائمه هدی علیهم السلام که فرموده که داخل شوند
در مسجد دو مرد که یکی از ایشان عابد و زاهد بوده باشد و
دیگری فاسق و عاصی و بعد از مسجد فاسق صدیق و حبیب
گردد و عابد فاسق و فاجر که عابد وقت دخول مسجد اعتماد
بعبادت خود کرده صرف توجه و تفکر خود نموده در عجب و اعتماد
بعمل و عبادت و فکرت فاسق همیشه در ندم و پشیمانی بوده
بر فسق خود و استغفار مینموده از خدای عز و جل از معصیت
در نوبت که از او صادر گردیده و منتظر ظهور جلوه گر گشته
و در حدیث نبوی صلعم وارد گشته و بکلک بیان واضح ظهور پذیر
نموده که موسی عم بعد از وقوع ملاقات با ابلیس لعین و تکلم
ابلیس او را سوال حضرت موسی را جواب او فرموده که اخبرنی
بالذنب الذی اذا اذنبه ابن آدم استحوذت علیه قال اذا اعجبته

نفسه

نفسه و استکثر عمله و صغر فی عینه ذنبه که موسی عم سوال
نموده از ابلیس مردود مطلع گردان و خبر ده مرا بذنبی که هرگاه
مذنب کرده بنی آدم بآن ذنب مشمول استحواذ و تغلب و تسلط
تو گردیده و راه جمال شاهد معنی را از انظار نجات جماهیر
در جلباب اختفا متواری گردانیده مانع اتصال ببیضات ظهور
حقیقی گشته و سد مسالک استخلاص طریق با او نموده ای ابلیس
در جواب گفت ذنب عجب نفس و استکثار عمل خود و صغیر
نمودن ذنب او ببصیرت ثبوت پیوند از حضرت رسالت پناهی صلعم
منقولست که قال الله عز و جل لداود عم یا داود بشر المذنبین
و انذر الصدیقین قال کیف ابشر المذنبین و انذر الصدیقین
قال یا داود بشر المذنبین انی اقبل التوبة و اعفو عن الذنب
و انذر الصدیقین الا یعجبوا باعمالهم فانه لیس عبد انصبه
للحساب الا هلک که مضمون بلاغت شحون آن دال و مفصح
است بر آنکه آفت صدیقین و اخلال اعمال ایشان بسبب عجب
ایشانست باعمال و افعال خود و عجب عبادت از استعظام
عمل و ابتهاج و ادلال او و نفس عابد بسبب آن از حین بندگی

وعبودیت و مذلت خارج کننده داخل متکبران و نخادان
میکرده بنابرین عجب از اعظم مهلکات دافع مقبولیت کردید
سبب تبدیل رفیع درجات باسفل درکات گشته مفسد
عبادات خواهد بود بمقتضای حدیث شریف عیسی ع
یا معاشر الحواریین کم من سراج قد اطفاه الریح و کم من عابد
افسده العجب که خطاب مستطاب بمعاشر حواریین نموده فرمود
که بسا سراج و انوار که منطفی و محو کرده اند او را صرصر ریح و بسا
عابد که افساد و اضلال او نماید عجب و منشا عجب غفلت از
عیوب اعمال و آفات عبادات و غفلت از نعم فتوحی و الطاف
و منن ربوبی رب العالمین از خلق و ایجاد و توفیق عبادات و
طاعات که معد و موذی دائمی و مفضی ابدی بوصول خیرات و
لذات اخروی دائمی پس باید که عباد نظر بمزایا و عطایای عام جلیله
و اجله ربانی نموده اتیان باعمال صالحه و افعال کامله خصوصا
نماز که عمود دین و اساس شرع مبین است نموده بنوعی که مقرون
و مزدوج باجابت گردد والا آماده و مستوجب و مستعد غضب
و سخط و نکال الهی بوده و باشد **تذنیب** در تعداد اخلال باطنی

ومنافیها

ومنافیهائیکه تحقق او موجب فساد عمل باشد و احتیاج بدفع
آن منافیات شده هرگاه از قبیل منافی اقبال قلب بنماز باشد مری
لازم باید بسبب افکار و خطرات در مداوا بذکر ما هو فیه و من یناجیه
و استشعار و احضار لازم از غفلت و عدم التفات و قبول
شغل و عمل با شدت حاجت بوی او که توفیق و اتم از
جناب الهی بجهت طاعت و انقیاد است که بود دادن اشفا حضر
از شرفت و انوار قدسی و انعکاس اشعه بوارق عالم عقلی
بجوهر ذاتش نموده مبدا اهتزاز اعصاب و عضلات و
استنشاط ارواح و مشاعر و انجذاب مجموع بدن و عامه
اجزاء جسد بجانب جناب متعالی قدوسی تحصیل نموده بوظائف
طاعات بدنی و مناسک عبادات جسدانی نفس داشته باید
التصفل کرده نماید و مستعد شرفات سنا تقرسا دستها
در درود جز اکه از توصیف و احاطه تقریر عقلی و خیالی قاصر
و عاجز است و ممکن نیست اتصال و استفاضه آن مگر بقیام
باعمال صالحه و طاعات مقبوله زیرا که رسیدن بانوار و
فلاح و استخلاص از حبس ظلمت و نجات از این شدت و جوانح

بر عقبهٔ شاهرهٔ سلوک و مربوط بر تادی صفات و استعداد
نفس آمده بعلوم حقیقیه و معارف دینیه و بوادی الهیه و
بعینه این تحصیل بر جنت و مرحوم دوزخ ابداع نکرده بلکه
تکلیف بایشان اعمال صالحه و طاعات شاقه کرده درین دار دا
هالکه و عقده و فقره فاقه و مفرح شکسته ابدان و عالم ورد
و اقلیم بطلان و مدهٔ قصیره که اکثرش ماضی گشته و باقی نیز بمتابعت
آن عنقریب منقضی و فانی میگردد و چون این اقلیم بجهت دواعی
شهوانیه و صوارف نفسانیه و وساوس شیطانیه در معرض
استبعاد غفلتست باید که عبد ذلیل درین دار مراجعه
سرمایه وجود خود را که عین و نخ و زبده موجودات و
محصولات رأس المال متاجره مشاهده کرده اسید در
جاده نهج مستقیم و درین منزل انقضاء و ودیعه محصل بوده بوظایف
اعمال صالحه و طاعات دینیه قیام و اقدام نماید تا بسبب آن
از صوانع انوار عقلیه متلذذ و مبتهج گشته او را از لذات
عقلیه و ابتهاجات شوقیه دار النعیم جنت حظی وافر بوده
از اضطرابات نار سقر مصون و محفوظ بوده باشد و الجنة

فذ

فذا اعدت للمتقین کما ان النار اعدت للفاسقین. و ایشان
بعبادات و وظایف اعمال شرعیه مطلوب شارع حقیقی و مرغوب
بارگاه صمدیت گشته تا استعداد استفاضه ابتهاجات
و استلذاذ و نفحات از جناب کبریای حق او را حاصل گردد که
حضرت الهیت و بارگاه صمدیت از آن بریست که حشمت
بارگاه جلال او را بعبادت و بندگی در ملک عباد نسبت
افتقاری و شایبه احتیاجی بوده باشد. چنانچه از دو سوم
سلاطین و سمی فهم این میتوان نمود بیت ما کرایم از ملحیر
آید تا بیند ادی کرم ما * روی او را آینه باد از لف او دانشه
ایم. و بالجمله خطر عظیم شامل اهل غفلت خواهد گردید از عدم
ایشان و مواظبت ایشان باعمال حسنه و افعال جمیله صالحه
منتهی گردد شرایع و ادیان مستقر شده اگرچه متحمل طواهر
اعمال گردیده صورت عبادت بعمل آمده باشد چنانچه بمضمون
محوای بلاغت افزای کلام نبوی صلعم که یمضی علی الرجل ستون
سنة ما قبل الله منه صلوة واحدة. یعنی بسا باشد
رابد برجلی شصت سال که مقبول درگاه الهی نگشته باشد

از وی یکی از جهت عدم اتیان او بنجو دین قوی و غفلت
او از آفات دنیا و عجب و ریا و انها سفیح و شعر بر آنست و
ایم قول سادس ائمه الهدی از حماد بن عیسی الذی یحفظ فی
فقه الصلوة کتاب حریز عالم الصادق عم بان یخج
حجة وان یکثر الله ماله وولده فاوجب له فی جمیع ذلک
حین صلی عنده رکعتین ما اقبح بالرجل منکم یمضی علیه
ستون سنة او سبعون سنة لا یحسن ان یقیم صلوة
واحدة بحدودها و ایضاً حدیث سید البشر صلعم کم من
قار للقران والقران یلعنه وکم من صائم لیس له من
صیامه الا الجوع والعطش لیس علاج نافع در مقبول کردیدن
افعال و اعمال انسان اتیان باحضور قلبی و استعاذه
آفات دنیا و عجب و تفکر در سد حبس مدخل ابلیس لعین
و اعراض و اجتناب از ما یؤدی الی العقوبات العظیمه و
المغنات الشدیده یا داخل ندای هولناک بروس اشهاد
و عباد که یا فاجر یا غادر یا مرائی یا اسخیا از شروریکه
مناد نموده اید نداشته بطاعات و عبادات الهی ربوبی

راجع

راجع نکشته اقلیم ظلمت و غسق طبع را از ظلمانی در ابر کرده
و احتیاط نموده باصره را از اشراقات نور دیده بپوشید
بطاعات ربوبی نموده اید بنا بر این از رشحات غیبی و
فیوضات عقلی او را حظی وافر و بهرهٔ کامله نخواهد بود
تبصره باید که بند [illegible] در جمیع امور توکل ببارگاه قوی
نموده توفیق عبادات [illegible] طاعات و سایر مایتم به امور المعاش[?]
والمعاد را از جناب سلطان کبریای حق عز و علا
مسئلت نموده نفس خود را از وساوس شیطانی و دواعی
شهوانی متخلی ساخته متحلی بفواضل و فضایل نامتناهی
کرداند بموجب آیه شریفه و من یتوکل علی الله فهو حسبه
منقولست از علی بن سوید از ابی الحسن الاول عم قال سألته
عن قول الله عز وجل و من یتوکل علی الله فهو حسبه فقال
للتوکل علی الله درجات منها ان تتوکل علی الله فی امورک
کلها فما فعل بک کنت عنه راضیا تعلم انه لا یالوک خیرا
و فضلا و تعلم ان الحکم فی ذلک له فتوکل علی الله بتفویض
ذلک الیه و ثق به فیها و فی غیرها که حضرت در این

کلام شریف تحدید و تعیین در جزا از توکل نموده فرموده که
توکل عبادتست از بودن بنده راضی و شاکر از کل انچه بکه
اتیان و رجوع میشود باو از جانب حق سبحانه و تعالی
و متیقن دارد که حق سبحانه و نعم بذل الجهد نموده تقصیر
در خیرات و افعال او واقع نمیشود و اعتماد و تکیه بان
نماید در جمیع امور که دادن اتفاق بالحق المطلق تحصیل پذیر
میگردد و منقولست از حضرت سید المرسلین صلعم ان الله
یعطی الدنیا بعمل الاخرة و لا یعطی الاخرة بعمل الدنیا
فاذا انت اخلصت النیة و جردت الهمة للاخرة حصلت
لک الدنیا و الاخرة جمیعا و ان اردت الدنیا ذهبت عنک
و بیا فقد خسرت الدنیا و الاخرة ذلک هو الخسران
المبین . یعنی هرگاه کسی شغل و عمل خود را منوط و مقرون
بعمل اخرت کرد ابتداء اعراض و احتراز از وساوس شیطانی
و دواعی شهوانی جسته نیت را خالصا مخلصا منوط و
معطوف بدرگاه کبریای حق مینموده باشد حق سبحانه
و تعالی امور دنیویه او را موافق مقصود او گردانیده صاحب

دنیه